ژوندون

مجله هفتگی- شنبه ۱۵ جدی۱۳۵۲ شماره ۴۲

منسوبین روزنامه انیس و مجله ژوندون حلول عید سعید
اضحی را به قاید بزرگ ملی، ښاغلی محمدداود ، کمیته مرکزی
اعضای کابینه، اردوی فداکار افغان و کافه هموطنان گرامی و
مسلمانان جهان تهنیت میگویند

روزهای عیدو . . .

امتحان کانکور پوهنتون

اعضای تیم باسکتبال لیسه رابعه بلخی

سعادت واعتلای ملت افغانستان اساس انقلاب مارا تشکیل میدهد



رهبر بزرگ ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم موقعیکه بعد ازادای نماز عیدسعید اضحی مراتب تبریکات اعضای کابینه را می‌پذیرند

متن پیام رهبر ملی ما بـه مناسبت عید سعید اضحی

هموطنان عزیز وگرامی !

حلول عید سعید اضحی را به‌همهٔ شما خواهران وبرادران عزیز ازطرف خود ورفقای خود از صمیم قلب تبریك میگویم واین روز مقدس راکه بهترین نمونهٔ ازخود گذری وایثار درراه حق ورضای خداوند بزرگ است برای سعادت افغانستان ومردم آن نیك ومیمون میخواهم.

دراین موقعیکه عید سعید اضحی‌را تجلیل میکنیم باید مسئولیت ها و مکلفیت های خود را در مقابل مردمان بینوا وفقیر خود بیاد داشته بزرگترین درس کمك واستمداد به‌هموطنان خود رابیاموزیم ووظایف بزرگی را کـه

اساس انقلاب مارا تشکیل میکند و عبارت از سعادت واعتـلای ملـت افغانستان است، ملتیکه در تاریـخ این گوشه دنیا گذشته پرافتـخاری دارد، فراموش نکنیم.

دراخیر یکبار دیگر عید سعیداضحی رابمردم افغانستان به بـرادران پشتونستانی وبلوچ خود وکافـه مسلمانان جهان تبریك میگویم وصلح پایدار وعادلانه را در سراسر جهان تمنادارم.

پاینده باد افغانستان
زنده باد جمهوریت

بناغلی محمد داؤد رئیس‌دولت وصدر اعظم بعداز ادای نماز عید سعید اضحی برای‌رفاه‌مردم باشهامت افغانستان وجهان اسلام دعا کردند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم ساعت ده قبل از ظهـر پنجشنبه ۱۳ جدی نماز عید سعیـد اضحی رادر مسجد مبارك ارگ‌ریاست جمهوری ادا کردند .

باقاید ملی مادر ادای نماز دکتور محمد حسن‌شرق معاون صدارت،اعضای کابینه، رئیس محکمهٔ عالی تمیز،عدهٔ از صاحـب منصبان ارشـد اردوی جمهوری، عدهٔ ازپشتونستانی هـای مقیم کابل نیز اشتراك داشتند .رهبر بزرگ ما وسایر نماز گذاران برای ترقی ورفاه مردم باشهامت افغانستان وجهان اسلام دعا کردند وازبارگاه ایزدی سعادت وترقی جمهوریت جوان افغانستان را استدعا نمودند.

پس از ادای نماز عید رئیس‌دولت وصدراعظم به‌قصر گلخانه ریاست جمهوری رفته مراتب تبریکات‌خواتی راکه درادای نماز با ایشان اشتراك داشتند قبول فرموده پیام قاید بزرگ ما که‌بمناسبت ایام متبرك عید سعید اضحی عنوانی مردم متدین‌کشور

بقیه درصفحه (٤)

طی‌پیامها بزرگان پښتونستان آزادوسطی وپښتونستان محکوم جنوبی:

عیدسعیداضحی رابه‌حضور رئیس دولت تبریک گفته‌اند

بزرگان باجور سالارزی مومنـد اتمانخیل وچار منگ پشتونستان‌آزاد شمالی صافی وشینوار سور کمر و خانزادگان وبزرگان تیرا وافریدی‌خیبر شینوار و پرو چمکنی و بزرگان تمام قبیله های مومند پشتونستان‌آزاد وسطی وبزرگان منطقه سید داوربیتنی وزیر وتمام بزرگان منطقه کرم همچنان بزرگان کاکر اچکـزی وبلوچ پشتونستان محکوم جنوبی طی پیام هایی برای بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم وبه‌تمام مردم افغانستان عیـد سعید اضحی را صمیمانه تبریك گفته وترقی مزید افغانستان و رفاه ملت افغان راتحت قیادت مدبرانه بناغلی محمد داؤد در پرتو نظام فرخنده جدید آرزونمـوده انـد.

همچنان بزرگان منطقه پاره چینـار کرم به نمایندگی مردم واعضای خود طی پیامی عنوانی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم و ملـت افغان عید سعید اضحی راصمیمانـه تبریك گفته ترقی مزید جمهوریت افغانستان وآسوده حالی ملت افغان را در تمام ساحه هـا آرزو کرده‌اند.

میعاد حبس باقیمانده یک عده محبوسان عفو گردید

قاید بزرگ ما بمناسبت عیدسعید اضحی میعاد حبس باقیمانده یکعده محبوسین مرکز وولایات کشور را مورد عفو قرار داده اند .

همچنان بـ تقریب این ایام متبرك راجع بمدت حبس یکعده دیگر از محبوسان تخفیف امر فرموده اند .

قوماندانی عمومی ژاندارم وپولیس وزارت داخله گفت مراتب الطاف رئیس دولت وصدراعظم مبنی بررهایی محبو سان وتخفیف آنها از طرف آن قوماندانی به مراجع مربوطه ابلاغ شده است .

قیمت برق حرارتی درشهر مزارشریف وولسوالی بلخ تنزیل داده شد

به‌اساس فیصله مجلس عالی وزراء قیمت‌برق حرارتی درشهر مزار شریف وو لسوالی بلخ ولایت بلخ تنزیل داده شده است.

یك منبع وزارت معادن وصنایع گفت فعلاکه‌در تنویر شهر مزارشریف وولسوالی بلخ ازبرق حرارتی استفاده میشو د قیمت یك‌کلیوات ساعت برق درموسسات صنا عتی‌یك ونیم افغانی ودر منازل ودکان هاوغیره سه‌افغانی تعین شده است.

منبع اضافه کرد درسابق که درجا ها ی‌مذکور ازبرق دیزلی استفاده میشد چو ن قیمت تمام شد آن زیاد بود فی‌کلیوات‌ساعت‌پنج افغانی محاسبه میشد.

پیانیست امریکایی درادیتوریم رادیوافغانستان کنسرت داد



معرفی پیانو نواز امریکایی بادکتور محمد حسن‌شرق معاون صدارت عظمی ، در عکس پوهاند نوین وزیر اطلاعات وکلتور نیز دیده می‌شوند .

دکتور محمدحسن شرق معاون صدارت عظمی ، بعضی‌از اعضای کابینه ، عده‌یی از مامورین عالیرتبه وکوردیپلو ماتیك مقیم‌کابل به دعوت وزارت اطلاعات وکلتور پریشب کنسرت بناغلی جیمز تا کو پیانیست معروف امریکایی را در ادیتو ریم رادیو افغانستان استماع‌کردند .

بناغلی جیمز تاکو پیانیست امریکا یی که‌به سلسله مسافرت به‌کشور های اروپایی وآسیایی به‌کابل آمده‌است دراین کنسرت پارچه های سمفو نی بعضی از کمپوزر های معروف غرب را اجرانمود.

معاون صدارت عظمی در ختم کنسرت هنر مند امریکایی راپذیرفته وباوی مصا فحه کرد.

همچنان پوهاند دکتور نوین وزیراطلاعات وکلتور دسته گلی به بناغلی جیمز تاکو اهدا نمود .

نتایج ۳۶۵ دوسیه به محبوسان ابلاغ شد

دوسیه سه صدو شصت‌و پنج محبوس‌ولایت جوزجان در ظرف هشت‌روز مطا لعه‌و نتایج‌آن به محبوسان ابلاغ گردید .

بناغلی عبدالواحد رئیس گروپ مختلط‌وزارت های داخله ، عدلیه و شورای عالی قضا در شبرغان به نماینده باختر گفت‌نتایج‌دوسیه هفتادو پنج نفر محبوسیکه بعد ازطی محاکم ثلاثه به ولایت جوزجان رسیده بودنیز به آنها ابلاغ شد.

وی افزود اکثر دوسیه های حل ناشده‌که بعضی آن مدت‌نه‌سال را در بر گرفته‌بود در ولسوالی ها، علاقه‌داری ها، محاکم وشعب پولیس قرار داشت .

در تدقیق هیات دوسیه های نیز شا مل‌می‌باشد که‌فیصله محاکم ابتدائیه درآن‌باره صادر نشده بود .

بناغلی جلالر بحیث وزیر تجارت مقرر شد



ازطرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم فرمان تقرر بناغلی محمدخان جلالر به‌حیث وزیر تجارت صادر شده است .

بقیه صفحه ۲

سعادت و اعتلای ملت افغانستان ...



منظرهٔ از ادای نماز عید سعید اضحی درمسجد جامع پل خشتی

صادرشده‌بود ساعت۱۱قبل‌ازظهر ر وز ۱۳ جدی ازطریق رادیو افغانستان‌نشر گردید.

طبق اطلاع نمایندگان آژانس‌باختر مردم سراسر کشور حلول عید سعید اضحی‌راصبح‌روز پنجشنبه‌باگرمی‌استقبال نموده وهزاران نفر ازمردم دین دوست افغانستان قبل از ظهر روز۱۳ جدی نماز را درعیدگاه ها ومسا جد جامع اطراف واکناف مملکت ادانموده برای سعادت مردم واعتلای مز ید کشور درروشنی نظام‌فرخنده‌جمهوریت تحت قیا دت قاید ملی ما بنا غلی محمد داؤد دعا کردند.

قبل از ادای نماز درعید گاها و مساجد جامع علما وخطبا دربارهٔفضایل این ایام متبرك وتاریخچه این رو ز مذهبی اسلام مواعظی ایراد نمو ده اتحاد واتفاق جهان اسلام وترقی‌مزید دولت جمهوری جوان افغانستان را از خداوند یکتا استدعا کردند.

بعد از ادای نماز والی ها ولسوالان در اجتماع مردم آرزوکردند تااین ایام خجسته بامسرت سپری گردد.

معاون صدارت و اعضای کابینه‌مراتب تسلیت

خودرادرکتاب مخصوص سفارت ترکیه ثبت کردند

دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت‌عظمی ، اعضای کابینه ، ما مو ر ین عالیرتبه عسکری وملکی رئیس واعضای‌انجمن‌دوستی افغان وترك ،کوردیپلوماتیك مقیم‌کابل وعده زیادی‌ازشهر یان بروزهای(٦و۷جدی)به‌سفارت کبرای ترکیه رفته مراتب تسلیت و همدردی خویش رانسبت وفات مر حوم‌عصمت انینو در کتاب مخصو ص در ج نمودند.

مرحوم عصمت انینو که‌یکی از زعما وسیاستمداران برجسته ترکیه‌بود روزسه‌شنبه گذشته بعمر هشتاد ونه سا لگی و فات‌یافت.

وزیر فوایدعامه

کار احداث سرك نورستان را افتتاح نمود

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فوایدعا مه‌روز ۸ جدی بافشار دکمه‌ماشین سرنگ‌پرانی وانفلاق اولین سرنگ در دامنه کوی میر ی‌واقع دردهنه دره شمه گل‌کار احداث سر ك نورستان راشروع نمود.

سرك نورستان که‌بطول ۳۰ کیلو متر احداث میشود و لسوالی نورستان را به‌مرکز ولایت لغمان وصل‌میکند.

همچنان وزیر فواید عامه به اتفاق بناغلی‌عبدالقادر قاضی ، والی لغمان ،رئیس‌میخانیکی ومعاون انکشاف محل از خط سیر سرك‌نورستان‌دیدن نموده‌وتهداب عمارت کتابخانه عامه ولایت لغمان‌را درشهر میترلام‌گذاشت.

مصارف ساختمان این عمارت‌را که‌به‌بیش‌یکصد هزار افغانی بالغ میگردد مامورین‌واهالی ولایت لغمان مساعدت کرده اند.

قرار یك خبردیگر بناغلی‌فایق صبح ۸جدی حین مواصلت به‌میترلام به‌اتفاق‌والی لغمان‌ازکارترمیم پل جوگی که‌توسط مدیریت‌فوایدعامه به‌همکاری داوطلبانه مردم آ نجا شروع‌شده دیدن نمود ودر قسمت تکمیل کارآن با والی ومدیر فواید عامه مذا کره کر د.

اسلام و زندگی

ع ، هبا

حج درس مساوات و بشر دوستی

همانطوریکه نماز جماعت درحیات روز مره، خداپرستان راباگرد آوردن ایشان درهر روز پنج بار، دریك محیط پرازراستی وصفایعنی مسجد، یك ارتباط و پیوند محکم در میان مردم اطراف ونواحی هر مسجد، بر قرار میسازد، وهمچنانکه نماز های جمعه درهفته یکبار ، ایمانداران رادر محیطی وسیعتر از محیط اول الذکر که عبارت است از مسجد جامع وجائیکه مرکزیت دینی مردم چندمحل ویاچند گذرراتشکیل میدهد ، بدور هم جمع می آورد وبدینوسیله روابط وهمبستگی های‌ذات‌البینی آنان راپایدارتر نموده‌احساس برادری وهمنوعی رادر آنها قوی وقوی تر میسازد .

هکذا حج بیت الله عبادتی است سالیانه که پیروان آئین اسلام رااز کران تاکران این کرهٔ خاك باضمیری پاك وسرشار از دوستی باهم روبرو نموده وهمه ایشان را بدون کوچکترین امتیاز وبدون شناخت زورمند و ضعیف ، ثروتمند وفقیروبالاخره بدون امتیاز فرمانده وفرمان بر، دریك صف قرار میدهد ومصداق وحدت وهماهنگی جهانی فلسفه اسلام رابه نحوی شایسته، تمثیل مینماید.

دراسلام پدیدهٔ عبادت آن است‌که درنهاد آنهائیکه واقعاایمان دارند ، یك روحیهٔ مساوات درقلمرو بشر، وهم در برابر آفریدگار، ایجادگرددوحج از همان لحظه‌ایکه آغاز میشود، این مساوات رابمعنای وسیع ترآن به نحوی خاص، تاکید میکند .

چنانچه (احرام) که نخستین رکن ونخستین علامه ازعلایم حج بشمار می آید ، اعلانی است که‌فردمسلمان درپیشگاه‌خالقش ودربرابر ضمیر باطنش بعمل آورده وبااین اعلان با همه آنچه درمساوات بشری سدی ایجاد کند ودرگرایش خاص قلبی اش در برابر خداوند، حایل گردد وبطور عام کلیه عواملی که‌صفاوصمیمیت‌را درعلاقات میان‌ایمانداران، مکدر سازد ، باتمام قدرت مبارزه میکند .

باساس پیروی ازهمین درس مساوات‌است که (محرم) یعنی کسیکه لباس مخصوص‌حج رابتن مینماید، از پوشیدن لباس دوخته شده وهرگونه آرایش وزینت، درایام حج ، اجتناب نموده بااینکار زمینهٔ مساوات راحتی درقیافه هاوچهره هانیز مساعد میسازد، زیرا درصورتیکه انسان هالباس دوخته شده‌به‌بر کنند وبه زینت وآرایش مبادرت ورزند ، ناممکن است طرز دوخت وشیوهٔ آرایش ، سویه وشکل واحدی رابخود گیرد ولااقل اختلاف جزئی بوجود نیایدواین تجردوسادگی مطلق است‌که میتواند در همه جا ونسبت بهمه یکسان ودارای شکل وطرح واحدی باشد .

حاجیان چون درمنتهای تجرد وسادگی‌بوده بسروبرخویش توجهی نمی نمایند ، ازینرو فقط بیك چیز می اندیشند وبسوی یك هدف قدم برمیدارند وآن هدف عبارت است از پرستش آفریدگار واحد، ایجاد و استحکام علایق برادری درپرتو ایمان بخدا وپایداری آنچه درتقویت وبقای نیروی ایمان وبرادری موثریت دارد .

دستورات اسلامی حاجی راملزم‌میدهد تاخویشتن رامتخلق باخلاق عالی اسلامی نموده سمبولی ازاخلاق وروش انسانی اسلام سازد، بدین منظور ، دیگر مرتکب ناشایستگی ها نشود ، باعمال مخالف‌روحیهٔ اسلام دست نزند، احساس عجب و غرور دربرابر دیگران نکند، ازظلم، تجاوز، غصب واتلاف مال وحقوق مردم، جداخودداری ورزد وبالاخره باعمال ضد کرامت انسانی وضد مساوات وهماهنگی، برخود ودیگران رضائیت ندهد .

اگر حاجی دراجرای مراسم حج این‌نکات رالحظه به لحظه درنظر نداشته وآن راخط مشی خویش نسازد، در شمار حاجیان واقعی درنیامده‌تکالیف وزحماتی‌راکه بگمان خودش بنام حج اجرامینماید، به پیشگاه‌آفریدگارش ارزشمند وقابل قبول نخواهد بود.

اسلام مکتبی است جهانی و بشری،مکتبی که بر نامه هایش را درشکل همگانی مطرح میسازد وتمام بنی نوع بشر رااز دورترین نقطه تا نزدیك ترین محل این‌زمین خاکی، درنظر میگیرد و بمنظور فراهم آوری عوامل وزمینهٔ خوشبختی وسعادت دنیای بشریت، پروگرامهای اصلاحی خودرا به پیش می‌برد. تشکیل اجتماعی بزرگ وخیره کننده خدا پرستان در سال یکبار، در محلی‌واحد وخیلی دور از اوطان واماکن زندگانی‌شان نمایانگر این فلسفه جهانبینانهٔ اسلام‌است که، جز مرزعقیده‌سرحد ومرزی دیگردرآئین اسلام مدار اعتبار اساسی نیست وبندگان خداوند در هر گوشه ودر هر فاصله ایکه هستند ، دریك مسیر حرکت میکنند وجانب هدفی واحد و مشخص به پیش میروند.

مقررات اسلام برای آنعده حاجیانیکه حج شان در پیشگاه پروردگار مورد قبول قرار گرفته است، علایمی قایل میشودکه عمده ترین‌آنهااین‌است که حاجی‌وقتی درپایان مراسم حج دوباره بوطن خویش میگردد، بایستی تغییری چشمگیر در روش وطرز زندگانی باهمی ودر اعمال واجراآت وی، نسبت بروز گار قبل از حج رونما گردد، دیگر دروغ نگوید، بامردم از در تقلب وخیانت پیش نیاید، حقوق فرد واجتماع‌را محترم شمرد، بر اموال وناموس دیگران تجاوز نکند، وحدت وهما هنگی سالم‌ومشروع را از یاد نبرد وبالاخره ، مسلمانی بارآید واقعی وپابند کلیه اوامر وقوانین سعادت بخشای اسلامی .

حاجی وقتی وارد صحرای سوزان‌بسطی میگرددو مخصوصا وادی های پر اسرار را در طریق مدینه، پشت سر میگذارددوسر انجام به شهر الهام بخش وشور آفرین مدینه رحل اقامت می افگند وباز به درب فیض بار مسجد پیامبر اسلام گام‌می نهد، نباید آن در ودیوار را بنگاهی سطحی‌ببیند وآن مسجد را مسجدی‌چون همه مساجددیگر پندارد .

حاجی درین لحظات بخاطر باید بیاورد که بجایی واردشده که از فرازمنبر آن‌ندای وحدت ویکتا پرستی، ندای حق و انسانیت بگوش جهانیان طنین نواز شگرش را پخش کرد وزمزمهٔ مساوات وآزادی ، درکرانه‌های این دنیای عظیم گسترش یافت‌وبالاخص بیاد بیاورد که آنجا آرامگاه رادمردی‌است که دوره های پر افتخار زندگی اش رادرراه تعمیم مساوات، رهایی انسان هااز زنجیر های اسارت ، وقف نمود وبرای امحای‌کلیه آثار وبقایای فساد وخرافات پرستی، تاآخرین لحظهٔ حیات مبارزه کرد وآرامش وراحت را بخاطر راحت وسعادت جهانیان از دست داد وبالاخره ، در همین گیرو دار ازجهان ما رخت بست .

حاجی باید بخود بیاید وباین عقیده‌برسد که‌درآن بارگاه، تظاهر و تفاخر، دورنگی وخود سازی ، از قماشی اند طرد شده،باین فیصله برسد که جز صفا وصمیمیت،راستی وصداقت ، در آنجا نمی پذیرند وبااینهمه درکها وپذیرش ها در نتیجه از آنجا بایك تصمیم پایدار باروح پیامبر اسلام، تجدید پیمان کند، درس‌فداکاری ، اخلاق‌وانسانیت گیرد، احساس کمك بهم نوع را در خویش زنده واستوار سازد.

تعهد کند که دیگر در سراسر زندگانی فردی واجتماعی خود یك اصلاح عمومی وارد آوردومنافع اجتماع و برادرانش راقربان سود جویی های فردی اش نسازدوباپیروی از درسهای آموزنده وحیاتی پیامبر اسلام، دراجتماع خود فردی بارآید سودمندومؤثر وفردیکه وظیفهٔ عنصریتش را در اجتماع درك وتشخیص داده ودرطریق انجام‌وظایف انسانی اش از هرگونه تلاش ممکنه باز نه‌ایستد .

اگر حاجی این واقعیت های شریعت اسلام را درمورد ادای حج مراعات ننماید وضمیر وظاهرش را باایجابات انسانی‌اسلام وفق ندهد وتمام اخلاق اسلامی را دروجود خود تمثیل نکند، دیگر از حج وی جزقبول یکسلسله تکالیف ورنج های سفر وبالاخره صرف یك مشت پول، نتیجه وثمری دیگر متصور نخواهد شد، زیرا اسلام آئین واقعیت ها وحقایق است، نه روش تظاهر واعمال نمایشی .

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت عایشه صدیقه (رض)

ام‌المؤمنین عایشه «رض» دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض) «خلیفهٔ اول اسلام» است و بهمین نام شهرت داشته مادرش‌ام رومان دختر عام بن عویمر است که درسال دهم نبوت رسول خدا (ص) یعنی سه سال قبل‌از هجرت «در ماه شوال» عقد ازدواج صورت گرفته ولی انجام مراسم عروسی ونکاح درسال اول هجرت درمدینهٔ منوره اتفاق افتاده است

مهر عایشه صدیقه (رض) مقدار چارصد درهم که ادنی ترین مهراست بوده با این روش پیغمبر اسلام «ص» بما تعلیم داده‌اند که نیکو ترین زنها آنانی اندکه مهر شان کم باشد .

زمانیکه پیغمبر اسلام «ص» به پیغمبری مبعوث گردیدند حضرت‌ابوبکر صدیق «رض»

بقیه درصفحهٔ ۵۶



شنبه ۱۵ جدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۲ ذیحجة‌الحرام مطابق ۵ جنوری ۱۹۷۴

عیداضحی

عید اضحی، که مسلما نا ن سر تا سر جهان، با خو شی و شادمانی آنرا تجلیل میکنند، برای بزرگدا شت خاطره ای عظیمیست، ازحضرت ابراهیم (ع) که ازآزمون بزرگی موفقانه بدر آمد .

اساسا زندگی امتحانیست ازاینکه تاچه حد، کرده ها یمان برای دیگران مفید وارزشمند بوده است و تا چه‌حدودی‌مصدر خد متی به همنو ع خود شده ایم .

انسانها در طول تاریخ در برا بر آز مو نهای بزر گی قرار گر فته‌اند. واین حضرت ابرا هیم (ع) است که‌در آستانهٔ آز مون عظیمی قر ا ر میگیرد و با بجا آ وردن فر مان‌پرور دگار، ازآن آز مون پیروزمندانه بدر میاید.

حضرت ابرا هیم (ع) آنجا که‌حق‌است و عدالت بر تمام احسا سا ت شخصی اش چیره میشود واز رقیق‌ترین عواطف انسانی که رابطه‌پدری وپسری باشد، اغماض میکند و با گامهای استوار بجانب قربا نگاه می‌شتابد تا گردن حضرت اسمعیل (ع)را باکارد آشنا سازد .

ولی خدای بزرگ پا دا ش این پیروزی‌را به‌حضرت ابراهیم(ع) باز میدهد وقربانی اسمعیل (ع) نهی و نفی میگردد .

ماکه امروز پس از قرن ها به بزرگداشت‌عزم‌حضرت ابراهیم(ع)و بخشش حضرت‌اسمعیل (ع)ازجانب‌خداوند (ج) عید میگیریم و شا دی

میکنیم باید این اندیشه را نیزازآن حادثه‌استنباط کنیم‌که‌بشردرهرعصرو زمانی در قبال وظایف بشری واجتما عی خو یش در میدان آز مون های عظیم و شگر فی قرار گر فته‌است.

اگر اینطور نیست، پس آیا رو ز بیست و ششم سر طان امسال دری از آز مو نگاه بزرگی را در برا بر ما نکشوده است؟

ماهمین اکنون دربرابر بزرگترین‌وتعیین کننده ترین وظایف‌ووجایب ملی خود قرارداریم.حفظ ونگهداشت‌ووفاداری صمیما نه به جمهوریت

و سعی و تلاش مصرانه در راه‌رسیدن به اهداف جمهوریت ، مسایل عمدهٔ این آز ما یش بزر گ‌وتاریخی است.

مادرحالیکه خاطره تصمیم‌حضرت ابراهیم(ع) رادرموردفرزندش گرامی میداریم عیدسعیداضحی‌رابه‌تمام‌وطنداران ومسلمان‌جهان تبریك‌وتهنیت گفته‌وآرزومیبریم‌تاتمام‌مردم‌ترقیخواه‌بخاطر پیشر فت اعتلا وترقی کشور

گامهای‌استوار‌برداشته وحضرت ابراهیم(ع) صفت درراه‌رسیدن به‌اهداف ملی و خد مت بمردم مصمم و کو شاباشند. زیرا «عبادت بجز خد مت خلق نیست.»

حقیقت اینست که‌خد مت نمودن به‌خلق، بخصو ص به کسا نیکه واقعا مستحق کمك اندودستگیری، به مثا به بزرگترین عبادت است . عبادتیکه پاداش آن کبیر تر از هرخدمت دیگر است .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوندبزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام‌نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصد راعظم‌افغانستان

در دفتر مدیر

درجریان روز های عید، پیامها وکارت های‌تبریکیه ازطرف عده ای از خوانند گان و علاقمندان ژوندون به‌دفتر مجله رسید که‌منسوبین ژوندون هم‌به توبه خود حلول عید سعید اضحی رابه‌تمام دوستان وو طنداران‌تبریك وتهنیت میگوید .

واما قصه ای جالبی که چند روز قبل‌ازفرا رسیدن عید در دفتر مجله به وقوع پیوست برشما خوانند گان عزیز خالی ا زدلچسپی نخواهد بود .

قصه ازین قرار است :

دو مرد کوتاه وبلند وارد دفتر مجله میشوند. مرد کوتاه قدکه لباس سیاه به‌تن دارد کارت تبریکیه ایرا بمن میدهد ویکقدم‌به‌عقب میرود .بعد مرد بلند قامت که‌ماشاء الله چاق وصحتمند هم است وکلاه سفید وبلندبه‌سر دارد باشکم پیش برآمده اش جلو میاید وکیك بزرگی را بالای میزمیگذارد . بعد هردوساکت می ایستند ومنتظر هستند چیزی‌ازز‌بان من بشنوند .

از آنهامی پر سم : این کیك‌چیست؟

مرد لاغر اندام وکوتاه قد پیش می آ یدودر حالیکه لبخند ی در لب هایش نقش بسته است میگوید :

- این تحفه عید است‌که ازطرف هوتل‌انتر کانتی ننتال برای شمافرستاده‌اند.

-خوب ولی این تحفه تنها مال کارکنان‌ژوندون است یا ..؟

-نه‌خیر ،تنها برای شماست برای روزنامه‌های دیگر هم آورده ایم .

چیزی به رخصتی مامورین نمانده است.بعضی از کارکنان ژوندون درمطبعه‌هستند.

منتظر میمانیم تارفقای دیگر هم جمع‌شوند وپس از اتمام کارها عصریه ای باهم صرف‌کنیم . کیك‌همانطورروی میز قراردارد.

مرد چاق که‌معلوم است در ساختن کیك‌سهمی داشته . دوباره وارد میشود .آرام‌آرام می‌خندد وآهسته میگوید .

-شما فرمایشی ندارید ؟

-مثلا چگونه فرمایشی ؟

-وقتی دوباره برمیگر دم از شما چه‌بگویم.

-فقط تشکر کنید.

-پس رسید نمیدهید ؟

-چرا، میتوا نید کیك را پس‌ببربد.

- منظورم این نبود. پس فقط از طرف‌شما تشکر خواهم کرد.

-امیدوارم .

همکاران ژوندون از مطبعه برگشته اند و یکتعداد دیگر هم‌که‌از بیرون آمده‌اند، دل شان نیست از جایشان تکان بخورند .بالاخره‌یکنفر کیك رابرید وبه اصطلاح افتتا ح‌کرد. وبعد همه شروع کردند بخوردن چنا نکه (عکه به‌تکه نرسید.)

ژوندون

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبرد را با اسرائیل آغاز کنند

اولین سوالی که جما ل نــاصر پرسید این بود که مر کز قو ماندانی عالی چــه وقت دانست که قــوای هوائی مصر از بین رفت. در پاسخ شنید که قو ما ندان قوای هوا ئــی مصر صد قی محمود حا لت حقیقی امور نظامی مصر را بروز اول‌حملهٔ اسرائیل بین سا عات ده و نیــم و یازده دا نسته بود اماوی این‌حقایق را از عامر پنهان نگهدا شته.

صد قی محمود در حقــیــقت در مراحل او لی جنگ سخت خور د شده بود و بیشتر و قت خود ر ا به‌غم واندوه سپری می کرد.

بالاخره عا مر اثرات خورد کنند ۀ حملات اسرائیل را بعد از ظهر همان روز دریافت اما وی نیز این حقایق را ازرئیس جمهور نا صر مخــفی نگهداشت .

جمال نا صر و قتی در بارهٔ نقش قوماندانی دافع‌هوا پر سید در جواب شنید که عامر در حا لیکه تو ســـط طیاره از خطوط دفا عی مصــــر در سینا دیدن میکرد امر داده بود در همان سا عات آتش نکنند و توپ‌ها بخاطریکه غیر فعال بودند به محل دیگری نقل داده شده بودند وقوای راکت دافع هوا برای آتش آما ده نشده بودند.

ناصر سپس سوال مهم دیگری‌را دربارهٔ وقت صدو ر امر عقب‌کشیدن قوای مصری پر سید. وو قتی که‌در جواب شنید که اولین هدایت بــه ساعت پنج و پنجاه دقیقه روزششم جون به شرم الشیخ ر سید نمــی توا نست باور کند.

هنگا میکه(بدری) اصرار کــر د ودلایل ثببوت در مورد هدایت عامر مبنی بر عقب کشیدن قوا ارائه کرد ناصر چنین معلوم میشد که‌مریض باشد.

سوال دیگر نا صر این بود کــه هرگاه امر عقب کشیدن قواء دا ده نمی شد آیا عسا کر مصری مــی توا نست در سینا با قی بما نــنــد. ازخلال پاسخ صا حب منصبان ناصر درك کرد که خط دوم دفا عی قوای مصر در صحرای سینا میتوا نست برای چندین روز محا فظت گــردد.

وقتی از نا صر سوال شـــد که از اصدار هدایت عامر اطلاع دا شت‌وی جواب منفی داد. بعداً ناصربصورت مر موز خا طر نشان کرد که ایــن اشتباه ما نند اشتباه رو مل است ودر همین وقت بود که بدری‌پی‌برد که‌عامر همیشه خود را رو مل‌مصری تصور میکرد.

راپوری که از طــرف بــدری در محضر نا صر و جنرالجهای مصری قرائت شــــد اجــرا آت دســـتگاه استخبا رات نظامی را مورد انتقا د قرار داد واز عدم کفا یت وازارزیابی نادرست حالت از طرف استخبا رات تذکر داد اما جنرال محمد صا د ق رئیس استخبا رات مصر با عصبانیت وباآواز بلند اعتراض کرد.

جنرال ریاض‌که سمت‌لوی‌درستیز مصررا به‌عهده‌داشت بصادق گفت: هرگاه خا موش نشوی از اینجــا خارجت خواهم کرد..

وبا آواز بلند اعتراض کرد. جنر ال

سپس بدری گفت: ایــن حقیقت است، پس بشنوید وبیا مو زید که که چطور فریب خورده اید و بــه خواندن راپور خود ادامه داد اماچند صفحه را نا خوانده گذشت. ناصر متو جه شد واصرار کرد تا صفحــه های مذکور را حــرف بــه حــر ف بخواند.

بعداً نا صر با همرا ها نش بــه راپور نمبر ۲۰ روز دوم جون‌دستگاه استخبا رات نظامی مصر مرا جــعه کردند. در این را پور نگا شته‌شده بود که اسرائیل فر صت راازدست داده و بجز از دفاع خود در مقا بل ائتلاف کشور های عربی‌که‌اسرائیل را محاصره کرده اند، کاری را از پیش برده نمیتوا ند.

این راپوری بود که ناصر درملاقات دوم جون در کنفرانس قو ما ندا نی عالی رد کرده بود، و حالا دو با ر ه بیان کرد کــه چطــور وی در آ ن کنفرانس اخطار داده بود که در ۴۸ ساعت آینده حمله اسرائیلــی هــا صورت خوا هد گرفت، واین اخطاری بود که عامر و صد قی محمود آنرا نادیده گر فتند.

در سر تاسر جلسه، ناصر حتی يك مرتبه هم از عامر نا م نبــرد ، زیرا وی تحمل آنــرا نداشت و در عوض ناصر تو جه خود رابردانستن درس های مفصلی که از فا جــعهٔ جنگ بمیان آمده بود متمر کـــز ساخته بود.

وی میخوا ست نقا یص ار دو را بداند و چطــور آن نقــایص اصلاح شده میتتوا نست، و با لا خره‌برای يك جنگ دیگرآماده شده‌میتوانست.

ناصر متیقن شد که عسا کرعادی مصری میتوا نستند، بهتر بجنگند هرگاه بو سیــلهٔ صاحب منصبان بخوبی رهبری میشدند.

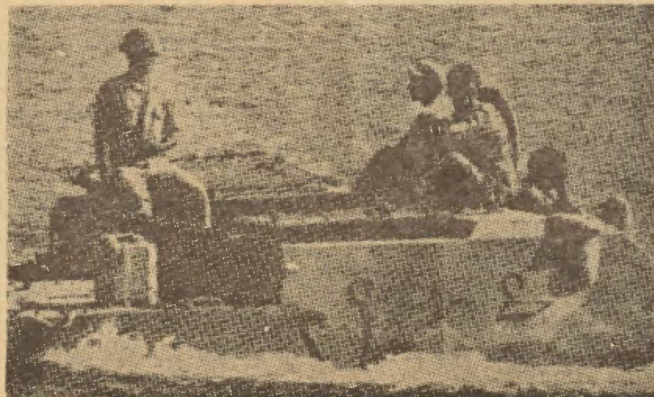
ناصر در بارهٔ مهمات شو روی هیچ سوال نکرد زیرا وی میدانست که‌عامل شکست و سایل حر بــی نبوده بلکه قو ما ندانهای مصر ی بوده‌اند.

هیکل مینو یسد:

نکتهٔ دیگر قابل تو جه اینست : بعد از انقلاب لیبیا در اولین‌تماسی که با قذا فی گر فتتم نا صر یــك سلسله یادداشتها ی را بمن داد که قذافی را وادار می سا خت تا از خریداری طیا رات میگ صرف نظر کند ودر عوض یا طیا رات میر ا ژرا از فــرانسه بخــرد و یــا طیــارات فانتوم را از امریکا بدست آرد.

هیکل مینویسد:

من معتقدم که این تو صیهٔ ناصر به‌رئیس دولت لیبیا از یأس و ی‌در مورد تأخیــر اتــحادشــو روی در تعویض طیا رات مگ معدوم شد ۀ مصر نشأت‌میکرد. قذافی باپذیر فتن مشورهٔ ناصر به خریداری طیا رات میراژ پر داخت اگر چه یکسال تمام را دربر گرفت که ناصر تمام حقایق را در مورد شکست مصر بدا ند اما وی در ظرف چند روز توا نست که يك پا لیسی سیا ســـی را طر ح کند.



بقیه درصفحه ۵۵

بقلم کا ظم

جستجوی راه‌های صلح شرق میانه درژنیو، ماسکو وواشنگتن

باوجود آنکه در مورد پیشر فت مذاکرات کمیته‌نظامی مصرواسرائیل تحت ر یاست جنـرال سیلا س وو قو مـا ند ن قو ا ی صلـح ملل متحد در شرق میـا نه خو ش بینی هایی ایجاد شده است، هنوزهم درجبهات جنگ در کانال سو یـز وگولان صدای مر می سـلاح ثقیل وخفیف طنین انداز است. چنانچه راپور منابع ملل متحد از قا هـر ه میرساند که نا آرامی های مر بو ط وارد مرحله جدیدی شده است وحتی بعض ها معتقد انـد که بر خو رد اخیر بعضا شد ید ترین تصا دما تی میبا شد که بعد از جنگ ماه میزان بین طرفین صورت گر فته است.

باوجود خبـر تصا دمات جد ی در زمینه و با آنکه ازین تصادمات احساس خطر شد ید تری درجبهات مربوط ایجاد میگردد فعا لیت ها یی درین مورد جر یان دارد و گو یا این امیدواری را بار می آورد که شایـد این تگ دو دو ها بجا یی بر سـد وحد اقل درین مر حله آغاز یك‌صلح عادلانه را درین گو شه جهان پـی ریزی کند.

نخستین فعالیتـی که درین‌مورد میتوان ازان نام برد عبارت ا ست از جریان مذاکرات کمیته نظامی مصر واسرائیل که همین اکنون در ژ نیو مصروف کار است. این کمیته‌بتاریخ اول جدی از طرف کنفرا نس صلـح شرق میانه در ژنیو تشکیل شد ه بود و جلسات نخستین و دو میـن خود را بـاالـترتیب بـروز هـای چهار شنبه ۵جـدی و روز جمعه ۷ جدی انجام داده وبه تعقیب آن‌طرفین مذاکره ورئیس کمیته که جنـر ال سیلاس وو میبا شـد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشر فت مذاکرات شانرا به مقا مات مربو ط مصر واسرائیل ارائه نموده وباخذ هدایات جدید مجدداً کار خـود را دنبال کند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجددا وارد ژنیو شده و ر و ز چهار شنبه ۱۲ جدی سو مین‌جلسه خود را دایر نمودند. گر چه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر پیشر فت مذا کرات به سمع میرسید اما درختم جلسه سو می این زمزمه ها به شکل جدی‌تر و خو شبینا نه تری اعلام شد ولی باوجـود آنهـم بصورت قطعی تصریح نشد که تاچه حد وروی کدام مو ضوع مشخص به نتیجه امید وار کننده تری رسیده انـد اما تاجای‌کـه معلوم است در مذا کرات فعلی روی عقب کشید ن عساکر مصر واسرائیل در جبهـــه کانال سویـز بحث می شود بـاری گفته شد که عقب کشی عسا کـر طرفین به شکل انجام میشود که در داخل یك فاصله تیر رس مرمی‌های توپ از هم دور با شند خبر ی هم میر سآند به عقیده اسرائیل‌عساکر مصری درشرق کا نال سو یــز موجود یت خود را حفظ کنند اما از تعداد عساکر و تانك آنها کا ستـه شود بهر حال اگر کمیته مربـوط توفیق یابدکه به‌فیصله‌ای‌مبنی‌برعقب کشیدن عساکر نایل آیـد و منفعت فوری ومهم همین اکنون به مصر بار خواهد آورد یکی اینکه قوای‌نمبـر۳ آنکشور کاملا آزاد میشود و دوم مصر مجال آنرا پیدا میکند که کا ر تعمیق و تو سیع کا نال سو یز ر ا بخاطر آسوده آ غاز کند.

توام با فعا لیت و کار کمیتـــه نظامی در ژنیو اسمعیل فهمی وزیر خارجه مصر اعلان نمود کـه برا ی مسافرتی به ماسکو میرود. قـرا ر نوشته روزنامه الاهرام هدف عمد ۀ سفر فهمی به ما سکو این است که نخست ازهمه آخرین نظرات سادات رادربارۀ وضع شرق میا نه به شمول نقض اور بند و تصا دمات ا خیردر امتداد کانال سو یز به اطلاع‌مقا مات شوروی بـر ساند و همچنان عقائد موجود است که فهمی درین‌مسافرت خود بازهم راجع به سهم گـیر ی فعال اتحاد شه وروی راجع به حـل مسأله شرق میانه با مقا مات مربوط آنکشور مذاکراتی انجام میدهـد. همچنان گفته میشود که فهمی درین مسافرت خـود شایـد از مـقا مات شوروی تقا ضا کند تا سو ر یه را وادار سا زند که در مر حله بعدی کنفرانس صلح ژنیو مخصو صا کـه مذا کرات درین باره وا رد مر حلـه حساس ومهمی شده است اشتراك نماید.

از جا نبی هم هـمین اکنـو ن موشی دایان وزیر دفاع اسر ا ئیل به ایالات متحده امریکا میبا شد. قرار است دایان با داکتر هـنر ی کیسنجر و زیر خار جه و جیمزسنگر وزیر دفـاع آنـکشور بـه بحث و مذاکره بپر دازد.

دایان یك روز قبل‌از حر کت خود جانب امریکا گفت که و ی سخنا ن قاطع خود را در زمینه عقب کشید ن عساکر در امتـداد کـانال سویـز ومذاکرات ژنیو و سایر مسا یـل مربوط حین سفر خود در وا شنگتن ابراز میدارد. اینکه سخنان قا طـع دایان چه خواهد بود معلوم خواهد شد ولی آنچه تاحال معلـوم ا ست همانا روشی عمومی اسرائیل ا ست که‌نه تنها از حلقوم دا یان بـر وز میکند بلکه سایر رهبران اسرائیلی هم آنرا ابراز نموده‌اند طی چند روز اخیر و مخصو صادر جر یان‌انتخابات اسرائیل و قتی از صلح‌ومذاکرا ت ژنیو سخن بمیان می آمد نظر یات خود را همیشه تحت قیـد و شرط اظهار می‌نمودند چنانچه حفظ بعضی از سا حات اشغا لی بعضی از بنا در ومحلات سوق الجیشی سا حـل این قید و شرط آنها بـوده است. به‌همین تر تیب حالا هم شا یدایان سخنان قاطع خود را به نحوی‌ارائه کند که باز هم بعیوض کـدام راه و طریقه خو شبینی ایجاد بد بینـی بیشتر را موجب شود.



مترجم :ع مفسر

تنها پنجه های دست است که موضوعات مختلف را در صفحات کاغذ نقش میکند

تعداد دختران و زنان تایپست درجمهوریت فید رالی آلمان د ر حدود سه مليو ن نفر تخمین گردیده است که از آنجمله تقر یبا سه‌صد هزارنفر آن بحیث سکر تر اجرای وظیفه مینمایند ، واین وظیفه ایست که تعریف و توصیف آن چندان کار ساده‌و آسان نیست. این سکر تر هاقبل از اشغال وظیفه معمو لا کورس های مخفف نو یسی و فونو تایپست رامی گیرند و هم در آنجا طرق و چگونگی اداره و آمر یت دفاتر خودرا میا موزند .

لیا قت‌و توانایی یك سکر تر توحید بخشیدن مهارت‌های مسلکی اش باانکشافات و تغییرات اجتماعی خوانده شده است. زیرا او مجبور است تا مناسبا ت کار فر مای‌خود رابا مشتریان ، نمایندگا ن، باز دید کنندگان تجارتی و آمرین کارگران ودربعضی اوقات شخصا بر قرار سازد هریك ازسکر تر ها با ید مفهوم کلمات (فوزی) -(انصرا ف) (تعویق) و(لطفا فعلا معطل باشد) رابتمام معنی‌ومفهوم درك کرده‌باشد.

در هنگام کار باید تمام‌سکر تر هاقدرت و توانایی تایپ کردن را داشته باشند و برای در یا فت حقوق ومواجب ماهانه ۱۲۰۰ مار ك مجبور اند که کلید تایپ های الکتریکی خودرا در هر روز چهل هزار باربچرخانند .

گوردون شو لتی یکی ازسکر تر هاییست که وظیفه حسا س خودرا دریك موسسه نشرا تی وطبا عتی پیش‌می برد. کار او ازساعت‌هشت وسی‌دقیقه قبل ازظهر شرو ع می شود واین وقتیست که او خانه را بمقصد اداره توسط ترا م ترك می گوید. او هشت سا عت متواتر کار میکند.

شوهر ش رشته قضا یی یا علم تغییر قانون رادنبال میکند‌او کرایه خانه‌و دیگر مصارف را شخصاتادیه مینماید. بسیاری از سکر تر ها به مجردیکه عروسی میکنند و ظیفه و کار خودرا ترك میگو یند، زیرا آنها این اقدام رابحیث دومین‌حق انتخاب واختیار خود می‌شناسند، امادیگران بکار خود ادامه میدهند ، زیرا آنها به‌پول ضرورت دارند ویا اینکه می خواهند توسط ادامه کار و اخذ معا ش بصورت استمراری سویه زندگی خودرا بهتر و مطلو ب تر نمایند. ویا اینکه آن ها خوش‌دارند تادر رفتار و کردار شان بامشتریان ومراجعین کدام سکته وارد نگر دد وباین صورت آن ها خوش‌د ا رند تاخوشی و فرحتی راکه درضمن کار روزانه کارگران میدهند سبب ادامه کار ورفع‌خستگی‌ایشان شده بتواند سکر ترها این و جیبه انسا نی را توسط‌تلفون ، مکاتبه و یا شخصا انجام میدهند.

گور دون شو لتی و شو هر ش دریك اپارتمان قدیمی واقع شهر فرانکفور ت زند گی میکنند . ترمیم ورنگ آمیزی مبل‌و فر نچیر بعهده خودشان می باشد ودرین کارمهارت خوبی دارند. الماری کتاب ها را که شوهرش ساخته است طور یست که‌به‌سهو لت‌میتواند بایك الما ری ایکه در بازار بفر وش میر سد رقابت وهمچشمی نماید .

زن وشوهردو اشتیاق عجیبی درقرائت وخواندن کتاب های علمی وکتاب ها ی‌ذوقی و هنر ی از خود نشان مید هند. گور دو ن‌شو لتی وظیفه تهیه و تدارك نوت ها ی فاکولته شو هر ش رانیز بعهده دارد. او این وظیفه رابا منتها ی دقت وسلیقه انجام میدهد و هیچ گاهی هم اظهار خستگی و کسالت نمیکند.



گور دون شو لتی سکر تر یکی ازمراکز نشراتی که اظهارا ت‌رئیس موسسه خود را با منتهای دقت یاد داشت میکند .



گوردون شو لتی بعد از انجا م وظیفه با رفیق دخترانه خود درشهر فرانکفور ت دیده میشود .

روز های عید و بازار

سرك مندوی با رسته های از دوکانهای پر باروامتعه متنوع اش همیشه از جاده های مزدحم شهر مابوده است ولی گاهی بیرو بار و از دحام مردم درین سرکها دوچند آن میشود .

این روز ها غیر از روز های معمولیست . روز های عید است و مردم برای خرید هر گونه متاع مورد نیازشان درجاده ها ـ سرای ها و دوکانهای مندوی سر ازیرمی شوند . مغازه ها و سرای های اموال لوکس ـ دوکانهای شیرینی فروشی و مواد ارتزاقی و خوراکی در همین سرکها ئیکه برای عبور و مرور عراده جات گونا گون و ترصد و تردد تك فروشند گا ن دوره گرد تنگ است ـ موقعیت دارد .

بعضی از فروشندگان بساط شانرا روی سرك هموار کردهو بسیاری دیگربا کراچی ها جاده های کوتاه مندوی را روز چندین مرتبه زیر پا مـی گذارند .

این ناحیه گذشته ازینکه مشتریان زیاد دارد منطقه ای پر سروصدای هم است آواز فروشند گان دوره گرد و صدای بلندریکارد رستوران های این منطقه فضای جاده را پر کرده است .

ـ ببرین که ارزان شد . لیلامش کدیم . مره به پانزده روپیه همی قلم خود رنگام . ده ده روپیه او بیادر ...

از سرك که بدو طرف آن مغازه های اموال لوکس موقعیت دارد به طرف راست می پیچم . زیرا قرار است راپوری درزمینه موادارتزاقی تهیه کنم . در این سرك با اندکی تفاوت رسته از دوکانهای نمـك فروشی روغن و دوکانهای عطاری است .

نزدیك دوکان روغن فروشی می ایستم و به روغن های متنوعیکه در بیرل ها و قطی های خورد و بزرگ روی هم چیده شده نظر می اندازم دوکاندار بی خیال مشغول کارش است .

از فروشنده میپرسم ببخشید این روز ها که عید هم رسیده روغن را به چه قیمتی میفروشید .

دوکاندار بابی اعتنائی پاسخ میدهد . بیادر اول ایره بگو کـه خریدار هستی یا ساتته تیر مـی کنی .

ـ من میخواهم راپوری تهیه کنم شما اگر راجع به قیمتها چیزی بگوئید دوکاندار تـکا ن می خورد حالتشی عوضی می شود وباسردی می گوید چیزیکه همیشه فروختیم.

ـ مثلا چند ؟

ـ والله چه بگویم . نرخ نـدارد ای خومال است گاهی یافت میشه گاهی نمیشه .

ـ خوب این روز ها ...

روغن را ازقرارفی کیلو ٦٤ـ افغانی میفروشیم .

ـ برادر درین روز ها فضـل خدا (ج) روغن در بازار زیاد است

ـ بلی چند روز است روغن زیاد وارد میشود .

ـ علت چیست ؟

ـ در سابق تجار روغن نقصی می کرد و حالی که فایده میکنـد روغن می آورد .

ـ چرا نقص میکرد ؟

ـ در سابق شاروالی نرخ ها را کمتر از قیمت تما م شد گذاشتـه بود مثلا قیمت روغن یك ماه قـبل ( ) بود در حالیکه فی کیلـو روغن برای تاجر ( ) تمام می شود .

ـ ښاروالی چرا این کار راکرد ؟

ـ در آن وقت روغن خیلی ارزان بود چرا که قا چاق وارد میشد وقتیکه جلو قاچاق گرفتـه شد و تاجر محصول پر داخت ، قیمـت هارا بلند برد .

باید گفت که :

طبق راپوریکه اخیرا دفتـر احصائیه مرکـز ی صدارت تهیه نموده بابلند رفتن قیمت آرد گندم آبی در مرکز و بعضی از ولایات کشور قیمت روغن ـ برنج وگوشت نیز صعود نموده است .

ـ خوب حالا بگو که در دکـان خودت چند نوع روغن مو جـود است .

ـ بیادر ...

در همین وقت طفلکی در حالیکه کاسه ای در دست داشت نزدیـك دکان شده و گفت .

ـ روغن مایع داری .

ـ نی بچیم روغن اوکی راخلاص کردیم .

ـ این چه گپ است ده یك مندوی کلان روغن پیدا نمیشه .

دکاندار در حالیکه به افروشی مصروف بود سخن خود را چنین ادامه داد .

حالا در تمام دکانها همین چنـد نوع روغن خارجی که قیمت هـر



منظره ازسرك مندوی در روزهای عید



درسرای مندوی تعدادی زیادی ازمردم برای خریداری خرج روز های عید دیده میشوند

تیزی فروشندگان

راپور از : طنین

کدام آن معین شده موجود است **.**

— خوب از روغن مایع کمی بگو .

— روغن‌اوکی‌همین‌روغن امریکائی را می گویند که در بیلوها موجود است و از طرف ریاست ارزاق فی کیلو (۳۹½) بـرای ما داده میشود و ما آنرا فی کیـلو (۴۰) بفروش میرسانیم طفلك که قبلا روغن مایع **میخواست همین روغن امریکا ئی است .**

— روغن وطنی هم پیدا میشود ؟

— بلی روغن وطنی هم درین جا پیدا میشود ولی مقدار شس کـم است زیرا اگر **روغن زرد را مـی** خواهی دریك **منطقه دیگر کـه از** مندوی فاصله زیاد ادارد **بفروش** میرسد و روغن نباتی **از طـرف** **ارزاق در بدل کوپون توزیع می** گردد .

سراغ دکاندار ان دیگر **رفتم‌ولی** چون مطلب نرخ و مواد تقریبا **یکی** بود از ینرو از گفتار آنها درین‌جا صرف نظر میکنم .

در وسط دکان های روغن‌فروشی یك دروازه بزرگ که مدخل یـك سرای است توجه **مرا بخود جلب کرد از دهن سرای طوریکه معلو م** میشد همه دکاکیـن این سرا ی مربوط گر فروشان است درین جا چندان مردم دیده نمی شد نمی‌دانم علت اصلی **چه بود .**

آنطور یکه فهمیده میشد و مـن از قیمت **گرو مقدار آن درك کردم همانا نزدیك بودن قیمت های‌بوره** یا شکر **با گربود زیرا ازهر دکانی** که می **پرسیدیم همان کیلوی ۲۴ ـ** ۲۶ تا ۳۰ ـ افغانی **بالای گرقیمت** گـذ اشتـم **چیز یکه مرا به‌تعجب** انداخت ، **قیـمت اشیا و موا دی** بود کـه **از د هـن سر ا ی تا** داخل **مارکیت فرق داشت مثلا** گر خراب‌دردهن‌سرای ۳۰ ، **افغانی** بود در حالیکه **گر خوب در داخـل** سرای ۲۸ ـ افغانی فروخته **میشد** در داخل سرای دکان هـای متعدد گر فروشی موجود است .



اینهم یکی از دوکانهای شیرینی‌فـروشی است کـه اقسام مختلف شیرینی درآن دیده میشود

از ادوکانـداری در موزد گـرو نوعیت آن پرسیدم در جواب گفت که پشاوری است .

— می پرسـم : **گر وطنی کدا م** است گفت : چون گر وطنی اندگی ترشی است لذا کمتر فروشی دارد از ینرو **کمتر پیدا میشود .**

سرای گر فروشی را ترك داده و به مارکیت برنج رفتم بر عـلاوه برنج لوبیا و غیره قروت ، و دیگر درین مارکیت بفروش میـرسد ـ **ابتدا از دهن سرای شروع کرد م** و نرخ اشیا راپرسیدیم وقتی بانرخ نامه ښاروالی تطبیق کردم همـه

بقیه درصفحه ۵۹

دوکانهای شیرینی فروشی در روز های عیدبازارگرمی دارد

نوشته :عبدالله شادان

بازشناخت هنر بومی های امریکا

هجوم اروپایی ها به قاره امریکا که ازدهه اخیر سده پانزدهم آغاز وتا اوا خر سده نوزد هم‌ادامه یافت، نه‌تنها نسل های‌بومی رامحو ونابود سا خت بلکه تمدن‌وفرهنگ آنها،را فر هنگی که در طول قرن هازندگی تجربه وکار نضج گرفته وتکامل یافته‌بود . نیز بدست بادسپرد ·

هالندی ها،پر تگالی ها، هسپا نوی‌هاو (انـگلیسهـا زیـرا تاثیر مستقیم سیستم اقتصادی(مارژینا لیسم) که زند گی،تمدن وخوشبختی انسان را در زنجیر طلا و نقره بسته‌بود· به سوی غرب‌دریا رانـور دیدنـد آن ها ظا هرا عقیده داشتند که کـرد یت زمین‌رابر اساس نظریات و عقاید هندسی باستان ثابت خوا هند کرد ·و یا اینکه به (ستون های‌هر کول) خوا هند ر سید ولی برعکس هنگا میکه قاره امر یکا کشف‌شد وانبار های طلا وثروت های بیکر انه‌دیگر چشم ارو پایی ها راخیره سا خت· دیگر مسله‌ی اثبات کرویت زمین و رسیـدن به ستونهای هر کول فرا مو ش شان شدو در عوض ، جو هر بیر حمی سبعیتی را که در وجود انسان (طلا جوی) آن عصر نهفتـــه بودابا ثبات رساندند·

گروه های متهاجم، در سده‌شانزد هم ، بنام اکتشاف سر زمین های غر یـــب، نخست بجان امریکا ی جنوبی‌افتادند وبـعد انگلیسها و فرانسو ی ها بطور تقر یبـــا انـحصاری راه به سوی نیم قاره‌شمالـی امریکا باز کردند وبه نابودی بومـی هـاو تصرف سر زمین‌هایشان پرداختند ·

تمدن های پر شکوه (مایا) (ازتك) واینکا درنواحی ایکه امروز شا مل‌قسمت های از مکزیك ، امریکای مرکزی و پیـرو میبا شند در خشش خاصی دا شتند ·این تمدن ها زاده قرن ها قرن ها ز ند گـی انسان درآن نواحی بود·

تمدن «مایا» مخصوصا قابل توجه بـود فرآورده های فر هنگی و علمی آن ها همین امروز در موزیم‌های‌امریکا در خشش خیره کننده ای دارند·

سالنمایی راکه در حوالی «۶۱۳ق،م» تنظیم‌کرده بودند از بهترین ود قیق‌تقو یم های‌آن عصر بشمار میر فت·

نقش های خورشید،خور شید ی کـه صورت انسانرا داشت و مورد پر ستش‌بود باشکوه وجلال، در هر گوشه وکنار وحتی درخانه های هریك از افراد بچشم‌میخورد.



ماسکی که در این تصویر بمشاهده میرسد منسوب به قبیلهٔ (سپیرو موند) است . این ماسك روی چوب حکاکی شده و در مواقـع تشریفاتی ازان استفاده میشد . روی ماسك پوست کشیده شده و رنگ درخشانی دارد.

این ماسك سمبول و نشانهٔ عظمت رئیس قبیله ویا اعیانی بود که آنرا در مواقع‌مذاکره باروٌسای قبایل دیگر ویا در مراسم مذهبی بسر میگذاشتند . شاخهایی که بر فرق‌ماسك گذاشته شده بعلت اعتقا دیست که مردم‌قبیله سپیرو موند به (دوالیسم) سرشتی موجودات دارند .

گاه‌خور شید در قبایل مختلف نظر بـــه (توتم)هاو(تابو) های گو ناگو نی آن ها،با اشیاء دیگری میا میخت وهنرمندان باالهام ازآن آثار ارزشمند هنری شانر ا مـــی آفریدند·

در حفاری های روی صخره هاوحکا کی های روی چوب که معمولا «توتم» هایشان رانقش می بستند، آثار شکو همند ی ا ز بومیان‌بجا مانده است ·

این تصویر معر ف(کچینا) ست (کچینا) عروسك قبیله(هو پی ست که در سوا حل جنوب غرب امریکای شما لی میز یستند·

این عروسك محبو بترین مو جود ما فو ق طبیعی درنزد افرادقبیله‌بود افراد ا یـــن

قبیله باتصورات عجیب و غریب وغیرعادی شان‌در مورد وقوع حوادث طبیعی معتقـــد

بوردند که (کچینا) تنها مو جود یست که درصورت احترام گذاردن بان ابرو بارا ن بهمراه میاورد ·

شگفتی انگیز است که عده‌ای از پیر

زنان مادر شهر هاود هات نیز در مواقعی

که‌آسمان ابر یست ولی باران نمیبارد ویا گاهی که‌باران شدیدی میبارد عر و سکی

بدینسان یسازند وانرا در فضای آ زادمی سوزانند وعقیده دارند که با سو زا ندن عروسك در صور تیکه اسمان ابری باشد

ولی‌نبارد خواهد بارید ویا گا هی‌که‌بارا ن بشدت میبار د از بارش خوا هد ماند ·



«کچینا» این موجود عجیب دست وپایـی

مانند انسان دارد اما بالای دستهایش‌دوبال بزرگ قرار دارد و سرش مثل‌سر پرندگان

است . بر فرق آن چند شاهپر گذاشته‌شده است .

هنر مندان بومی با اعتقادیکه باین موجود داشتند سعی میکردند تا احترام شانرااز‌طریق بکاربردن بهترین رنگها، بزرگترین شاهپر ها وبالاخره صمیمیت و صداقت در ساختن آن بجا آرند .

روبهمرفته تمدن های (ازتك) (مایا) واینكا مراكز علمی و فرهنگی قاره امریكا راتشكیل میدادند واز این مراكز رشته های علمی و هنری بسراسر قاره راه میكشید. پیشرفت های عمده این تمدن ها درساحات مختلفه، حرب و افراز حربی، درعلم هیات ونجوم، در حجاری، حكاكی، زرگری، ورنگ آمیزی بود.

ودرین میان شهر ها یكه مراكز اصلی مهدعلم وفرهنگ شناخته میشد ندعبارت بودند از(تنوچ تیتلان) (اوكسمال ،لابوا) و(رانا پایان).

اما باید پرسید این تمدن ها چه شدند. چه چیز از آنها بجا ماند و حفظ شد؟

واقعیت اینست كه پای اروپائیان چون پای(آتیلا) وقتی بان سرزمین ها رسید همه راسوخت و تمدن های پرشكوه وپرجلال، پایمال غرور و خشونت و سفاكی(كوارتس)ها و (پیزارو) ها گردید. ومتهاجمین از ین تمدنها چیزی باقی نگذاشتند.

واحیانا اگر هم آثاری ازین تمدن ها زیرخاك وخون آفریننده گان شان ازچشم هاوخشم های سوزنده امان یافت، هنگامیكه دوباره كشف شدند تا دیر زمانی مورد توجه قرار نگرفتند و هیچ گامی در جهت شناسایی ومعرفی آن آثار برداشته نشد.

تنها، درسده نوزدهم و بیستم بود كه این آثار اندك اندك جمع آوری شدند و وآنگاه رابه سوی موزیم ها باز كرده بر غنای موزیم ها افزودند وموجب افتخار ومباهات شناخته شدند.

از اوایل سده بیستم علاقه، به تحقیق وتتبع پیرامون بقایای آثار بومیها، - فزونی گرفت وبخصوص مورخین درین راه سعی بیشتر مبذول كردند بعد از آن هنرمندان وزیبایی شناسان درین علاقمندی سهیم شده وگام های مثمری درین راه گذاشتند.

توجه وعلاقمندی به بازشناسی هنر بومیهای امریكا این نتیجه را ببار آورد كه هنربومیها بخش بزرگ و غنی فرهنگ ومیراث ارزشمند قاره امریكا را تشكیل میدهد.

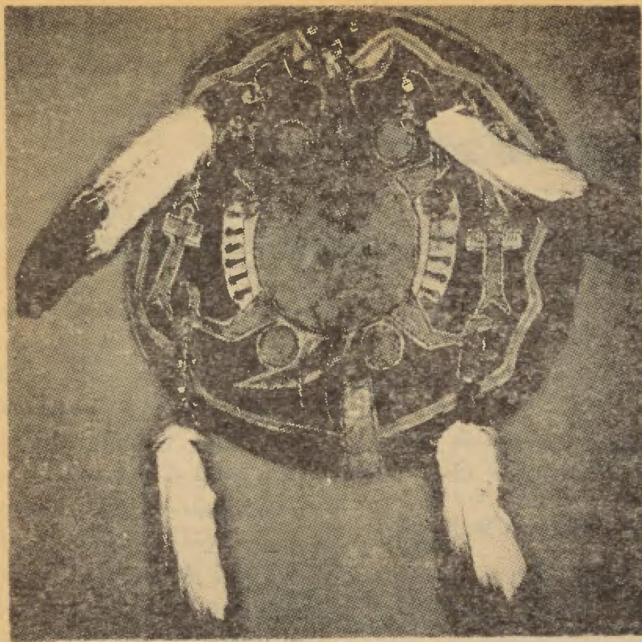
دریكی از مجلات امریكایی درین باره چنین نوشته شده:

(زمانی این میراث فرهنگی بطور اشتباه آمیز ونا هنجاری از نظر ها دور ماند. ولی اینك نمایش آثار بومیها، درهر كجای قاره موجب افتخار و مباهات است اكنون زیبایی شناسان با تحقیق درین آثار به غنی ترین و دلچسپ ترین زمینه مطالعه، دست یافته اند.

هنربومیها باغنای آن، با درخشش چشمگیر آن وباشكوه و عظمت باستانی آن نمایانگر كلتور كهن وعظیمی است كه باشكال گوناگون در بخش های مختلف قاره امریكا ،شگفته بود. این هنر در سیر تكاملی خود راه های گوناگونی را پیموده وشیوه های متنوعی را بوجود آورده است).

یكی ازخصلت های عام هنر بومیهای قاره امریكا دستكاری وصیقل نمودن هنری اشیای مورد نیاز روز مره بود. خصلت دیگر هنر بومی ها را میتوان در عقاید میتافزیكی آنان جست با ین معنی كه دراكثر آثار هنری شان سایه ای از موجودات میتافزیكی بمشاهده میرسد. میرسد.

عمده ترین خصیصه ی هنر بومی هارا میتوان رابطه همیشگی و مستقیم و تاثیرو تأثر متقابل هنر وزندگی دانست.



در این تصویر سپری بمشاهده میرسد كه از ساخته های بومیهای داكو تای شمالیست این سپر صرف نظر از آنكه در جنگها ازان استفاده میشد خصوصیتی معنوی نیز داشت افراد قبایل بومی داكو تای شمالی معتقدبودند كه این سپر رابطی است بین دنیای بالا وپائین واشخاصیكه این سپر را دارند از عمرطویلی بر خوردارند.

موادی كه در این سپر بكار رفته از سخت ترین چوبها و قطعات آهن تشكیل شده است. زوبین و تبرچه و نیزه هاییكه مورد استفاده بومیها قرار میگرفت بسختی میتوانست این سپر را بشكند و آنهاییكه این سپر را مورد استفاده قرار میدادند مصؤن تر و محفوظ تر بودند و شانس كشته شدن شان در جنگ كم بود.

روی این دلایل میتوان باین نتیجه رسیدكه اعتقاد بومیها مبنی بر اینكه (دارندگان سپر عمر طویلی دارند) ناشی ازصفت سفتی ومحكمی آن بوده باشد.





كیسه كه در این تصویر دیده میشودمنسوب بیكی از قبایل بومی (اتاوا) است. این كیسه درنهایت ظرافت از پوست گوزن ساخته شده وبا شاهپر گلدوزی شده است.

حیوانات كه دم هایشان بهم پیوسته دو پلنگ دریایی وخط زیگزاك علامت آنست.





یكی از (توتم) های كه بعضی از قبایل الاسكا ییهای معاصر بدان اعتقاددارند ،عبارت است ازگرگی كه بحالت نشسته قرار گرفته وبرپیشانی آن و همچنان زیر پاهای آن كله های انسان بچشم میخورد. كله های انسان زدوطرف توسط چوچه گرگها احاطه شده اند.





اكثر قبایل بومی قارهٔ امریكا وازان جمله فراد قبیله (كواكیوتی) هنگام رقص های ذهبی ورسمی بصورت شان ماسك میگذاشتند صویر شماره چار ماسكی را نشان میدهدكه ز كلمبیای بر تانوی بدست آمده و به قبیله واكیوتی منسوب است این ماسك كه بنام سرزاغ» یاد میگردد -۱۰۶- سانتی متر طول دارد. فك پائینی آن می جنبد و از یال آن صدای زیری تولید میگردد. این ماسك ورقص مخصوص آن بی شباهت به «بالماسكه» هایی نیست كه در اروپا رواج داشت.

از گل احمد زهاب نوری

جلغوزه میوهٔ روز

* درخت جلغوزه در کتب علمی‌لاتین بنام «پاینس- جیرد دیا نا»یاد شده و بیشتر در و لایت پکتیـامیروید...

* طبق یك احصائیه تقریبی‌بیش‌از۱۱۹۳ دکاندار وفرو شنده درروز های ز مستان به فرو ش این میوهٔ خشك می‌پردازند ...

* این روز ها ، در سا لون‌سینمادر جیب دو ستان شما و شا ید هم خود تان، در منا ز ل ودر همه جا،جلغوزه دیده می شود...

چشم‌ها باکنجکاوی‌به پرده‌دوخته شده و باهیجان ، ازورای تاریکی سالون سینما صحنه‌یی ازفلم را تماشا میکنند. حوادث فلم لحظه به لحظه ، تماشاچیان را بدنبال خود میکشد ... همه‌فقط به فلم‌خیره‌شده وخاموش برچوکی ها نشسته اند..

کمی آنطرفتر چند نفردریك‌صف نشسته اند، نه چند نفر، بلکه یك فامیل آن ها بی تو جـه، به‌اطراف شان فقط فلم را تما شا میکنند، اما گاه‌گاه دست های شان بی ار ا ده حرکت میکند، از داخل پاکت ها ی سفیدی که نزدخوددارند، جلغوزه‌یی برمیدارد، با صدایی آن را میشکند وبعد صدای ترق‌ترق شکستا ندن دانه های دیگر بر میخیزد...

فلم به نیمه می‌رسد، قبل ازینکه باروشن شدن چـراغ های سالون سینما، تفریح اعلام شود، نوشته‌یی بروی پرده می‌افتد : از انداختن پوست جلغوزه در سالون سینما ، خود داری کنید...

اما لحظه یی بعد، با روشن شدن چراغ هادیده می شود همه اطراف را پو ست جلغوزه انبا شته است. وقتی میخوا هم از سینما بیرون شوم، بایکی از آ شنا یان‌برمیخورم، اوهنر مندی است، که گهگاه او را بروی ستیژ تیا تر دیده ویاصدایش را از ورای امواج را دیو افغا نستان شنیده اید... داستم را دراز میکنم تاباآو احوال پر سی کنم، کمـی وار خطا میشود، بـعد دستش ر ا پیش می آورد و من می بینم کـه مشتش پر از جلغوزه است... درین فرصت کس دیگری هم بما نز دیك می شود، می بینم که اوهم ازجلغوزه خوران عقب نما نده، دستش را به جیب کرده و مشتی جلغوزه بیرون آورده برایم تعارف میکند...

درین روز ها با زارفرو شند گان جلغوزه گرم است و علا قمندا ن‌آن فرا وان.

یك منبع ریاست جنگلات وزارت زراعت و آبیاری در پاسخ سوالـی راجع به درخت جلغوزه میگوید :

ـ درخت جلغوزه در کشور ما، از سالها به اینطرف و جود داشته است، نام لاتین این درخت درکتب علمی «پاینس جیرد دیانا» می‌باشد که درخت های پر شاخ و نسبتـا کوتاه است. شبا هت در خت‌جلغوزه به درختان پسته بیشتر است.

این در خت ها، در سا حهٔ جنوب کشور بیشتر میروید و ر شد و نمو میکند، از همین سبب ولایت پکتیاناز نگاه حاصلات جلغوزه، نسبت‌به‌سایر نقاط کشور، غنی تر است.

همین منبع می افزا ید:

ـ علاوه بر و لایت پکتیا،درختان جلغوزه در تگاب، ننگر هار ونجراب نیز وجود دارد، ولی حا صلات آ ن ها نسبت به پکتیا، خیلی کمتـر است.

جلغوزه در درخت بـصـو ر ت خو شه ها بو جود آمده و ما نند پسته، نو سط دست چیده میشود، فصل چیدن آن از اواخر میز ا ن تا اواسط عقرب می با شد. بعد دا نه های این میوه را، چند روز درآفتاب می گـذارند تـاکمی خشك شود ، سپس آن را تکان داده و بعد از پاك کردن به بازارها عرضه میکنند .

در شهر کابل مصرف آن نسبت به‌ولایات دیگر کشور خا صتا ولایات هرات، فاریاب، مـزار شریف و باد غیس کمتر است.

درین روز ها باسرد شدن هوا ، همه روزه به مصرف جلغوزه نـیز افزایش به عمل می آید. در محا فل شب نشینی های فا میلی، درجیب اطفال و جـوانان و در هـمه جـا، مقداری ازین میوهٔ خشك، دیده می شود.

یکی از طوا فان که جلغوزه مـی فروخت در برابر سوالی، گفت:

ـ روزانه از نیم سیر تا دو سیر جلغوزه را بفرو ش می ر سا نم ، البته مقدار فروش بعض روز هـا بیشتر وبعض روز ها کمتر است.

همین طواف اظهار نظر میکرد، که مردم در ایام تعطیل و روز های که هوا، کمی ابرآلود یا بارانی‌باشد بیشتر به خر یدن این میوه مـی پر دازند.

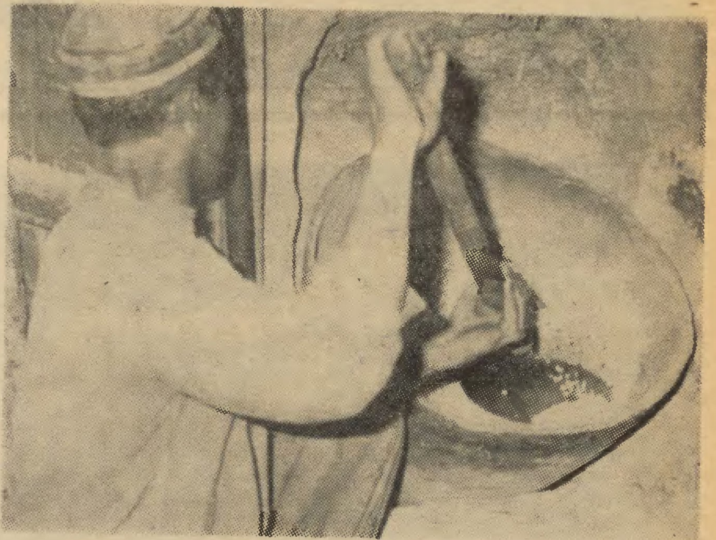
پیر مردی که در حدود هشتادسال یاکمتر ازآن عمر داشت، گفت :

ـ در قدیم رواج بود، کـه شب های زمستان اعضای فا میل به گرد صندلی ها جمع شده و بالای‌صندلی تلخان و مغز چار مغز و کشمش را به‌مقدار زیادی ریخته میخوردند. اما رفته ر فته قیمت مغز چار مغز و کشمش بلند رفت، طور یکه امروز کمتر فا میلی مـی تـوا نـد از آن استفاده کند .



سرگرمی دختران جوان درین روز ها جلغوزه خوردن است .

...هـای زمستـان...



واینطور آن را بریان می‌کنند ...

در سالهای اخیر جلغوزه‌وکشمش رونق و گرمی شب نشینی ها ی دو ستان و فا میل ها، بشمارمیرود.

یك منبع مدیریت تهیه و اصناف ښاروالی کابل در بارهٔ تعداد فرو شند گان جلغوزه در شهرکابل میگوید:

– در نواحی دوزاده گا نه شهر کابل ۳۴۹ دکان میوهٔ خشك فروشی و۸٤٤ بنیه گر و جود دارد» که در دکان اکثر آن ها، درین روز ها جلغوزه نیزبه فروش میرسد .

البته در پهلوی این دکا ندا ران طوا فان سیار نیز و جود دا رند که بفروش این میوه می پر دا زند ومتأسفانه احصائیه آن ها ، موجود نیست.

این میوه در شهر ما، به ا شکال مختلفی عر ضه میگردد، بصورت تنها، مخلوط با کشمش و گاهی هم با مغز خسته و چار مغز .

نظر به گفتگوی که با چند تن علاقمندان ویا بهتر بگویم خریداران این میوه کردم به مو ضوع جا لب دیگری پی بردم وآن هم تقلب د ر فروش جلغوزه بود.

شخصی میگفت:

– اگر از دندی زدن در ترا زوی بعضی فرو شند گان بگذریم به‌تقلب در خود جلغوزه می ر سیم. بطو ر مثال دربین جلغوزه ریگ های سیاه، پو ست در ختان و بعضی نبا تات که رنگ تیره و نصو اری دا شته با شند، مخلوط می کنند، به این تر تیب و قتیکه خریدار ، مقداری از آن را می‌خرد ، درحقیقت قسمتی از آن جلغوزه و قسمتی هم مواد دیگری است.

خوب اگر شما هم، از معتا دین جلغوزه خوردن در روز های‌زمستان بودید، وقت خریدن آن دقت کنید، تا فرو شنده ها، پو ست در خت‌را بجای جلغوزه به شما نفرو شند(!)



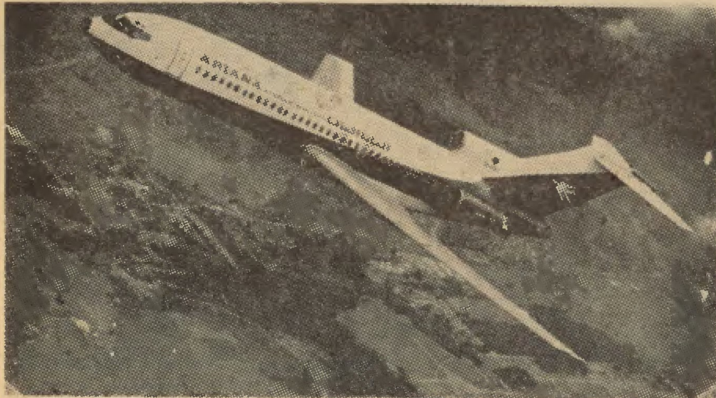
درخت جلغوزه درکتب لاتین بنام«جیدر دیانا» یاد شده وبیشتر درولایت پکتیا میروید

لوگر مرکز پروازهای بین المللی

ازگل احمد زهاب نوری

● لوگر در انتظار طیارات جمبو جت و ما فوق سرعت صوت

● قلمرو فضایی کشور ما، کوتاهترین راه برای طیارات تجارتی ومسافر بری است



یکی ازطیارات بوئینگ آریانا درفضای کابل

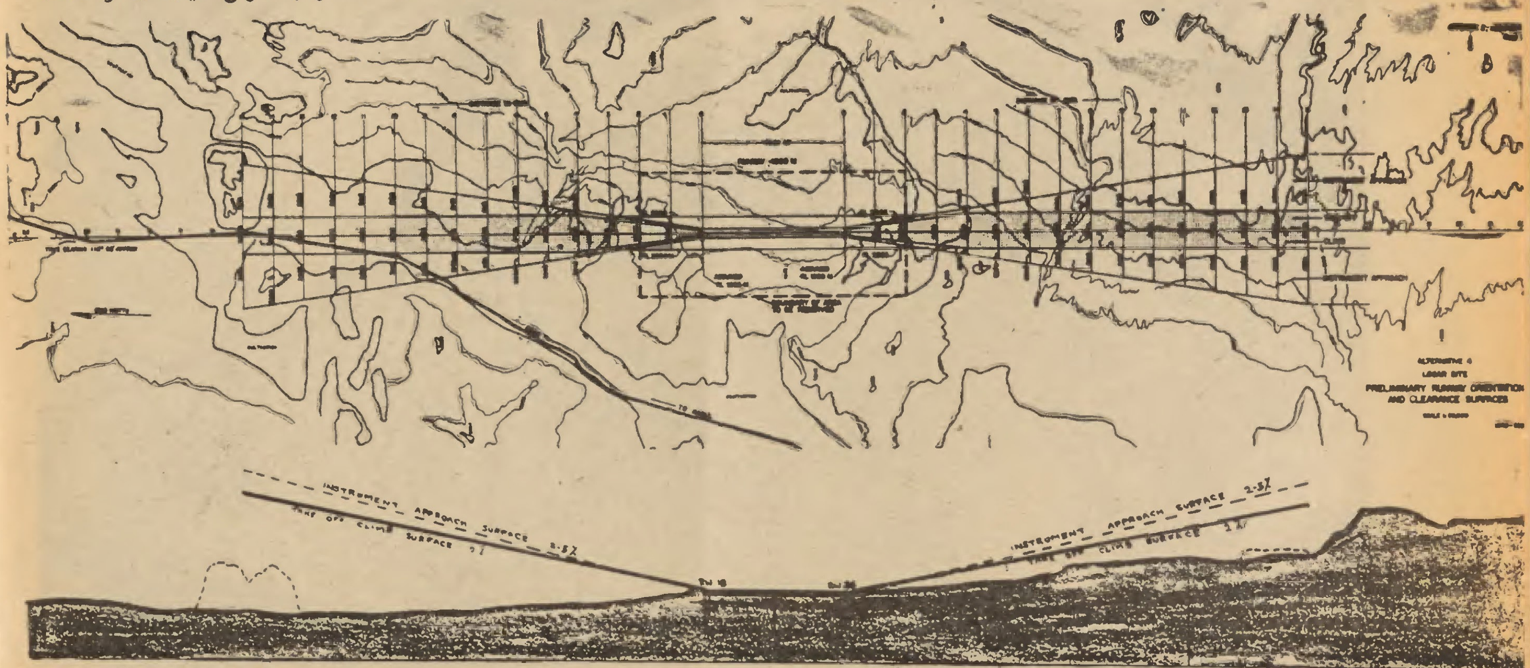
درگذشته طیارات ۵۰ مسافر رابه‌فاصله ۵۰۰ کیلو متر وبه سرعت ۴۰۰کیلو متر درساعت نقل میدادند اما امروز طیاراتی ساخته شده‌که ۴۵۰ مسافر رابه فاصله ده‌هزار کیلو متر بدون توقف و به سرعت صوت انتقال میدهند .

قرار است یك میدان هوایی بین‌المملی عصری ، در ساحه ولایت لوگر ساخته شود با اعمار این میدان هوایی ، افغانستان از نگاه ترانسپورت هوایی اهمیت خاصی پیدا میکند .

یك‌منبع مدیریت عمومی هوانوردی ،هوایی ملکی در موردااهمیت ترانسپورت فضایی کشور ما، گفت:

افغانستان در قرون ۱۲ و ۱۳در حمل‌ونقل تجارت، بین اروپا و شرق آسیا از طریق زمین،اهمیت خاصی داشت ، زیرا درآن زمان راه ابر یشم که از افغانستان می گذشت ،برای سیاحت‌ومسافرت، کاروان های تجارتی ، **کوتاهترین** راه‌بین اروپا وشرق دور بشمار میرفت.

بعد هابه اثر انکشاف‌ترانسپورت بحری وتحولات دیگر کشور های منطقه،اهمیت راه ابر یشم ،آهسته آهسته از میان رفت، تا در عصر حاضر باالختراع طیاره و توسعه



نقشه میدان هوایی آینده لوگر



میدان بین المللی کندهار که تاکنون آنطورکه باید ازآن استفاده نشده است



حمل ونقل هوایی ، کشور ما برای بار دیگر اهمیت خاصی پیدا کردو آن کوتاهی راه ،بین شرق و غرب ازطریق فضا است . این مسیر از نگاه صرفه جویی وقت ، پول و سایر امور هوایی ، در حقیقت بالا تر از راه ابریشم زمین سابق است.

منبع می افزاید :

- ترانسپورت هوایی، در سال های اخیر ،بصورت سرسام آوری انکشاف نمود، طوریکه دوازده سال قبل، بزرگترین طیارات قدرت حمل ۵۰ تا ۸۰ نفر رابه‌فاصله اعظمی ۵۰۰ تا ۶۰۰ کیلو متر داشت وسرعت آن ها در هر ساعت از ۵۰۰ کیلو متری تجاوزنمیکرد اماامروز طیاراتی ساخته شده که ۴۰۰ تا ۴۵۰ مسافر را به فاصله اضافه از ده هزار کیلو متر وبه سرعت مساوی به سرعت صوت انتقال میدهد.

به همین ترتیب در آینده‌نزدیک ازنوع طیاراتی برای حمل و نقل مسافرین ، مال التجاره و پوسته استفاده خواهد شد که سرعت آن از ۲۵۰۰ تا ۲۸۰۰ کیلو متر فی‌ساعت خواهد بود. همچنان طیارات‌دیگری هم‌تحت پلان وساختمان است که میتواند ،یکهزار مسافر را به‌فاصله ده هزار کیلو متر ، بدون‌توقف انتقال بدهد.

همین منبع در موردمیدان های هوایی میگوید :

-برای عملیات مصوون‌همچو طیارات ، میدان های هوایی مجهزی ضروری است تا در شب وروزوهر گونه شرایط جوی ،بدون ایجاد خطر وسکتگی پروازرامساعد بسازد.

کمپنی های هواپیمایی،زمانی که‌دریک شهر عملیاتی را شروع میکنند ،بدرجه اول مصوونیت وبدرجه دوم تجارت و مفاد را در نظرمیگیرند .

منبع درمورد میدان هوایی بین المللی کابل میگوید :

- میدان هوایی فعلی کابل ازنگاه تخنیکی مورد دلچسپی کمپنی های هواپیمایی نیست ،اما از لحاظ تجارت حایز اهمیت خاصی می باشد.

مناظر زیبای کشور ما با آثار تاریخی آن، ازیک طرف وانکشاف تجارت ازسوی دیگر باعث شده، تاتوجه کمپنی های بزرگ هواپیمایی راجلب نموده وخواهش فرود آمدن در میدان های‌افغانستان رابنمایند.

منبع ادامه میدهد:

-این امر همانطور یکه از نگاه اقتصادی عاید سرشاری رانصیب کشور ما می سازد، ایجاب میکندتا میدان های عصری مطابق شرایط طیارات مدرن وجود داشته باشد.

بقول همین منبع طیارات بزرگ نظربه موجودیت کوه هادراطراف میدان هوایی کابل ، درشرایط نامساعد جوی واز طرف شب فرود آمده نمیتواند .

درمورد نواقص تخنیکی میدان موجود کابل منبع چنین اظهارنظر میکند:

-کمپنی های بزرگ، در شرایط نامساعد جوی واز طرف شب که باید طیارات ،صرف بذریعه رهنمایی آلات و دستگاه های الکترونیکی اکتفا کنند، قبول نمیکنند، تابه میدان طیارات کابل خود را فرود بیاورند.

نزدیکی میدان هوایی به شهر کابل ازنگاه آواز طیارات آنهم در شب وزمانیکه پرواز ها زیاد گردد باعث اذیت مردم میگردد علاوتا زمین های زراعتی اطراف امکان تمدید خط رنوی دیگری را محدود میسازد.

منبع علاوه میکند:

-درماه های سرطان ، اسد وسنبله بادهای به سرعت ۴۰ تا ۵۵ کیلومتر فی‌ساعت، از سمت شمال میوزد که پرواز طیارات را بالای خطدوش که شرقا غربا افتاده‌است کمی‌مشکل میسازد.

لذا اعمار یک میدان هوایی عصری ، دریک ساحه وسیع‌از نیازمندی های‌ضروری ما، بشمار میرفت.

ازین منبع می پرسیم
چرا ساحه لوگررابه اینمنظور انتخاب کرده اید ؟

میگوید:

-ساحه که برای میدان هوایی بین‌المللی لوگر انتخاب گردیده دریک منطقه باز و وسیع وهردو انجام میدان برای نشست و بر خواست طیارات مساعد میباشد .

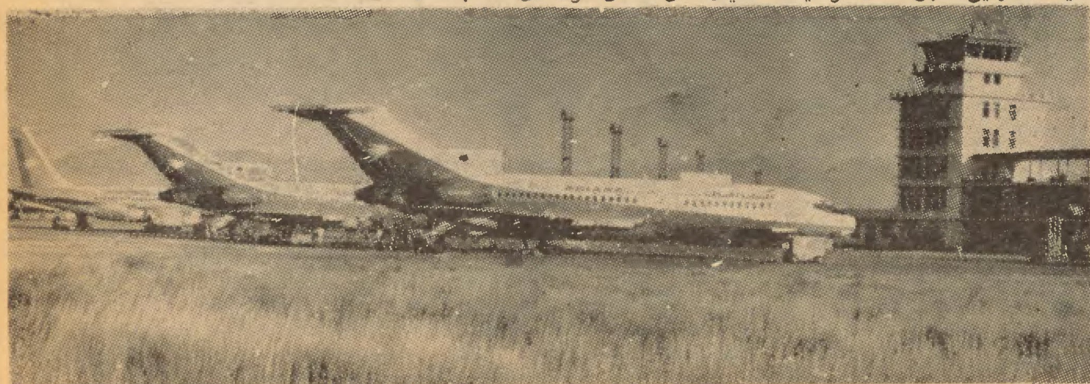
ازنگاه مصوونیت پرواز ، این میدان هوایی میتواندتاتوجه‌بسیاری ازکمپنی های هواپیمایی را جلب کند.

همچنان چون ساحه وسیع است امکان اعمار خط دوش را به طول پنج کیلومتر میسر میسازد ، چه طیارات بزرگ امروزی و طیارات که‌درآینده ساخته‌میشوند،ضرورت به‌چنین خط دوش را دارند .

منبع مزایای دیگر وادی لوگر را، اینطور میشمارد :

-قشر زمین درین ساحه‌تاعمق ۲۰ متر دارای جغله بوده و مقاوم می‌باشد، شمال نظر به تجارب دو سال گذشته موازی به خط دوش است‌و ده ها امتیازات دیگر .

بقیه درصفحه ۵۶



میدان بین‌المللی کابل که به خاطروجود پاره ازموانع برای پرواز های طیارات بزرگ‌مسافربری وتجارتی که‌امروزمعمول شده‌است مساعد نیست

علی اصغر بشیر — قسمت (٤)

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

طرز سنجش قدما :

قدما هز اران سال زمین رامسطح میدانستند وقر نها طول کشیدتابه کروی‌بودن آن معتقد شدند .درهمان روزهایی که تازه عقیده کرو یـت زمین‌در یونان رواج پیدا میکرد . اراتستن که درقر ن سوم قبل از میلاد (٢٨٤ ـ١٩٢ قم)دراسکندریه مصر(که آنو قت یك مستعمر ه یونانی بود) میز یست، از ساکنا ن شهر(سی‌ین) که اکنون در نزدیکی محل‌بندا سوان واقع است ، شنید که در(سی‌ین) آفتاب به هنگام ظهر درست دربالای سر انسا ن قـرار میگیرد بطوریکه هر چیز قایم بـر زمین باشد سایه نمی انـدازد، اراتستن که‌مید ید چنین ا مری در اسکندریه روی نمید هد ودر همان وقت‌آفتاب هفت در جه یعنی یـک پنجاهم محیط کامل دایره ازسمت راس دور میشو د بادر نظر گ فتن فرضیه کرویت زمین‌توضیحی برای این‌تفاوت یافت وآن اینکه چو ن ـ سطح زمین بعلت کر و ی‌بود ن،در فاصله بین دو شهر منحنی ا ست اشعه افتاب که درسی ین بطـور عمو دی می تابد در نقطه شما لـی تری مانـنـد اسکـنـدریـه زاو یـه ای تشکیل مید هد که مساوی ا ست بازاویه ای که‌یك ضلع آن از مرکز زمین به سی ین وضلع دیگر ا ز مرکز زمین به اسکند ریه ا متد اد یافته باشد.

ارا تستن فکر کرد که چو ن این زاویه تقریباً بانـدازه یـك پنجاهم محیط دایره است و فا صله بیـن اسکندریه وسی ین ...٥٠ استادیای مصری است پس محیط کره ز مین باید پنجاه برابر فا صله دو شهر یعنی ....٢٥ـ استاد یا باشد باید دانست که‌یك استاد یا ی مصر ی درحدود ١٦٠متر است ،بنا بر این محیط‌زمین طبق سنجش ارا تستن تقریبا....٤ کیلو متر وا گر کسر

ماه یابیشتر می باشند که در دوره معینی گر داگرد سیاره میچر خند، ازآنجمله این‌سیاره‌زمین نام، دارای یك‌قمر است که حجمش ٤٩ باراز حجم زمین کو چکتر وو ز نش٨١ بارکمتر ازوزن زمین است و جرم مخصوص آن ٣٫٣ میباشد مـا ه نزدیکترین جرم آسما نی به ز مین است که‌بدور آن گر دش می نماید وطبعا همراه باز مین حر کتی‌بدور آفتاب هم دارد.

تصحیح لازم

تـو جـه خـو ا نند گـا ن‌محترم رابه‌یك خطای چا پی که در ستون اول صفحه ١٥ شماره ٢٠٩ رخ‌داده است جلب میکنیم تا بـه تصحیح آن بپر دازند وآن ا ینست که‌در ابتدای سطر ٧ بعد از شر ح کلیشه ،کلمات (و بشر حی که‌بعدا) رابه(ومعدل النهار بشر حی کـه بعداً خواهد آمد) تبد یل و تصحیح‌نمایند زیرا منطقه البروج و معدل النهار یکد یگر را قطع میکنند ونیز درسطر پهلوی‌آن سطردر ستون‌دوم کلمه (پنجاه) رابه (پنج ماه) تبدیل نمایند.

تفاوت مقیا س متر یك واستا دیای مصرقدیم رادرنظر بگیریم ٣٩٣٧٥ کیلومتر میشو د که این عدد بـه محاسبات امرو ز بسیار نز د یـك است واز دقت هو ش وا ند یشه دانشمندان قدیم بخو بی حکا یـت میکند.

ماه یا گره قمر

بعضی ازسیارا ت، دارا ی یك

مدار ماه به دور زمین بیضـی است‌وبهمین سبب فا صله از زمین همیشه بیك اندازه نیـسـت واز ...٣٥٧ تا...٤٠٧ کیلو متر تغییـر میکندکه بطورمتوسط ٣٨٢٠٠٠کیلو متر میشو د.

ماه در مدت ٢٧ روز و٧ ساعت٤٣ دقیقه و١٢ ثانیه یك بار بدور ز مین می‌چرخد ،این‌مدت را دور نجو می ماه‌میگو یند.

هنگا می که ماه گر داگرد زمین میچرخد گا هی بین زمین و آفتاب واقع میشود وزمانی از میان آ نها بیرون می آید ودر جهت مخا لـف آفتاب قرار میگیرد. ازین سبـب برای شخص راصد سطح ماه بـه اشکال مختلف دیده میشو د، گاهی هلال، گا هی‌به شکل نیم دا یره و گاهی بشکل دایره کا مل(بدر) به نظرمیرسد که این اشکال مختلف را(اهله ماه) میگو یند. اهله ماه‌بعد از زمان معینی تکرار می‌شود مثلا اگرامروز به‌شکل دایره کا مـل دایره کامل دیده میشود.

اشکال‌ماه

هنگامی که ماه دربیـن زمیـن و آفتاب واقع میشود، اگر بـطور ی قرار داشته باشدکه دیده نـشو د دراین حالت میگو یند که‌ما ه د ر تحت‌الشعاع یا درمحاق است، اگر دراین موقع سایهٔ آن بالای زمیـن بیفتد کسانی که در مقا بل سا یـهٔ آن واقع شده اند تمام یا قسمتی‌از قرص آفتاب رابر اثر قرارگر فتن قرص‌ماه درمقابل قرص‌آفتا ب ،نمی بینند ودراین حال‌کسوف واقع‌میشود که‌به تناسب هیأت آن کلی یاجزئی یاحلقه النور نامیده میشود ، ا گر کسوف واقع نشود ،ماه بصور ت عادی از تحت الشعاع بر آید و به اندازه ای ازآفتاب فاصله‌بگیر دکه میان‌آن وزمین وآفتاب‌زاو یهٔ کوچکی تشکیل شود یك گوشهٔ آن رو شن میشود وشعاع آفتاب را ابز میـن منعکس میسازد دراین حال‌میگویند ماه نوشده است، شکل ماه را که شبیه به‌قا چ خربزه باریکی میشود هلال می‌نامند هلال همیشه د ر سمت غرب افق زمین وبعدا زغروب آفتاب دیده میشود در شبها ی‌دیگر فاصلهٔ ظاهری ماه ازآفتاب زیا دتر میشود ورو شنا یی آن بـهمان تناسب افزایش می یابد تادر شب

هفتم که روشنایی آن یك نیم‌دایره را تشکیل میدهد واین حال را تربیع اول می‌نامند، بعداز تربیع اول هم نور ماه تاشب چهاردهم هر شب درافزایش است تاوقتی‌که درجهت مخالف آفتاب واقع گردد وزمین در بین‌آن دو قرار بگیرد.

در چنین حالتی اگر سایهٔ زمین بالای ماه بیفتد به تناسب همان مقدار ازسایهٔ زمین که نور آفتاب را از رسیدن به‌ماه مانع میشود، خسوف جزئی یاکلی صورت میگیرد واگر سایه زمین بالای ماه نیفتد، ماه به‌حالت بدر جلوه‌میکند ونیمکرهٔ شمالی آن درائر شعاع آفتاب کاملا روشن بنظر میرسد.

بعداز آن بازنور ماه کاهش می‌پذیرد تاشب بیست ودوم که تربیع دوم‌آن صورت میگیرد ویك نیمدایره ازماه روشن دیده میشود واین کاهش بازهم ادامه دارد تا شب ۲۸یا۲۹ که مجدداً‌تحت الشعاع واقع میشود وبعداز آن باز ماه نو میشود.

این‌مدت راماه قمری می نامند ومدت آن ۲۹ روز و۱۲ ساعت و ۴۴دقیقه و۳ثانیه است ویك سال قمری۳۵۴ روزو۸ساعت و۴۸ دقیقه و۳۶ثانیه میباشد.

ماههای قمری :

سال قمری ازهلال محرم شروع میشود وبه ۲۹ یا۳۰ ذیحجه خاتمه پیدا میکند.

ماههای قمری از اینقرار است: محرم الحرام، صفر المظفر، ربیع الاول، ربیع الثانی جمادی‌الاول، جمادی الثانیه، رجب المرجب، شعبان المعظم، رمضان المبارك، شوال‌المکرم، ذیقعدة‌الحرام وذیحجة الحرام.

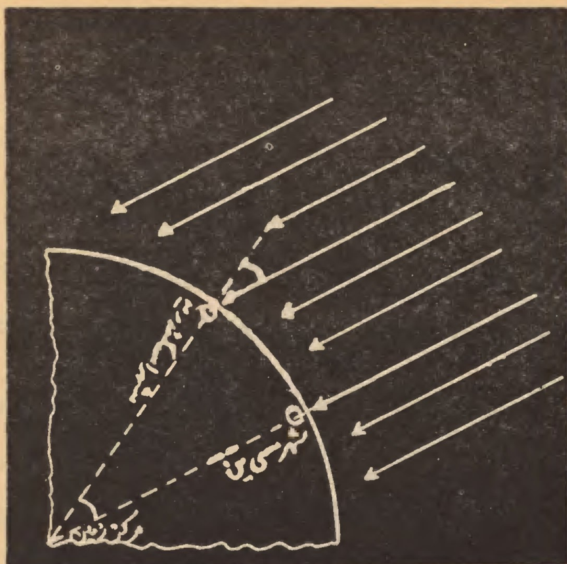
برطبق مقررات شرعی هرماه از رؤیت‌هلال تارؤیت هلال دیگر ویا در صورتیکه هلال دیده نشود تاگذشتن ۳۰ روز تمام اعتبار داده میشود.

ماه قمری هیچ وقت از ۳۰روز بیشتر واز ۲۹ روز کمتر نیست‌اما بطوریکه درکتب معتبر نجومی ذکر شده‌است، ممکن است که تا چهار ماه متوالی ۳۰ روزه وتا۳ماه متوالی ۲۹ روزه هم‌باشد، اما بعضی از منجمان که حوصلهٔ محاسبهٔ دقیق را ندارند به‌حساب وسطی یك ماه را ۳۰روز ویك‌ماه را۲۹روز میگیرند که‌مجموع ۱۲ماه آن ۳۵۴ روز میشود.

وبطور متوسط هرماه ۲۹ و نیم‌روز محسوب میشود وچون مدت یك ماه قمری ۲۹ روز و۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و۳ثانیه است، بعضی از منجمان، ۳ثانیه راهیچ به حساب نمی آورند وبرای جبران کسر ۴۴ دقیقه در هر ۳۰سال یازده روز را کبیسه میکنند وروز کبیسه را بر ذیحجه می‌افزایند، زیرا مطابق حساب وسطی که‌محرم را ۳۰ روز وصفررا ۲۹روز میگیرند. ذیحجه‌که ماه دوازدهم از سال قمری است معمولا۲۹روز حساب میشود و لی درسالهای کبیسه ذیحجه ۳۰ روز محسوب میشود وآن سال ۳۵۵روز است.

سالهای کبیسهٔ قمری که در۳۰ سال یازده سال کبیسه است عبارتست از سالهای (۲-۵-۷-۱۰-۱۳-۱۶-۱۸-۲۱-۲۴-۲۶-۲۹) که‌برای آن رمزی بدینقرار ساخته اند:(بهزی جوح کادوط) ونا گفته نماندکه بعضی از منجمان بجای سال ۱۶سال ۱۵را کبیسه میکنند.

تفاوت ۳ثانیه که دراین حساب منظور نشده است در هر دورهٔ ۳۰ ساله تقریباً ۱۸ دقیقه میشود و در ۲۴ دورهٔ ۳۰ساله‌که ۷۲۰ سال است به‌۷ساعت و۱۲ دقیقه میرسد ازین سبب هیچ وقت ماه وسطی با ماه حقیقی بطور دقیق موافق نیست



رسم فوق راه حلی راکه او راتستن برای یافتن اندازهٔ محیط زمین پیدا کرده بود نشان میدهد.

رؤیت هلال :

بعضی اوقات دیده میشود که ماه یکشبه بسیار روشن ومرتفع است وتامدتی ازشب گذشته هم مثل ماه دوشبه دیده میشود، برعکس بعضی اوقات هم بااینکه ازماه گذشته ظاهراً ۳۰روز سپری شده در شب اول ماه، هلال بنظر نمیرسد و بیننده گمان میکند که فرداهم ازماه سابق است. علت آن بادر نظر گرفتن اصول ذیل واضح خواهد شد:

منجمان بزرگ، برای امکان رؤیت هلال سه اصل مهم را لازم میدانند:

۱- فاصلهٔ تقویمی ماه از آفتاب که‌آنرا «بعد سوا» میخوانند بیشتر از ۹درجه باشد.

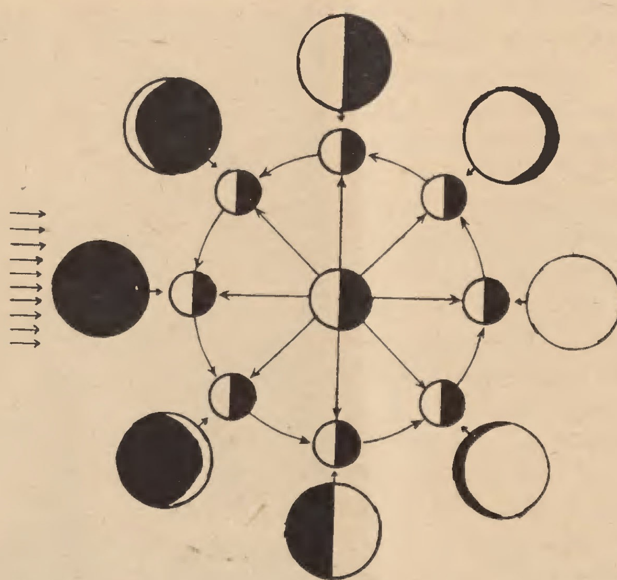
۲-مدت غروب ماه بعداز غروب آفتاب که‌آنرا (بعد معدل) می نامند زیادتر از ۴۰دقیقهٔ زمانی باشد.

۳- ارتفاع قمر از افق غربی هنگام غروب آفتاب بیشتر از پنج درجه باشد.

اگر این سه شرط موجود باشد، باتفاق همه منجمان ماه نو دیده خواهد شد واگر موجود نباشد، رؤیت هلال ممکن نیست بخصوص اگر بعد سوا کمتراز ۹درجه باشد.

در صورتیکه بعضی از ین سه اصل موجود وبعضی مفقود باشد، بین منجمان اختلاف پیدا میشود، بعضی هلال را قابل رؤیت میدانند وبعضی نمیدانند، در صورتیکه قابل رؤیت باشد ممکن است که

بقیه درصفحه ۵۷



دراین تصویر که‌اشکال‌مختلف‌ماه‌را درظرف یك ماه قمری نشان میدهد زمین دروسط وماه در اطراف‌آن نشان داده شده است وآفتاب درطرف چپ فرض شده که‌نور آن‌همیشه نیمی ازکرهٔ ماه را روشن نگاه میدارد، چون درشبهای‌مختلف یك‌ماه قمری کره ماه‌به زوایای مختلفی از زمین دیده میشود، ماقسمتی از نیمهٔ روشن آنرا بصورت مختلف می بینیم و این صورت های‌مختلف در دوایر بزرگتر نشان داده شده است، وقتی‌که‌ماه به‌نزدیکترین‌فاصلهٔ خود ازآفتاب میرسد، ماآنرا نمی بینیم وهنگامی که‌به دور ترین‌فاصله ازآفتاب میرسد ما آنرا به صورت قرص کامل (بدر) می‌بینیم.هلال از گوشهٔ سمت چپ پایین شروع میشود.

تیل یا « توره طلا» څرنګه پیدا

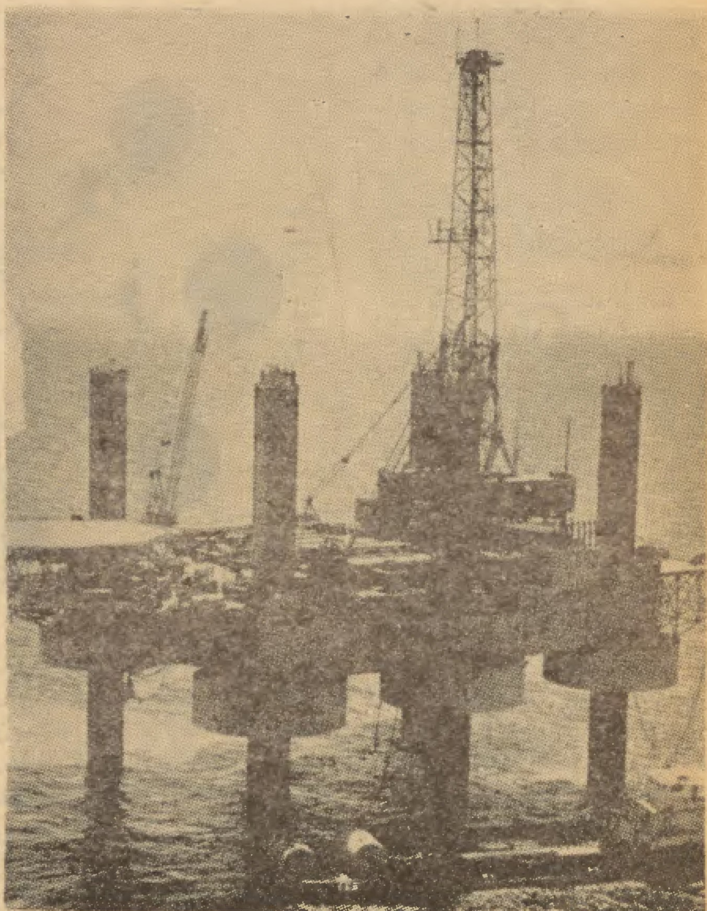
بشر یوه ورځ وپوهیده په هغو برخو کښې چه د(تور رنګه او بو)چینې شته، د نورو برخو په نسبت زیات او رونه پکښې لګیږی.

داسې وختو کله چه بز. ګران پخپلو کروندو کښې دتیلو سره مخامخ کیدل ،هغه ځای به یې پریښود.

ځینې عربي هیوادونه دتیلو غټ استخراج کوونکی اوصادروونکی هیوادونه دی.

په دې وختو کښې د یو شمیر نفت لرونکو عربي هیوادو له خوا دنړی په ځینو هیوادو باندې د تیلو بندیز ، تقریبا په ټوله نړی کښې د انرژی د بحران او کمښت مسئاله را بر سیره کړیده او په تیره بیاد

هغو یوشمیر لویواو صنعتي هیوادو اقتصادیې لړ زولی دی چه دسون د موادو له پلوه زیاتره د عربـــې هیوادو په تیلو باندې اتکاا لری . مګر آیا تر اوسه پو هیدلی یاست چه تیل څرنګه منځته راغلی .لومړنی



دتیلو استخراج زمونږ په عصر کی دومره اهمیت پیدا کړیدی چه بشر کولای شی دسمندرونو ژوری وکینی اوتیل لاس ته راوړی .

څوك چه تیل استخراج کړ ، څوکوو له تیلو څخه څومره ګټې اخستلی کیږی او د هیو ادو نو د تیلو د تولیداتو اندازه څومره ده ؟

په دغه ګنه کښې مونږ دتیلو په باره کښې خپلو ګرانو لو ستونکو ته یو لړ معلومات وړاندی کوو چه ښایي په زړه پوری وی ٠

که څه هم تیل یی (توره طلا) بللی او هغه یی د فلزاتو په کتار کښې دروّلی دی ، خو باید وویل شی چه تر اوسه پوری په نړی کښې داسې فلز نه دی موندل شوی چه د تیلو سره رقابت وکولای شی او په ‌زغرده سره ویلای شو چه په نړی کښې هیڅ داسې فلز نشته چه د تیلو په اندازه بشر ته خدمت وکړی او په زیاتو چارو کښې استفاده ور څخه و شی .

تیل دهغو وړو اوزیږو موجوداتو له بقا یا وو څخه جوړ شویدی چه له اوس نه پخوا په زرګونو ملیون کاله مخکی یی موجودیت درلود .

دغه د زیاتی استفادی وړه مایع په پراخ او تقریبا بی اندازی مخزنونو کښې د ځمکې په ژورو کښې راټوله شوی ده . یا په بله معنی بایدووایو چه د ځمکی په تل کښې له تیلو څخه ډکی ځاګانی شته دی البته د ځمکی دپوښ سره د تیلو د ځاګانو فاصله په بیلو بیلو برخو کښې توپیرلری.

تاریخ په څرګند ډول نه دی ویلی چه تیل د لومړی ځل د پاره د چاله خوا کشف شو . تیل له ملیونو کلو پخوا راهیسې په ځمکه کښې شته او د انسان د سترګو په وړانـدی پروت وو . د نړی په ځینو برخو کښې د تیلو د ځاګانو لو یوالی دومره زیات دی چه دغه ارزښتناکه مایع د چینې په شان د ځمکی له تل څخه فوران کوی اودویالی په شان **بهیږی.**

بشر ډیر ځله تیل د وړو ویالو په شکل لیدلی وو، خو په ریښتیا نه پوهیده چه دغه (تور رنګه غلیظ او بد)څه شی دی !حتی ډیرو انسانانو دتیلو له چینو څخه د دغی مایع په چښلو سره خپل ژوند له لاسه ورکړ او دا تجربه یی سر ته ورسوله چه:



دتیلو لوی استخراج کو ونکی هیوادونه اوس په منځنی ختیځ کی یوشمیر عربي هیوادونه دی ٠

(تیل د چښلو وړنه دی.)

بشر یوه ورځ یو په زړه پوری ټکی ته‌متوجه شو. انسانان وپوهیدل په هغو برخو کښې چه د(تور رنګه او بو) چینې شته د نورو برخو په نسبت زیات و رونه پکښې لګیږی .د شمالي افریقې په ځنګلونو کښې یوه تور پو سته قبیله د لومړی ځل دپاره دی ته متوجه شوه چه که دغه تور رنګه او به په اور باندې واچول‌ــه شی، نه یوازی به‌هغه اورونه وژنی بلکه هغه به لاروښانه کړی . دغی قبیلی چه په تار یخو نو کښې د (ناسایی) په نامه یاده شویده ، ددغه (لوی کشف) نه وروسته یی تیل د نورو پرستش وړ شیانو لکه لمر او اور په کتار کښې ودراوو . د دغی قبیلی او سیدونکی لومړنی انسانان وو چه د خپلو مقدسو معبد ونو د آتشکدو د تل روښانه ساتلو دپاره یی له تیلو څخه استفاده کوله .

یو انګلیسی ګرځند پخپلو یـاد داشتو نو کښې داسې لیکی :

(...تور پو ستکو زه اوز ماملګری خپل یو مبعد ته بوتلو او هلته زما سترګی په یوه عجیبه او تور رنګه مایع ولګیدی چه یوازی د قبیلـــې جادوګر له‌هغی څخه‌د استفادی اجازه درلوده . جادوګر هر شی په دغه تور رنګه مایع ککړ او هغه یی‌ور ته نژدی کاوو ، هغه شی په عجیب‌ډول او راخیست او پلوشی یی کولی.

د دغی تور رنګه مایع په باره‌کښې باید ووایم چه زما په عقیده دهغو

...اشوه اوڅه ډول انکشاف یې وکړ

ترکیباتوله جملې څخه‌ده چه دقبیلې جادو ګران یې له مختلفو ونښو څخه جوړوي او د هغې د جوړولو رازحتی دمرګ په تهدید سره هم چمتو نه دي چه څرګند کړي . البته دغه‌مایع د هغو عجایباتو په مقابل کښې چه مالیدلې دي ، هیڅ ده ، خو دا چه هر شی ته یې اورلګاوو تر زیاتې اندازې پورې د انسان د تعجب وړوو .کوم یو ازنې عیب چه په دغه مایع کښې لیدل کیده داوو چه (ناوړه بوی یې در لود او انسان ته یې سرخوږی پیدا کاوو . زه هیڅکله چمتو نه یم چه له دغې مایع څخه د کوم شي په سوځو لو کښې کار واخلم ځکه چه دسوځیدو بوی‌یې‌ډیر زیات سرخوږی لری.)

څو پیړۍ وروسته هغو کسانوچه ددغه انګلیسي ګرځند ذیادداشتونو په لوستلو بریالي شوي وو ، په دې وپوهیدل چه د(بدبو یه تور رنګــه مایع) څخه د ده مقصد له تیلو نــه پرته بل څه نه وو او په حقیقت‌کښې دغه تیل د نوموړي قبیلې د جادوګر له اختر اعاتو څخه نه وو . تاسي هم ازو مرو خبر یاست چه همدا اوس له تیلو څخه د راز رازکیمیاوي دواګانو د جوړو لو د پاره استفاده کیږي خو آیا په دې پوهیږي هغــه لومړني کسان چه دي ته متوجه‌شول له تیلو څخه په تداویو اوپه‌کلی‌ډول په صحي چارو کښې هم استــفاده کیدای شي ، څوك وو ؟ څیړونکی‌په دغه باره کښې لیکي :

(په څرګند ډول نشو ویلای چه‌د نړۍ کوموډلو خلکو دتیلو په صحي ارزښت وپوهیدل ، خو یقین ته په نژدې احتمال سره باید په دغه باره کښې د امریکې د سور پوستوقبایلو نوم واخلو .

لکه څنګه چه نو ید یځو ګرځیدو ویلي دي ، دوی ډیر ځله پخپــلو سترګو لیدلي دي چه سور پو ستو دتپونو اوراز راز ناروغیو د تداوي دپاره له بدبو یه تور رنګه مایع‌څخه عجیبې دواګاني جوړې کړیدي .(آپا چي) له هغو نامتو قبایلو څخه دي چه ماهر و جادوګر انو یې له تیلو څخه ډیرې‌قوي‌او اغیزه ناکې دواګاني جوړولې . وایي چه د (آپاچي) دقبیلې جادوګر انو ،تیل تر دوو هفتو پورې د لمر تر وړانګو لاندې ایښودل او بیایې ځنګلي ونو له وچوپاڼو سره ګډکړي اویوه خمیر شکله ماده یې ورڅخه جوړو له . د غــه مــاده د استفادې زیات ډولونه درلود .که‌یې هغه د چا په ټپ یا کوم پرې کړې شوي ځای باندې ایښودل ، ټــپ سمدستي رغیده او وینه به بنــده شوه .

دآپاچي‌دوحشي‌قبیلي‌اوسیدونکوله دغې مادې څخه د عضلاتو د ستړیا دلیرې کولو او دوینو زبیښو ونکو غاشو دشړلواونورو ناروغیو دتداوي دپاره استفاده کوله .

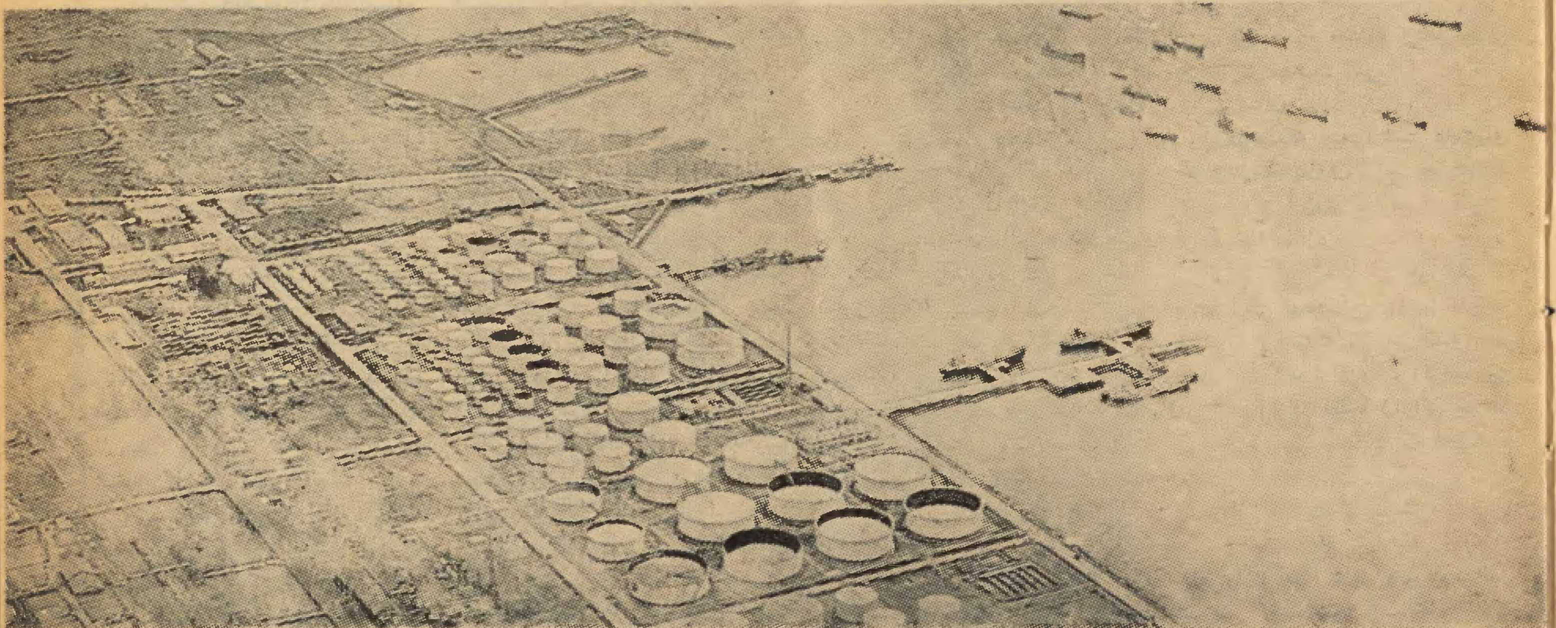
دآپاچي دوحشي‌قبیلي اوسیدونکو دخپلو مخونو د رنګو لو د پاره هم له تیلو څخه یوه رنګینه ماده جوړوله او د رنګینو ونښو سره د هغه په ګډولو یې خپلې څیرې رنګو یې او عجیب شکلو نه یې ور څخه جوړول. دیادولو وړ ټکی دا دي چه دآپاچي قبیلې د تیلو په صحي لګښــــت پوهیدلې وو ، خو په دې نه پوهیدل چه تیل یو سوځیدو نکی ترکیب‌دی حتی لکه چه د امریکې په لویدیــځ تاریخ کښې لولو ، سپین پوستو د سور پو ستو وحشي قبایلو سره‌په جګړه کښې ډیر ځله تیلوته په اور ورته کولوسره هغوی‌ته ماتي‌ورکړې او شړلي دي.سپین پو ستوورووسته له هغه چه وپوهیدل تیل د سوځلو وړ مایع‌ده، لــه هغې څخه یــې اور لرونکووسلو دپاره استفاده وکړه .

په دې ډول بشر د تیلو د ارزښت د پوهیدلو په لومړیو وڅو کښــــې وکولای شو چه له تیلو څخه په‌دری ډول یعنی صحي،سون اوجنګي‌چارو کښې استفاده وکړي . بشر وروسته له هغه چه د تیلو په اهمیت وپوهید دتیلو ارزښت هم زیات شو . هغو بز ګرانو چه څو موده مخکې یې د تیلو د ځاګانو د موجودیت له امله خپلې ګروندې پرې ایښې او نورو ځایوته تللي وو د تیلو په لټه کښې شول .

په دې ډول تیل چه یوه بې‌ارزښته و بې لګښته مایع ښکار یده ،(توره طلا) وګڼل شوه او تیل په‌ناڅاپــي ډول اهمیت و ارزښت پیدا کړ .

تر ۱۸۵۹ کال پورې بشر په دې نه پوهیده چه څرنګه اوچیرې په تیلــو باندې لاس موند لای شي .

پاتې په ٥٤مخ‌کې



په ځینو هیوادو کښې د تصفیه خانــوموجودیت دبیکارو خلکو شمیر کمو ی ځکه‌چه یوه بشپړه او مجهزه تصفیه خانه څه‌ناځه دوه ملیون تنو کار ګرو ، مهندسانو او متخصصینوته ضرورت لري.

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو — ترجمهٔ : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد واز جان ناکسوس میلیونر یو نانی وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

تو از او چیزی می خری ؟

فلیپا رنگ تعجب بچهره زده **گفت :**

– نه ، خدا نکند . من تمام داد وگرفتم را در پاریس انجام میدهم . ازخوب لباس پوشیدن بسیار خوشم می‌آید . ولی پیا بااو معامله دارد .

همین لباسی که در بر دارد از **زیر دست پوسه برآمده است .** زیاد هم بدنیست توچه عقیده داری؟

–خیلی قشنگ است .

– خوشحالم که اینطور فکر **میکنی . من تصور میکردم از پیا** خوشت نمی آید راستی ناراحت که نیستی ؟

– خیر ، چرا ؟

– پس چرا بمن لبخند نمیزنی

– اینطور صحبت کردنت هیچ عاقبت خوب ندارد .

– من طرز دیگری را بلد نیستم. وباز مثل سایر پروردگان هالیود اینطور عادت کرده ام . وقتی با هری از دواج کردم می خواستم همه چیز را از سر شروع کنم همه چیز! ولی او هم معلمی برای من استخدام کرد که همین طرز حرف زدن رابمن بیاموزد .

– چه کسی را ؟ آیا عالی ترین پیس کورب کانتر بوری را ؟

– یك بانوی بسیار دانشمند و ذکی انگلیسی را . بخیالم هجد همین کونتس از نظر درجهٔ فامیلی بود ولی تاثیر خوب بر شخص گذاشته نمی توانست .

جفت دیگری هم به آنان نزدیك شده بود . کریج فلیپا را ماهرانه چرخی داد و اندکی از زمین بلندش کرد . فلیپا بیخ گوشش گفت :

–مرد نیرو مندی استی .

– بسیار کار میکنم و این بمن نیرو میدهد . بعد تبسم خفیفی بر لب آورد .

فلیپا هم خندید وازین تبسم خیلی راضی بنظر می آمد و در چهره اش علی الرغم تمام سعی آن کونتس هجدهم ، سادگی جای وقار را پر کرد .

وقتی دانس تمام شد فلیپا دست کریج را گرفته بسوی پیا برد ودر گوش او زمزمه کرد :

– با اوپیش ی آمد خوب کن. یك مرد باید چنین باشد .

بعد به آواز بلند خطاب به پیا **گفت : عزیزم ، بیا باجان دانس** کن . واقعاً استاد است .

پیا جوابداد :

– بکمال خوشی وهمینکه اورکستر دوباره بنواختن پرداخت به کریج نزدیك شده دستها را بملایمت بالا **برد وخودرا در اختیار بازوان کریج** قرار داده گفت :

– **فلیپا درآنچه گفته حق بجانب** است . خیلی خوب میرقصی. من برای رفتن به وینس بی صبرانه انتظار می کشم .

– بهر حال خوش خواهدگذشت.

پیا خندید ورشتهٔ سپید و منظم دندانهایش بسوی کریج برق زد . مارك که در گوشهٔ باتاول مصروف صحبت بود با دیدن خندهٔ زیبای پیا ، ابروها را بالا انداخت وگرمی صحبت شانرا اخلال کرد .

پیاپیس رقص را ترك گفت وبسوی عقب کشتی راه افتاد و بعد اززینهٔ اضطراری که به عرشه میرفت ، بالا شد . هیلی کوپتر آنجا روبروی شان قرار داشت . کریج گفت :

– پس در اینجا هیلی کوپتر هم هست .

– آری . درست است . ولی حالا فراموشش کن . دست کریج را گرفته بطرف تاریکی کشید و بعد گفت : حالا کسی مارا نمی بینند. ما دانس خودرا اینجا ادامه میدهیم.

یك دستش را بگردن کریج حلقه کرو لبان ملتهبش لبان کریج را یافته با تمام وجودش با مهارتی استادانه که هر مردی را از ذوق می لرزاند ، او را به بوسه گرفت. اما دست دیگرش بسرعت ومهارت روی لباس کریج را گشت و بعد ازان بر شانهٔ او قرار گرفت .

کریج که ملتفت شده بود زن چیزی را در او جستجو میکند ، بروی خود نیاورد. فکر کرد شاید می خواهد بفهمند مسلح استم یاخیر کریج گفت :

– از دانست خیلی خوشم آمد. واقعا خوب دانس میکنی .

زن جواب داد :

– آه، نپرس دیوانه‌دانس استم . میدانی ؟

وقتی دستهایش دگر بار، روی بدی مرد بگردش در آمد ، کریج بازوان او را در حلقهٔ دستهای خود گرفت . این گرفتن زیاد سخت نبود ولی در هر حال طوری بود که زن دیگر نمی توانست دستهای خودرا آزادانه حرکت بدهد . کریج آهسته بیخ گوشش گفت : در اینجا نمی شود .

زن پرسید : چرا ؟

ودو باره خواست دستهایش را حرکت بدهد ولی موفق نشدوکریج بجواب پرسش او اظهار داشت :

– کمی بعد باید دگر باره باهری مذاکره کنم . موضوع کار در بین است .

– عزیزم چه میشود اینجا بمانی و بعدتر صحبت کنی ؟

– امکان ندارد .

زن درحالیکه سعی داشت دستهای خودرااز حلقه بازوان کریج نجات بدهد گفت : اگر آرزوی مرا قبول نکنی ، فریاد خواهم زد .

کریج بابی اعتنائی جوابداد :

– دیگر نوبت این بازیها گذشته است . وهمینکه زن می خواست دهان باز کند ، افزود : اگرصدایت بر آید ترا در اینجا زندانی خواهم کرد و دست و پایت را خواهم بست .

دراثر این تهدید صدائی از پیا بیرون نیامد و کریج او را رهاکرد. **وقتی ازاو جدا شده بسوی سالون** میرفت کریج صدای خفیفی پشت سر خود شنید ولی نتوانست **تشخیص دهد آواز خنده بودیاگریه.**

وقتی بمدخل د هلیزی که بسوی اتاق او میرفت ، رسید دید کا ملا خلوت است . پیش روی در وا زهٔ اتاق خود ایستاد . پارچهٔ نخ‌نشانی گم شده بود . گوش بدر چسپا نیده بدقت صدا های داخل اتاق‌را گوش داد . آواز حر کت خفیفی شنید . **بادقت وجودی‌صبوری‌منتظرماند. در عقب‌سرش آوازپائی روی زینه های** کشتی شنید و با خود فکر کرد دیگر گر یه و یا خندهٔ پیا تمام شده است . یك لحظه تصمیم گر فت در را باز کرده باکسی که در اتاق او ست بصورت نا گهانی رو برو شود و لی زود ازین کار منصر ف شد. مطمئن بودکه همه‌چیزرا خیلی خوب پنهان کرده‌است . ا مکا ن نداشت بیگا نه ئی بتواند زود تپانچهٔ او را پیدا کند . از د هلیز گذشته وارد سالون شد .

آنجا فلیپا تنها دیده میشد . نزدیك یکی از پایه های ترا س استاده بروشنی های بندر گاه می نگریست . همینکه بر گشت خودرا باکریج رو برو یافت :

ـ آه ، تو هستی ؟ فکر میکردم مشغول درس ر قص دادن به پیا هستی .

ـ بر عکس او بمن درس میداد .

در عین حال گو شش متو جه آواز خش خش خفیفی بود که ا ز سوی درنیمه باز شنیده میشد . فلیپا پیش رفته آ نرا بست و گفت من از در های باز هیچ خو شم نمی آید . بالاخره منهم از خود اسراری دارم .

بر گشت و نگا هی پر معنی به عمق چشمان کریج دو خته گفت :

ـ پیا که چیزی ندا رد بتو بیاموزد . و یسکی میل داری ؟

ـ خیر ، متشکرم .

ـ درینصورت یك گیلاس برایمن درست کن . یخ وویسکی جدا با شد .

کریج خیلی زود فر مایش او را اجرا کرد . فلیپا گیلاس را گر فته با وضع ناراحتی بالا کشید وگفت :

ـ من همیشه این کاررا نمی کنم.

ـ معلوم است .

ـ هری از اینکه اینجا آمده ا م اطلاع ندارد .

ـ اما من خبر دارم .

ـ چرا نباید اینطور باشد؟ آخر و ظیفهٔ محافظت من بعهدهٔ شماست.

ـ مگر این من نبودم که و یسکی را برای شما دادم ، پس چرا با من سر جنجال دارید ؟

زن ، سر خودرا جنبانیده‌گیلاس خالی را به او داد و گفت: پرکن !

کریج در حالیکه گیلاس دوم را به او میداد ، اظهار داشت :

ـ مقصود تان چیست ؟ آ یا می-خوا هید یك قهر مان شوید ؟

زن ، بانوعی خشم گیلاس‌را از او گرفته روی میزگذاشت. مشروب بروی میز ر یخت . چشمان آ بی ر نگش از نفرت مالامال بود. کریج بدقت او راتماشا کرد . نز دیك مست شدن بود و رفتارش متعادل نمی نمود . کریج به مهر بانی‌گفت:

ـ من باید شمارا بهتر بشنا سم و بدانم چه عا ملی است که مو جب ناراحتی خاطر تان میشود ؟

ـ نمی دانم ... خودم هم نمی ـ دانم . و یسکی هم دیگر جا ئی را نمی گیرد آنرا هم بدست آ و ر ده نمی توانم .

ـ چه مدتی است آنرا ترك گفته اید ؟

ـ یکسال .وای‌ن‌برایمن بقد ر یك عمر طولا نی جلوه کرده است. جان از شما خوا هش میکردم د ر صدد نجات من نباشید .

دراینموقع در بازوناکسوس وارد شد . خیلی خسته و سا لخور ده بنظر می آمد . روی یك کوچ طوری نشست گوئی که بزانو افتاده‌باشد نا لید :

ـ عزیزم ، یك‌قدح مشروب بمن

کریج خواست برود و لی د ید که فلیپا قبلا حر کت‌کرده وگیلاسی **راقی‌برای اودرست‌میکند. ناکسوس** گفت : یکی هم برای جان د ر ست کن عزیزم ! کریج گفت :

ـ من دادم .

ناکسوس گیلاس خودرا لاجرعه سرکشیده بهمسرش گفت : به او گفتم که به ونیس خوا هیم رفت :

فلیپا فقط به‌بالا افگندن شا نه هایش اکتفا کرد و لی کریج گفت:

ـ من نتوا نستم شمارا ازین مسافرت منصرف کنم. شما حتی فکر آنرا هم نکرده اید که ا ین اشخاص چه مزا حمتهائی ممکن‌است برای شما بو جود بیاورند .

در همین اثنا دربازشد، پیاپدیدار گردید . کونت در حالیکه ظا هراً بسیار مست معلوم میشد ، او را همراهی میکرد . بدنبال این دونفر مارك باسیما ئی اندیشناك وا ر د شد .

کریج به ناکسوس و فلیپاگفتار خودرا ادامه داد : آ نها مدتی است پی اینکار می گردند و تمام سعی شان بر اینست که کار ها مطا بق میل آنها براه بیفتد .

ناکسوس با اطمینان ا ظها ر داشت :

ـ ولی این مرتبه بمیل آ نها نخواهد شد .

بعد روی کوچ دراز کشید.کریج بفکر حوادث نا مطلو بی افتاد که ممکن بود در اثر یك لحظه غفلت ، اتفاق بیفتد . کو نت در این و قت صدای خود را بلند کرد :

ـ من مشروب می خواهم و لی طبعاً به اجازهٔ شما .

ناکسوس جوابداد :

ـ تو سر گرم کار خود باش و مارا هم بگذار راجع به کار و بار خود مان صحبت کنیم .

مارك سوی ول شروع به‌ساختن کو کتیل ها کرد . دستها یش می ـ لرزید و صدای بهم خوردن گیلاسها بگوش میرسید . کونت دو باره بصدا در آمد :

ـ آری کار ! این چیز یست که بیش از هر چیز دیگرخوش‌انگلیسها می آید چنین نیست پیا ؟

پیا به او اخطار داد :

ـ لطفاً صدایت را قطع کن . مگر ممکن نیست در کار دیگران مداخله نکنی ؟

ـ مانند انسانها هستند و مثل انسانها حر کت میکنند ا ما و قتی بحث پول بمیان می آید ، شبیه ارواح اسرار آ میز و مجهول می-شوند .

مارك سعی کرد او را خا موش کند .

ـ بخود بیا تاول . بخاطر خدا دیگر جفنگ نگو !

کونت بسوی او بر گشته جواب داد :

ـ مارك عزیز ! من ترا خا رج مو ضوع میدانم . تو یك جنتلمین واقعی استی کریج جر عهٔ دیگری از

بقیه درصفحه۵۵



سلك سکرین

جدیدترین

شیوه در نقاشی

درهفته ایکه گذشت بیش از سی وپنج اثرنقاشی «سلك اسکرین» از یازده هنرمند افغان در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد..

سلك اسکرین یا چاپ بوسیله پرده ابریشمی از شیوه های جدید چاپ بشمار رفته و آخرین تحولیست که در زمینه چاپ دستی رونما گردیده است.

سلك اسکرین که سابقاً دربین هنرمندان افغان بطور عملی راهی باز نکرده بود، بهوسیله خانم تیسی هیسلر هنرمند امریکائی ونقاشان افغان طی دو هفته کار عملی، در ستدیوی نقاشی مرکز فرهنگی امریکا به منصهٔ اجراگذارده شد. میرمن هیسلر که در رشته سیری گرافی تخصص دارد، رهنمایی ورکشاپ را عهده دار بود.

سلك اسکرین آمیختهٔ است از کار هنرمند ویك دستگاه کوچك چاپ دستی که شباهت بسیار به کارگاه بافت متعلمین مکتب دارد. روی این کارگاه ازیك پردهابریشمی پوشانیده شده است.

خطوط برجستهٔ اثری را که هنرمند بوجود می آورد در کارگاه تعبیه نموده و پس از گذاشتن یك ورق ستنسل و رنگ در روی پرده ابریشمی با بکار بردن طریقهخاص چاپ اثر مورد نظر بدست می آید

در سلك اسکرین میتوان از تخنیك های مختلف استفاده نموده مثل ستنسل از کاغذ ستنسل گلو «سرش» یا ستل، توش و فلم وغیره.

واما در ورکشاپ مرکز فرهنگی از تخنیك های ستنسل کاغذی، ستنسل سرشی، ستنسل توش وفلم مایع کار گرفته شده است ومطابق شرایط ورکشاپ هر آرتیست مکلف به چاپ يك اثر در هرکدام از اصول چهارگانه برده اند.

میرمن هیسلر در مورد نقاشی سلك سکرین و شیوه کار هنرمندان افغان گفته است:

بعد از دوهفته کار دریك ساحه جدید با وسایل جدید آنچهآفریده ذهن و سر انگشتان هنرمندان افغان است بیانگر موفقیت و تسلط در کار آنها ست. باوجود یکه برخی از این آثار از نظر تخنیك سیری گرافی کامل هم نیستند ولی هر آرتیست توانسته است مفکوره اشرا با روش سری گرافی بخوبی ارائه دهد.

بعضی از چاپ ها بطور مشخص خوبست. که این خوبیهم از نقطه نظر تخنیك وهم از نظر آرت، در ین آثار بخوبی مشهود است.

بناغلی محمد اسرائیل رویا که یکی از نقاشان خوب واز هنرمندان چیره دستاست دریكگفتگوی کوتاه در مورد سلك اسکرین گفت:

آخرین تحولی که در زمینه چاپ دستی رونما گردیده، نقاشی سلك سکرین است که در پهلوی سائر شیوه های نقاشی بوسیله چاپ،چون، لیتوگرافی، حکاکی روی چوب و باتیك از آن استفادهمیشود ولی سلك سکرین از جمله شیوههای است که چه از نظر خوبی در چاپ وچه از نظر آسانی کار وزیبایی

مورد توجه زیاد هنرمندان واقع گردیده است.چون آثارسلكاسکرین از زیبایی زیاد برخوردار است مو سسات بزرگ تبلیغاتیبمنظور اشاعه اعلانات، روی جلد ها ،نشر پوستر ها، پستکارتها و غیره ازآن استفاده می کنند. زیرا هنرمند تواند از يك اثر موردنظر هزاران پارچهٔ همگون را بوسیله چاپ پرده ابریشمی بوجود آرد.

هنرمندانی که طی دو هفتهٔکار عملی در مرکز فرهنگی امریکا سی و پنج اثر خویش را بهنمایش گذاشته اند عبارت اند از :

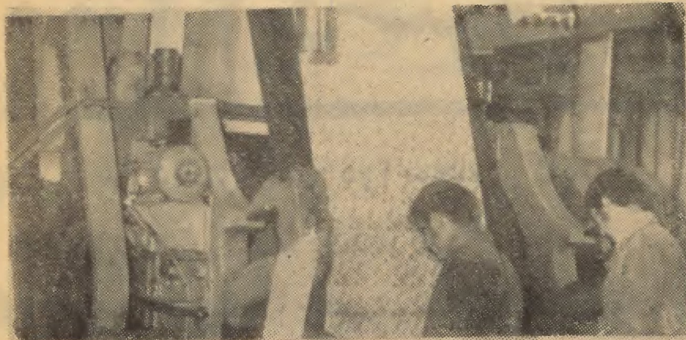
محمد اسرائیل رویا، عبدالله نوید، عنایت الله شهرانی، جیلانی، محمد ظاهر طاهری، مخمد هاشم، محمد میکائیل، سیدانور، تیمورشاه محمد شعیب و عبدالمحمد امینی .



یکی ازهنرمندان افغانی حین چاپروی پرده ابریشمی

راپور از (طنین)

امسال یک ملیارد افغانی برای خریداری پنبه تخصیص داده شده است



مشکل کمبود تکه چطور حل خواهد شد؟

بعدازین درخریداری پخته، ازطرف شرکت ها اقدامات جدی تری صورت خواهد گرفت. باتاسیس دوفابریکه نساجی تقریبا ۹۰ فیصداحتیاج داخل رفع میشود . ..

مجلهٔ ژوندون همیشه کوشیده است تاداغترین وتازه ترین موضوعات روز راتهیه وبرای آگاهی ومعلومات مزید خوانندگان تقدیم دارد .

درین اواخر که سروصدای زیادی درقسمت خریداری پنبه بگوش میرسد . خبرنگار ژوندون درصدد آن شد تا راپوری درین زمینه تهیه دارد تاخوانندگان ژوندون راازنحوه وچگونگی خریداری پخته مستشعرساخته باشد .

وقتی میخواستم اولین پرسشم را درمورد خریداری پخته بارئیس صنایع وزارت معادن وصنایع مطرح سازم نظرم رالستی جلب نمودکه رئیس صنایع بعداز تفتیش وبررسی مغازه های فروش تکه نساجی عدهٔ از مغازه داران راجریمه نموده بود .

پرسیدم :

ـ این لست چیست ؟

گفت :

ـ این لست راهم اکنون ترتیب داده ایم که یکعده ازمغازه داران ازیك هزار تاپنجاه هزار افغانی جریمه شده اند .

گفتم :

ـ چراجریمه ؟

درحالیکه ورق هارابمن نزدیك میکرد گفت :

ـ اشخاصیکه گران فروشی نموده یابل نداشته ویاهم لوحهٔ دوکانش نبوده هرکدام به اندازهٔ جرمش جریمه شده است .

ـ معذرت میخواهم ، لطفادرموردخریداری **پنبه وپولی راکه وزارت معادن وصنایع برای این منظور تدارك وبدسترس شرکت** هائیکه پنبه می خرند گذاشته ، معلوماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه کنید .

ـ امسال برای خریداری پخته از ولایات شمال وغرب کشورمجموعا به قیمت یك میلیارد افغانی پنبه خریداری خواهد شد . که یك مقدار آن به مصرف فابریکات داخلی رسیده ومقداری ازآن به خارج صادرخواهد شد .

پرسید م :

ـ درگذشته پنبه بدون در نظر داشت مصارف واحتیاجات داخلی بخارج صادر میگردید .

امسال چه تصمیم درزمینه گرفته شده؟

ښاغلی توفیقی درحالیکه دوسیه های روی میزراورق میزد گفت :

ـ درگذشته خیلی کارها راشرکت های مختلفه ای پخته خودسرانه انجام میدادند مثلا وقتی پول نقد ازطرف وزارت معادن وصنایع تهیه میشد بدون آنکه پول مذکور دربدل پنبه به زارعان ودهاقین توزیع گردد حصهٔ زیاد آن برای خرید پوست ویاچیزهای دیگربکار انداخته میشد ودر مقابل زارعین بعد ازسپری نمودن زمستان وکشیدن انتظار زیاد موفق بدریافت پول می گردیدند . ویااینکه شرکت های موصوف پنبهٔ سورت اول راازدهاقین بی واسطه به سورت دوم و سوم می گرفتند که ازین ناحیه مفاد زیادی نصیب شرکت های پنبه میگردید .

ازطرف دیگر پنبه رابدون در نظر داشت احتیاج داخلی بخارج صادر میگردید ، زیرا مفاد آنها در صادرات زیاد تر متصوربود .

امسال وزارت معادن وصنایع تصمیم دارد تا جلو همچو اعمال سورا گرفته وبا درنظر داشت مصارف واحتیاجات داخلی اجازه صادرات رابخارج خواهد داد وهم پنبه ای رابرای صادرات در نظر گرفته که هم ازبرای فابریکه داخلی مفید باشد وهم به قیمت زیاد تر بفروش برسد .

درمورد توزیع پول برای دهاقین چنین تجویز گرفته شده که هیات های منظم از طرف این وزارت به همکاری والیان تعیین گردد تا باین طریق شرکت ها مستقیما کنترول ومراقبت شوند . این راهم باید تذکر دادکه صادرات پنبه تاچند سال دیگر بکلی ازبین رفته بجای آن توفیق خواهیم یافت تابه عوض پنبه نخ وصحن صادر کنیم تاازیکطرف برای مردم ماکار خلق شده واز جانبی عواید در قسمت فروش بالا برود چه قیمت نخ وصحن به مراتب بلند تر از پنبه است .

میپرسم :

ـ قرار است دوفابریکه جدید نساجی در کندهار وهرات احداث گردد، لطفا بفرمائید که این دوفابریکه سالانه چه مقدار پنبه را بمصرف رسانیده وچند فیصد **مشکلات** داخل کشور را از ناحیه تکه مرفوع خواهد ساخت ؟

ښاغلی توفیقی رئیس صنایع وزارت معادن وصنایع بجواب چنین گفت :

ـ ازنظر داشتن مواد خام مخصوصا در صنعت نساجی کشور ماخیلی غنی است زیرا مابرعلاوه احتیاجات داخلی در هر فرصت مازادی برای صادرات داریم ، مثلا بااحداث این دوفابریکه که تقریبا نود فیصداحتیاجات کشور را مرفوع خواهد شد ، اگر تولیدات **پنبه درکشور به همین سطح قرار داشته** باشد بازهم درحدود هشت الی ده هزار تن برای صادرات خواهیم داشت .

امسال توسط شرکت های مزار شریف ، کندز ، هرات ، وهلمند پنبه خریداری میشود که تنها سپین زرکندز ۴۲ هزار تن پنبه خریداری خواهد کردکه پنبه محلوج آن ۱۴ هزار تن پنبه خالص خواهد بود .

وی گفت :

بعداز پنج سال اصلا به تکه های خارجی ضرورت احساس نخواهد شد زیرا به اساس پلان مطروحه بعداز پنجسال صد درصد احتیاجات توسط فابریکه های داخلی تهیه وتدارك خواهد شد .

ښاغلی رئیس صنایع چون از تکه ها وکمبود آن سخن بمیان آمد، لطفا بگوئید که برای رفع کمبود تکه دربازار از طرف وزارت معادن وصنایع کدام تجویزی دردست است یاخیر ؟

ـ بلی، وزارت معادن وصنایع از طریق نساجی های مختلف بابلند بردن سطح تولید مشکلات راندکی کاهش خواهد داد مثلا اگر نساجی بلخ رادرنظر بگیریم این فابریکه درگذشته اصلا فعالیت نداشت ، کنون که روزانه سیزده هزارمتر تولید میکند در آیندهٔ قریب روزانه تا ۲۲هزار متر تولیدات خودرا بلند خواهد برد .

باوجود آن چون کمبود در بازار احساس میشود وزارت معادن وصنایع باتورید یك مقدار تکه ازخارج به زودترین فرصت این مشکل راازبین خواهد برد .

درین اثنا نمونه های تکه راکه بالای میز قرار داشت بمن نشان داده وچنین ادامه داد :

ـ همین چند تکهٔ راکه می بینید برای ماقیمت داده شده باوجود بلند بودن قیمت آن مشکلات مردم رارفع خواهد کرد .

قیمت کالا درتمام مارکیت های بین المللی بلندرفته مثلا تکهٔ راکه نساجی های داخلی به ۱۴ افغانی عرضه می کنند قیمت اصلی همان تکه رافابریکه های خارجی ۴۰ افغانی نرخداده اند ، به این اساس هیچ تاجر نمی تواند تکه راوارد کند .

ـ ښاغلی توفیقی لطفا درمورد سفر اخیر خویش اندك توضیحات لطف کنید .

ـ فدراسیونی بنام تقویه و انکشاف استخدام منطقوی دربنکاك مرکز تایلند دو سال قبل به میان آمده وهدف آن اجتماع همه کشور های آسیایی بود تا در مورد انکشاف وتوسعه استخدام، بهتر شدن وضع کارگر وغیره صحبت شده وتجاویزی درین مورد اتخاذ گردد .

افغانستان برای اولین باردرین کنفرانس اشتراك ورزیده ودر جلسات آن پیشنهادات که برای بهبود وضع کارگر ، تثبیت مزد، وقت کار وسایر موضوعات از طرف هیات افغانی بیان شد مورد استقبال همه قرار گرفت .



۲۳۰۰ دختر و پسر با اضطراب و هیجان

راپور از عزیز (اورمړ)

● ۲۳۰۰ دختر و پسر در امتحان کانکور پوهنتون شرکت خواهند کرد
● یکتعداد پسران از عقب شیشه صنف به رفیق شان چیزی میگفتند و بعد . . .



یکتعداد از پسران قبل از شروع کانکور

لحظه های امتحان، لحظه ها ی ترس وهیجان است، درین دقایق است که شا گردان وفار غان مکاتب نتیجه و محصول ز حمات چند ین سالهٔ شان را می گیرند . بدین ترتیب بیش از ۲۳۰۰ دختر و پسر پشت میز های امتحان کا نکور قرار گرفتند. تا معلوم شود برای چه کسانی چانس ادامه تحصیلات عالی میسر میگردد. از ینرو اهمیت این آزمایش بیشتر ا ز امتحا نا تی دیگر یست که متعلمان در طو ل دوازده سال تعلیمی سپری کر د ه اند.

ترس از پذیر فته نشدن و عد م آشنایی به سیستم امتحان کا نکور، ترس از اینکه از زحما ت دوازده ساله نتیجه مثبت گرفته نشود وبالاتر از همه دور شدن از همصنفان ودو ستا نیکه چا نس شا مل شدن به پو هنتون برا یشان میسرمیگردد. اینها اند یشه ها و تفکرا تی است که دختران و پسران به آن میاند یشند.

یکتعداد زیاد از دختران و پسران بیصبرانه منتظر فرا رسیدن امتحان کانکور هستند دسته ای از دختران دور هم حلقه زده اند و با هم را جع به کانکور و چگو نگی سوا لا ت گفتگو های دارند . در چهره ها ی شان ترس واضطراب ازامتحان خوانده میشود.

بعضی ها امید وار و مطمئن هستند و با صدای بلندی خنده سر میدهند. عدهٔ هم مشغول مطا لعه ومرور کتا بها ئیکه در دست دارند هستند. حق با آنها ست با ید بخوانند وباید بترسند . ترس از اینکه چا نس خود را از دست دا ده ودر امتحـان کانکور رد شو ند. یکسال انتظار وحق یکبار دیگر کاندید شدن برای کانکور وشامل نشدن به پو هنتون واقعا تاثیر انگیز و ترس آفرین است .

پسران و دختر ا نیکه تازه وا رد ساحه پو هنتون میشوند، میکو شند دو ستان شانرا بیا بند. اکثر یت این تازه واردان با محیط پو هنتون آشنایی ندارند.

همینکه دختر و یا پسری یکی از دو ستا نش را می بیند پیش ازاینکه تشریفات معمولی واحوا لپر سی را انجام دهند. این سخنان بزبـانش جاری میشود:

تو درس خواندی..؟ کدام مضمون را بیشتر خواندی...؟ چطور خواهد شد؟

دختری با عجله از تکسی پیا ده میشود. خیلی مضطرب ا ست مثل اینکه چیزی را گم کرده با شـد باشتاب بدون اینکه بفهمد کجامیرود اینطرف وآنطرف میدود .

باو نز دیك میشوم و پس ازانکه خودرا معر فی میکنم.

میگو ید:

خیلی ناوقت ر سیدم. شا یـد امتحان شروع شده باشد...

ـ عجله نکنید هنوز برای امتحان وقت دارید.

ـ میگوید: چیزی از من مـی پرسید ؟

بلی! چرا اینطور مضـطر ب و پریشان هستید.

ـ من با و جود یکه زیاد درس خوانده ام و لی با آنهم می تر سم. من همیشه از امتحان تر س داشته ام.

ـ خوب امتحان که تر س دا رد ولی اگر درس خوانده باشید، نباید ترس را بخود راه بد هید. بر ا ی اینکه سوالات را خو ب حل کنیـد باید خونسرد و آرام با شید.

ـ و لی...

ـ ببخشید اسم شما چیست؟

ـ نامم نیلو فر است.

ـ بکدام پو هنځی میخوا ئیـد شامل شوید ؟

ـ حقوق و علوم سیا سی. من به مضا مین اجتما عی علاقهٔ فرا وا ن دارم.

ـ موفق باشید

آنطرف تر پسر جـوا نی سخت مشغول مطا لعه است. او با عجله خطوط کتاب را ازنظر می گذرا ند. ارزش زمان دریـن دقایق کـو تاه برایش اهمیت ده چندان دارد.

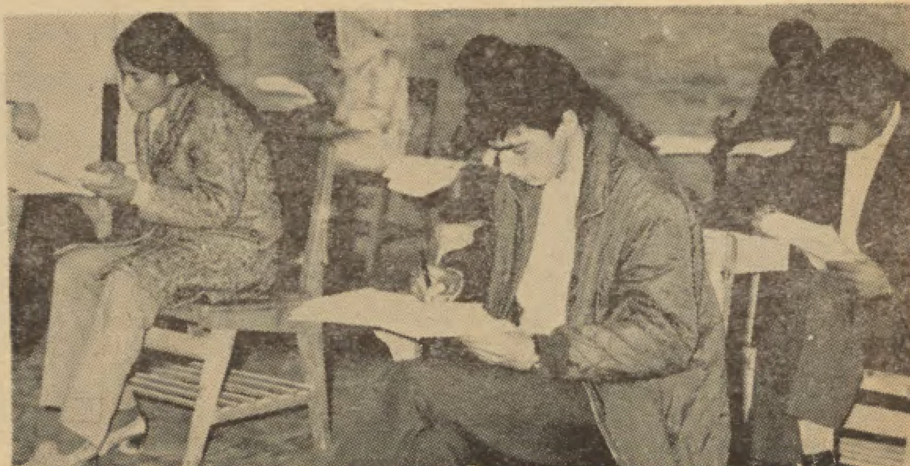
خودم را نز دیکش میر سا نـم ومیپر سم.

کتابی که در دست دا ریـد رهنمای کانکور است؟

ـ خیر، اطلا عات عمومی است.

ـ ولی درین لحظات کو تاه کـه چیزی برای شروع امتحان نما نده چیزی دستگیر تان خوا هد شد؟

ـ اگر فایدهٔ نمیدا شت، هر گـز نمی خواند مش.



پسران ودختران با دقت زیاد سوالات کانکور را حل میکنند

پشت میز امتحان کانکور قرار گرفتند

در آخرین دقایق قبل از شروع امتحان یکی از کاندیدان آغاز کانکور را اعلام داشت «کارت های تانرا باخود داشته باشید و بصنف های تعیین شده تشریف ببرید.»

عقربه ساعت درست ۹ بجه قبل ازظهر را نشان میداد، همه شتابان به صنف ها رفتند ساعت ۹ بجه وده دقیقه اولین دور امتحان کانکور آغاز میشود. فارغان مکاتب اعم از پسر و دختر در چوکی ها یشان قرار گرفتند ولی تا بحال مشوره‌ها و سوالات شان از همدیگر پایان نگرفته است.

هنوز عدهٔ از پسران در دهلیز ها دیده میشوند.

از آنها می پرسم: شما هم کاندیدان کانکور هستید؟

ـما محصلین پوهنځی طب ننگرهار هستیم. بخاطر رفقای خود بکابل آمده ایم تا ببینیم با چه نتیجهٔ از صحنه امتحان خارج میشوند.

در نزدیکی ادیتوریم پوهنتون صنف های تدریسی دریک ردیف پهلوی هم موقعیت دارد. درروزهای صنوف داری شیشه است بطوریکه از بیرون دیده میشود صحنه‌امتحان رامشاهده کرد.

یکتعداد پسران خود شانرا به آئینه چسپانده اند و برای رفیق شان که در نزدیکی دروازه‌نشسته است چیز های میگویند وآن بچه بیدرنگ گفته های آنها را یادداشت میکند.

از آنها می پرسم: آواز تان از شیشه میگذرد؟

یکی از آنها میگوید: منظوری دیگری نداشتیم فقط می خواستیم سیستم امتحان را بلد شویم چون سال آینده نوبت ما ست. درهمین گفتگو بودیم که شیشه های دروازه را از داخل با کاغذ سفیدپوشاندند.

بعد برای اینکه از جریان کانکور مطالبی تهیه کرده باشم داخل یکی از صنف ها شدم. یکی از اعضای امتحان برایم در مورد امتحان چنین توضیحات داد امتحان کانکور شامل



دختری درحال گذراندن کانکور

نداشتند .

چند بخش است. در مرحله اول امتحان مضامین ریاضیات، علوم طبیعی و اجتماعیات اخذ می گردد وشاگردان که امتحان را ساعت ۹ بجه وده دقیقه آغازکرده‌اند تاساعت یازده بجه وپانزده دقیقه برای حل سوالات مضامین مزبور وقت‌دارند وبعدبرای‌شان پانزده دقیقه‌تفریح‌داده میشود.

مرحله دوم، امتحان استعداد است که مشتمل بر مسایل تحلیل اشکال و سلسله اعداد است که نیم ساعت وقت در اختیار شاگردان گذاشته میشود.

قسمت سوم، امتحان لسان است که از ساعت ۱۲ الی ۲ بجه و ۴۰ دقیقه ادامه خواهد یافت.

وی گفت: شاگردان طی امتحانات تیکه در سالهای گذشته داده اند اکثراً اشتباهی را مرتکب شده اند. باین‌معنی‌که سوالات‌مربوط پوهنځی های انتخابی شانرا حل و بقیه سوالات را نادیده گرفته اند که این موضوع به نقص شان بوده است.

ساعت ۱۲ بجه و ۴۰ دقیقه است پارچه های مرحله اول امتحان جمع میشود و تفریح را اعلام میدارند.

بازهم حلقه های از پسران و دختران تشکیل میشود ودر مورد امتحان بین آنها تبادل نظر های صورت می‌گیرد. بعضی ها خندان و سرحال هستند و برخی هم سخت آشفته و ناراضی بنظر میرسند.

عده ای هم که مثل من سخت گرسنه هستند به کانتین میروند وغذا را با اشتهای تمام با عجله می بلعند. در کانتین یکی از پسران از رفیقش می پرسد : بزرگترین کشور صادر کننده برنج، کدام مملکت را نوشتی؟

ـ اندونیزیا... اینطور نیست؟

ـ اشتباه کردی تایلند است.

دراثر تماسیکه با یکتعداد از کاندیدان گرفتم آنها عقیده داشتند که سوالات مضمون اجتماعیات آسان بوده و لی برای حل سوالات ریاضیات وقت کمی داشتند .

مرحله دوم امتحان شروع شده است من و عکاس مجله در جمنازیوم پوهنتون هستیم داوطلبان کانکور مصروف حل سوالات امتحان‌هستتند وازطرف هیأت کنترول امتحان‌سخت تحت نظر قرار دارند.

در پوهنځی انجنیری وقتی عکاس مجله میخواست عکسی از جریان امتحان بردارد رئیس‌پوهنځی مانع عکس برداری شد او میگفت: ممکن است از پارچه ها عکس‌بردارید ودر بیرون عکس را بدسترس دیگران بگذارید ما در حالیکه از جریان امتحان در صنوف دیگر عکسهای گرفته بودیم، اصلا همچو ذهنیت‌نزد ما خلق نشده بود. ولی وقتی نخواستند عکس ازین صنف بر داریم آنجا را ترک گفتیم.

پس از پایان مرحله دوم امتحان بسیاری از متعلمان غمگین و گرفته بنظر می رسیدند و قتی علت را جویا شدم . یك تعداد آنها گفت که به سیستم تست آشنایی نداشتند.



روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا ـ تنظیم از دیدبان

عمه خمیده‌تر از همیشه از اتاق بیرون میرود، مثل اینکه، کوهی روی شانه هایش سنگینی کند قدم بر میدارد، شاید هیچوقت بفکرش نمیرسید که از طرف من چنین رفتاری با او شود. او که میخواست اختیار اداره زندگی مرا بدست داشته باشد و هر چه میخواهد بامن بکند، با عکس العملی این چنین غیر منتظره رو برو شود، آنهم از طرف کی؟ از طرف من که خیال میکرد چون گنجشکی در چنگالش اسیرم و توانایی هیچ عملی را ندارم.

صبر میکنم تا عمه از اتاق بیرون برود، آنوقت دررا می‌بندم و دوباره خودم را روی تخت می اندازم وبه آینده فکر میکنم. به‌شب‌وبه روزیکه بعد از این خواهد آمد وبه آنچه که من بایستی بکنم.

چیزیکه بیش ازهمه رنجم میدهد و برای من معمای لاینحلی شده است، کارهای عمه است. درگذشته هرگز در این مورد فکری نکرده بودم. اما بعد از حادثه خانه محسن خان عمه ووجود عمه وبلایی که بر سرمن آورده بود یك لحظه آرامم نمیگذاشت. چرا باید او اینکار را بکند؟ چرا او باید مرا مانند طعمهٔ بدام محسن خان بیندازد و سیه روز و بد نام و سیه کارم بکند؟ چرا؟ عمه در واقع مرابه منجلاب فساد کشانده بود. مرا به راهی کشانده بود که ... آهی میکشم و میخواهم از خودم و از فکری که مغزم را انباشته است بگریزم. بخودم وعده میدهم که در آینده این موضوع را خواهم فهمید وباید هم بفهمم بهمین جهت از جایم بلند میشوم واز اتاق بیرون می آیم. این بهترین راه‌است نباید تنها باشم. تنهایی آدم را دیوانه میکند. آنهم آدمی مثل من را که در چاه عمیق و پر از لجن سیه روزی سرنگون شده است. از راهرو میگذرم و قدم به اتاق دیگر میگذارم، به‌اتاقی که سیما درآن است.

همین که قدم به داخل اتاق میگذارم، میبینم سیمادرگوشهٔ روی دو شك نشسته است و غذا میخورد غذا نمیخورد، در حقیقت خودش را بایك تکه‌نان و مقدار سبزی خشك وکمی روغنی که از چاشت مانده است، بازی میدهد. عمه خشمگین وبی اعتنا به پشتی تکیه داده است وحتی نگاهی هم بصورت من نمی اندازد. صبر وتحمل‌وبردباری‌سیما دیوانه ام میکند. با عجله باونزدیك میشوم، سرش را در بغل میگیرم ومیگویم:

ـ سیما! صبرکن. تو نباید ...

عقده راه گلونم را می بندد و برای اینکه سیما چیزی نفهمدساکت میشوم و سبزی و نان‌را ازجلوش دور میکنم، وباکوشش فراوان سعی میکنم لحنم عادی باشد و میگویم:

ـ صبر کن! ما غذای دیگری می خوریم ، تخم را دوست داری ؟

چشمانش از خوشحالی برقی میزند و میگوید:

ـ بلی.

میگویم:

ـ بسیار خوب.

آنوقت از جایم بلند میشوم و وبطرف عمه میروم. این بهترین فرصتی است که او بفهمد، و واقعا بفهمد که من دیگر او شوخی نمیکنم. بایدبفهمد که دیگردراین‌خانه احترامی ندارد، و اگر میل دارد که در این خانه باشد باید اطاعت کند آنهم اطاعت از من واز حرفهای من این تنها راهی است که من میتوانم از او انتقام بگیرم و تحقیرش کنم.

وقتی روبرویش می ایستم، اوهم چنان بی اعتنا در جایش نشسته است و چشم بگوشهٔ اتاق دوخته است صدایش میکنم:

ـ عمه!

باز تکرار میکنم:

ـ عمه !

اما حرفی نمیزند ودر عوض چین پیشانی اش را بیشتر میکند.

من دیگر صبر نمیکنم وبا لگدبه سینه اش میکوبم، آنچنانکه انگشتان پایم از بر خورد با قبرغه های خشکیدهٔ او درد میگیرد. ناگهان عمه، مثل کفتار تیرخورده‌زوزه‌میکشد وخودش را به یك پهلو می اندازد، وبالحن شوم و ترس آوری، تکرار میکند:

ـ مردم ، خدایا مردم.

اما خشمی که مرا بلرزه درآورده است با ناله و استغاثهٔ او تسکین نمی یابد و حتی بیشتر میشود. درست هنگامیکه چنگ به موهایش می اندازم، سیما خودش را بمن میرساند وبا دستان لطیف وکوچکش دستم را میکشد وبا التماس میگوید:

ـ لیلا! لیلا! تره بخدا...

بعد میبینم دو قطره اشك از دو گوشه چشمش روی گونه هایش می غلتد و تاکناره های دهنش‌پائین می آید.

حالت سیما، درماندگی والتماس سیما سستم میکند، قدرت و توانایی ام را میگیرد. موهای نفرت انگیز و خاکستری رنگ عمه ازمیان انگشتانم رها میشود ومن همانجا میمانم. هنوز درست نفهمیده ام چه کرده ام و چه میخواستم بکنم؟ وقتی سیما مرا بطرف خودش میکشد واز آنجادورم میکند، مقاومتی نمیکنم. عمه، هنوز زوزه میکشد و هنوزناله میکند، ناله هایش بریده بریده است مثل اینکه میخواهد زیادتر از آن دنباله اش را نگیرد.

سیما هنوز مضطرب است،هنوز ترس دارد، ومن برای اینکه آرامش کنم و به ترس و ناآرامیش پایان دهم، خم میشوم و رویش را می بوسم و میگویم:

ـ تو همین جا باش. فقط چند دقیقه، من میروم بیرون و زود بر میگردم. بعد باهم شام میخوریم. فقط من و تو .

سیما سرش را بعلامت موافقت تکان میدهد وبرای دلخوشی من، یعنی حتما برای دلخوشی من‌لبخندی میزند، لبخندی که‌حس‌میکنم زورکی است.

سیما و عمه را با ناله های‌بریده بریده اش تنها میگذارم واز خانه بیرون میروم، میروم تا برای شام چیزی تهیه کنم... من دیگرتصمیم خودم را گرفته ام . ناتمام

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلای عزیز!

قصهٔ غم انگیز ترا خواندم ،راستی غم تو بزرگتر از هر درد دیگریست که در جریان زندگی ،آدم باآن مواجه میشود.

ولی لیلای عزیز تو نباید زیاد دراین مورد بیندیشی. برای اینکه تو بوتهٔ کوچکی از گلزار سادگی بودی و دیگران نیز از نظر تو ساده جلوه میکردند و همین پاکی توباعث‌شد که فریب بخوری،فریبیکه برایت دردناك است ولی بهیچ صورت‌تو گنهکار نیستی.

ببین لیلا! من آدم های زیادی رادرزندگی میشناسم که لغزش کوچکی آنها را در منجلاب بدبختی‌ها کشانده است و لی‌آنها انسانهای مصممی بوده‌اند. تصمیم گرفته اندودر صدد آن شده اند تا دوباره جایی برای خود در زندگی بازنمایند. زیرا اشتباه نخستین گناه نیست. تکرار اشتباه گناه است وزخمی است التیام نا پذیر .

سعی کن خودت را قانع بسازی‌واینکار به آسانی برایت میسر خواهد بود در صورتیکه بتوانی‌درست فکر کنی. زندگی نبرداست، نبرد و مبارزه با حوادث. وکسانی‌درین مبارزه پیروز خواهند شد که مقاومت داشته باشند.

کریمه ـ ع



هنرمندان خبرساز

زرغونه(نیلوفر- بنفشه)

زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر ورادیوکه‌فعالیت هنری او روی ستیژ بنام «نیلوفر» ودر رادیو بنام بنفشه رفاه جریان دارداز



جوانان پر استعدادی است که میتوان‌به آینده درخشان هنری او امیدوار بود.زرغونه

در درامه های کچری قروت عشاق ابله واپارتمان بازی کرده‌همچنان در تعدادزیادی

از رادیو درام ها وداستانهای دنباله دار رادیو نقش هایی داشته است .

زرغونه رفاه متعلمه مکتب عایشه درانی است وبارادیو در قسمت تمثیل درامه‌هاقرار

دادی عقد نموده است .

زرغونه رفاه که بیشتر درنقش های کمیدی ظاهر شده خودش‌نقش های تراژیدی

را می پسندد او باوجودیکه بیش از ۲۰ سال ندارد بعضا نقش زن های مسن‌را مؤفقانه بازی میکند.

هنرپیشه معروف بلغاری

استیفن دانا ئیلوف هنر پیشه معروف‌بلغاری که در اکثرفلم هانقش های عمد ه داشته است هم اکنون مشغو ل با ز ی درفلم جدیدی می باشد که با مصر ف ز یاد تهیه میگردد.

این هنرمنددرفلم فرشته هاهم با ز ی‌کرده‌است‌اماشهرت زیاد او در سلسله فلم های‌تلویزیونی حاصل شد که در هشت قسمت تهیه شده‌بود درین سلسله او نقش یك‌پارتیزان‌قهرمان بلغاری را ایفا میکر د.استقبال بیسابقه مردم ازین سلسله باعث آن‌شدکه دایرکتران این‌سلسله هشت قسمت‌دیگر رانیز میخوا هند تهیه کنند .

درعکس آر تیست مذکور در یکی ا ز قسمت های‌آن‌فلم تلویزیو نی بنام (دوگیتار) دیده میشود.



فلمی ازروی یک ماجرای حقیقی

درجنگ عمو می دوم به اثربمباردما نوانهدام یك‌تعمیر بزرگ درپو لیند هفت نفردریك زیرزمین تاریك و مر طو ب‌زندانی‌شدندوبصور ت خیلی پرماجرا با مر گ دست‌وپنجه‌نرم کردند، این هفت نفردر شرایط خیلی دشوار چندین روز در آنجا زندانی ماندند، موقعی که‌نجات دهند گا ن موفق‌شدند آنها رانجات د هندو نفرشا ن بکلی کورشده‌بودند که‌یکی از آنها ا ز خوشحالی دفعتا و دیگری در شفا خا نه‌مرد نویسنده فرانسوی ژان پل کلیبر از رو ی این‌ماجراسناریوی‌نوشت که آنرا دایر کتر انگلیسی کلیف رایس بشکل فلمی درآورد درنقش های عمده‌این‌فلم شارل از ناوروپیتر سلرزوپیر اوسکار سن بازی کرده اند .در عکس شارل از ناور را درفلم زندان مرگ مشاهده میکنید.



اوپرای سکسی

تیاتر شهری نیویارك معرو ف بـه(اوبوگاتی) اثر معروف او پرایی بنا م تاجگذ اری پو پیه اثرمونتی ور دی را به‌شکل‌مسخره درآورده‌است‌زیرا این او پرا راموقعی که‌بمعر ض نما یش گذ اشتند سیکس رابصور ت اغراق آمیز درآن و ارد کردند. آرتیستی که نقش زن را بازی می کرد بصورت بر هنه واردستیج شد تنهایك مقدار پر بعضی قسمت های بدن اورا پوشانیده بود در حالیکه ازسه صد و سی سال‌به اینطرف این اوپرا بشکل د یگر ی نمایش داد ه‌میشد.



این‌زن آواز خوان در مصا حبه ای‌گفته است :(درنمایش آینده خود درنیواورلیا ن بدون‌این‌پر هاو بصورت کاملا بر هنه روی سن‌ظاهر خواهم شد. در عکس صحنه ازین نمایش دیده میشود.

ستاره هفتادساله



یکی از ستاره های‌جدید جاز جمهوریت اتحادی آلمان زن هفتاد سا له ا ییست‌بنام «فریدا سیولی» که ازبر لین می باشد .این

زن‌زنده دل‌خو ش خلق وخو ش صد ا علاقه مندان زیادی در میان تما شا گرا ن تلویزیون پیدا کرده است او در تمام‌طول

عمر خود علاقه زیادی‌به هنرنشان داده‌در نمایشات که بحیث تماشا چی واردسالو ن

میشد باچك‌چك های فراوان و ممتد خود باعث‌تشویق رژیسور ان جوان میشد ، اورا درصف اول جا میدادند روزی دفعتایك‌کمپوز

یتورجوان از او خواهش کرد رو ی ستیج بالاشود وطور تجربوی آ هنگی بخوا ند. به‌این ترتیب فریدا سیو لی بخوا نـد ن شروع کردوحالا آنقدر شهر ت دارد که‌همه اورا می‌شناسد ونا مش سر زبا نها افتاده است.

درعکس فرید سیو لی را هنگا م ثبت آهنگی شاهراه میکنید .



زیر نظر : گل محمد ادیبار

گلبانگ

خوشا جوانی ودور نشاط وعشق‌و امید
کنار سبزه ،لب جوی وزیر سایهٔ بید

زدورکوه ، نمایان به‌پیش، آب روان
بگوش ناله‌ی نای‌وبچنگ، جام نبید
بساط می بمیان ،یار مهربان بکنار
زدست هجر شکایت زوصل ،گفت‌وشنید
هوای بوسه بسر ،دست شرم دامنگیر
دراین هوس گذراندن میان بیم‌وامید
توچون بخانه نشینی؟ که‌همچو غنچه‌بپوست
زلطف باد بهاری نمی توان گنجید
چنان نسیم طربناك می‌وزدکه بدست
نظربه‌هرچه فگندم بروی‌من خندید
چنارکف زدوسرو ازطرب برقص آمد
زبسکه باد بهاری نشاط بخش وزید
نسیم‌صبح، ندانم بگوش غنچه چه‌گفت
که‌سر زجیب برآورد پیرهن بدرید
بچشم عشق برآید هزار چندان حسن
گل‌از دریچهٔ چشم هزار باید دید
چوگل شگفته ومانند لاله خندان باش
بشکر آنکه زگل مید هد بنفشه نوید
توان به نیروی امید و دستیاری عزم
بدان مقام رسیدن که‌هیچکس نرسید

«نسیم»

ساغریاد

چشمه ها جوشید وبستا نها شگفت
اشك شادی ریخت از چشمان من
باد رسوا دامن افشان برگذشت
بوی‌گل پیچید در ایوان من
* * *
ابرغم در تیرگی بارید و رفت
دل طراوت یافت زین بارندگی
خنده زد چون صبح نمناك بهار
باز برمن چهر پاك زندگی
* * *
تاب گیسوی امید ازهم گشود
بسته شد بر چنگ افسونکار من
شاخ نیلوفر زروزن سرکشید
نرم نرمك ریخت بردیوارمن
* * *
زنبق‌آسا تردوعطر افشان ومست
شعر شادابم امید از باغ راز
بوسه زد برنوك انگشتان گرم
نغمه ازدل پایکو بان تابه ساز
* * *
غنچه در بازوی ناز آلود یأس
باشگفتنهای اخترها شگفت
یاد او رقصان و عریان در خیال
خند خندان جلوه‌گر شد از نهفت
* * *
آرزو چون نور رؤیا خیز ماه
گرم وخوش تابید براندام او
زلف بویاکرده افشان تابدوش
صد هوس درجان بی آرام او
* * *
جام لب‌بر بوسه پیش آورد ومست
دست سوزان حلقه زدبرگردنم
ازنفس هایش که‌کوته بودوگرم
خون بگرمی شعله ورشد در تنم
* * *
برنهادم چشم و خوشبختی گذشت
چون شرابی آتشین ازکام من
کاش باآن بوسه تیری سینه سوز
میزدود ازیاد هستی نام‌من

«فریدون تولل»

شب

چه‌غم آلوده شبی است
کلبه ام تار وخموش
بسترم سرد وتهی
نه چراغی ، نه مهی
نه‌فروغ نگهی ،
نه خروشی نه دمی ،
نه صدای قدمی ،

نه‌خیالی که برقصد در سر
نه نسیمی‌که بخندد بربام
نه امیدی در دل ،
نه شرابی در جام ،
نه نفس های تب آلود کسی
نه شرار هوسی ،
چه‌غم آلوده شبی است .

بوسه

زآنجا که‌بوسه های توآنشب‌شگفت‌و ریخت
امروز شاخه های سمن سرکشیده اند
نقش‌ترا که‌پرتو ماه آفریده بود
خورشید ها ربوده ودربر کشیده اند
* * *
شب دررسید وشعلهٔ گوگردی شفق
برگور بوسه‌های توافروخت آتشی
خورشید تشنه‌خواست که‌نوشد بیادروز
آن بوسه راکه ریخته ازکام مهوشی
* * *
ماندم برآن‌مزار وشب‌ازدور پرگشود
تك‌تك برآمد ازدل ظلمت ستاره ها
خواندم زدیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره ها
* * *
چون برگ مرده‌ای‌که درافتد بپای باد
یاد تو بانسیم سبك خیزشب گریخت
وآن‌خنده‌ای‌که برلب تونقش بسته‌بود
پژمردو درسیاهی‌شب چون شگوفه ریخت
* * *
دیدکه درنگاه تو جوشید موج اشك
گلبرگ بوسه های توشد طعمهٔ نسیم
دیدم‌تراکه رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای‌رهگذری درسکوت وبیم
* * *
بی آنکه راه برتو به بندد نگاه من
ای آشنا گریختی ازمن ، گریختی
چون سایه ای که پرتو ماه آفریندش
پیوند خود زظلمت شبها گسیختی
* * *
اینجا مزارگمشدهٔ بوسه های تست
وآن دورتر خیال تو بنشسته بی‌گناه
من ماندهٔ ام هنوز درین‌دشت بیکران
تا از چراغ چشم تو گیرم سراغ‌راه

صدای پا

ماه همچون دختری بکرو عفیف
ازافق سر میکشد دامن کشان
میگریزد از دل ابر سیاه
نقره می پاشد به قلب آسمان
* * *
از میان شاخه های سبز بید
دختری آهسته می‌آید زراه
دختری چون لالهٔ صحرا قشنگ
دختری چون‌ژاله ، پاك‌و بیگناه
* * *
میکند عر یان تن سیمابگون
میرود آرام درآغوش آب
برتن این مرمرین تندیس حسن
می‌فشاند نورمه ، سیم مذاب
* * *
مست‌و بی‌پروا بدست موج آب
می‌سپارد پیکر چون عاج‌را
می خرامد همچو قوبرکام رود
نرم می‌بوسد تن امواج را
* * *
می‌شگوفد خنده‌ای بر چهره اش
هردو چشم خویش میدوزد بماه
«یك‌صدای پا، خدایا» ناگهان
نوجوانی می‌رسد ازگرد راه
* * *
دخترك چابك پرد بیرون زرود
تند می پیچد بخود پیراهنش
قطره های آب می‌ریزد زموی
همچو مروارید دور گردنش
* * *
می‌گشاید دخترك آغوش خویش
می شتابد نوجوان سویش چوباد
(لاله) میگوید جوان باشرم و شوق
دخترك آهسته میگوید :«مراد»

(حسن فدایی)

خلوت

ساحل آنشب باتن سوزان وخشك
خفته بود آرام در آغوش شب
مرغ توفان می‌سرود آهنگ عشق
بوسه می زد برلب خاموش شب
* * *
اختران آسمان چشمك زنان
رنگ‌ها برروی دنیا می زدند
هرطرف مرغان به‌آهنگ نسیم
مست‌و رقصان تن‌بدریا می زدند
* * *
ما، درآنشب خلوتی خوش داشتیم
کس‌درآن خلوت بجزما، ره‌نداشت
بحررا آشوب جان من نبود
پرتو رخسار اورا مه نداشت
* * *
چشم‌او چون آسمان آرام وصاف
بود چون‌گل گونه‌اش رنگین زشرم
آتشم دربند بند تن فگند
بوسه های آن‌لب شیرین وگرم ...
* * *
ناگهان بستم درآن شب چشم خویش
تادر آغوشش بیاسایم دمی
پرده برگیرم زراز بسته‌اش
برگل رویش فشانم شبنمی
* * *
لاجرم چون بازکردم دیده را
درکنارم آن‌مهٔ زیبا نبود
چشم‌من هرجا سراغ اوگرفت
آن‌مهٔ خورشید روپیدا نبود
* * *
دورآنجا دردل دریای ژرف
دیلم آن ماه شنا گر را درآب
تابه بینم پیکر عریان وی
سوی دریا رونمودم باشتاب
* * *
برلب ساحل به چشمم خیره شد
برلبی روشن‌تر از رنگ بلور
گشت از آن پیکرم چون ما هتاب
پهنهٔ دریا مرا دریای نور
* * *
ناگهان موجی زدو درهم شکست
نقش‌مه برسینهٔ بحر کبود
عاقبت دیدم درآن دریای ژرف
بود عکس ماه وماه‌من نبود

از:«ع-الف»

از: اعظم رهنورد زریاب

مار

لندن در زیرمه شیری رنگ خوابیده بود. همه جا مه بود. مه شیری رنگ. بعد از ظهر بود و هوا رو به تاریکی میرفت. با تاریک شدن هوا مه نیز به رنگ پولادی در می آمد.

باران ریزه ریزه می بارید. قطره های باران چنان ریزه بود که درمیان مه گم میشد. آدم تنهارطوبت آن را احساس میکرد.

دریای «تیمز» در زیر مهی که روبه پولادی شدن داشت، آهسته و بیصدا میخزید و جلو میرفت. پلی که دو کرانهٔ دریا را به هم پیوند داده بود، نیز در میان مه‌نیمه پنهان بود. و من ازین پل میگذشتم.

به انجام پل نظر انداختم. دیده نمیشد. پردهٔ سیال مه انجام پل را از چشم پنهان میکرد به نظرم آمد که خواب میبینم. بار دیگر به انجام پل نظر انداختم. باز هم دیده‌نمیشد. مه بود ومه بود. باخودم گفتم:

— مثل «آینده» مبهم و نا معلوم است ..

ودر همین هنگام مرد را دیدم که روی دیوارهٔ‌پل خم‌شده بود ودریارا مینگریست . آواز گامهایی را که شنید، خودش را راست کرد .

مرد بلند قامتی بود. شانه های خمیده یی داشت . به نظر می آمد که اندکی کوژ پشت است.بالاپوش درازی به تن داشت و کلاه‌شپویش را تابالای چشمهایش پایین کرده بود.

میخواستم از کنارش بگذرم، ولی مرد با صدای غوری گفت:

— میبینی، مثل مار میخزد ؟

ایستادم. مرد با دستش به سوی دریا اشاره کرد و باز هم گفت:

— مثل مار میخزد!

اندکی روی دیوارهٔ پل خمیدم و از لابلای پردهٔ مه آب دریارا دیدم‌که آرام وبیصدا جلو میرفت.

مرد با دستش به دیوارهٔ پل زد و پرسید:

— پل را دوست داری؟

به نظر آمد که سوال زیباییست.

لبخند زدم و گفتم:

— ها، دوست دارم.

مرد سرش را به گوشم نزدیک کرد و گفت:

— این جهان مانند پلیست که‌باید ازان گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.

باز هم بی اختیار لبخند زدم و گفتم:

— این يك عقيدهٔ شرقيست .

مرد سرش را تکان داد:

— درست است. يك عقيدهٔ هندیست. من این نکته را در هندوستان آموختم.

پرسیدم:

— شما هندوستان را دیده اید؟

باز هم سرش را نزدیک گوشم آورد و گفت:

— من در آنجا کار میکردم.

دهنش بوی تند ویسکی میداد.

هر دو به راه افتادیم. مرد پشت سرهم گپ میزد. همه اش در بارهٔ هندوستان بود.. و بعد، نزدیک خانه‌یی رسیدیم. خانه دو منزله‌یی بود. ارسیهایش به سوی سرك باز میشد و باغچهٔ کوچکی داشت. دیوار های خانه را پولادی رنگ کرده بودند. مانند مهی که‌همه جارا فرا گرفته بود.

مرد ایستاد و گفت:

— بیا، اینجا خانهٔ من است.

به دنبالش رفتم. دروازه راباز کرد و داخل شدیم. همه جا تاریك بود و بوی مخصوصی‌را شنیدم.

پرسیدم:

— این بوی چیست؟

مرد در میان تاریکی جواب داد:

— بوی‌زعفران‌است. درهندوستان بااین بوی آشنا شدم. ازین بوی خوشم می آید.

چراغ را که روشن کرد، از تعجب دق ماندم. همه جا را تصویر های مارهای گوناگون فرا گرفته بود.

مرد که تعجب مرا دید، به شدت خنده را سر داد. میخندید و شانه های خمیده اش تکان میخورد.

درینحال گفت:

— من ازینها خوشم می آید...

من ازینها خوشم می‌آید ...

آهسته آهسته از زینه بالا رفت. من هم از دنبالش بالا رفتم. او دیگر نمیخندید. نفس نفس میزد. گفت:

— میدانی، در هندوستان ماررا مقدس میدانند؟

پرسیدم :

—از چه‌چیز مار خوشت می آید ؟

جوابی‌نداد.. دروازهٔ اتاق‌را باز کرد وهر دو به درون رفتیم. اتاق هم پر از تصویر ها و مجسمه های مار های گوناگون بود. همه جا مار بود. همه چیز شکل مار را داشت. شمع دان، خاکستر دانی، چراغ خواب و گلدانها همه به شکل مار بودند. پایه های تخت خواب وپایه های چوکیها نیز شکل مار را داشتند.

مرد برای هر دو پیمانه ویسکی ریخت. کنار ارسی ایستاد ومدتی از پشت شیشه به بیرون نگریست: همه‌جا مه بود. دیگرچیزی دیده‌نمیشد. برگشت وبه سوی من آمد گیلاسش را تا آخر نوشید وگفت:

— میدانی، چل سال پیش من در هندوستان بودم . مرا برای سروی يك راه آهن به‌آنجا فرستاده بودند. دران هنگام سی سال داشتم.

مرد دیگر کلاهش را به سر نداشت و موهای نقره‌گونش درنور چراغ میدرخشید. گفت:

— این راه آهن قرار بود از میان جنگلی بگذرد. واحد ما در نزدیکی این‌جنگل خیمه زده بود. ما برای کار های ساده کسانی را از دهکدهٔ نزدیك آنجا استخدام کرده بودیم.

درین میان «رامو» هم بود. وی مردی‌لاغر اندام و سیاه چرده یی‌بود مانند دیگرمردم دهکده بغیر از پارچهٔ زرد رنگی که به کمر می‌بست دیگر چیزی به تن نداشت.موهایش سیاه تیره بود و مانند چشمهایش برق میزد. درین چشمهای او يك چیزی دیده میشد. شاید يك راز بود. و شاید هم يك قصهٔ نیمه تمام .

من از «رامو» خوشم می آمد. او هر گز نمیخندید. شکیبایی بی‌پایانی داشت.وسکوتش باعظمت بود. ساعتها کنارم می نشست‌ومن برایش از لندن تمدن و کار خانه ها سخن میگفتم.. او با دقت همه را می شنید.

تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

— صاحب، این جهان مانند پلیست که باید ازان گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.

چیزی نداشتم به او بگویم.تنها به چشمهایش و آن قصهٔ نیمه تمام خیره خیره مینگریستم،او هم با سکوت پر عظمتش به من مینگریست.

یکبار از او پرسیدم که چرا زن نمیگیرد، جواب داد:

— صاحب، این جهان مانند پلیست که باید ازان گذشت، نه اینکه روی‌آن خانه ساخت.

وچشمهایش همچنان رازآلود بود .

روزی از جنگل میگذشتم.«رامو» نیز از دنبالم می آمد. ناگهان‌زیر بته‌یی يك مار کفچه را دیدم که‌خیره خیره به ما مینگریست. ترسیدم و تفنگم را به سویش نشانه رفتم. ناگهان «رامو» از لولهٔ‌تفنگ محکم گرفت وگفت:

— صاحب، این‌مار را نکشید !

پرسیدم:

— چرا؟

گفت:

— اگر این مار نر باشد،ماده‌اش از شما انتقام میگیرد.

به سوی مار نگریستم همچنان خیره خیره مارا مینگریست . به‌نظرم آمد که چشمهایش شبیه چشمهای «رامو» است. به‌نظرم آمد که درین چشمها نیز رازی موجود است، قصهٔ نیمه تمامی نهفته است.

«رامو» همانطور با سکوت پر عظمتش مرا مینگریست.

پرسیدمش:

— تو این موضوع را از کجا میدانی؟

جواب داد:

—درده ما همه این موضوع را میدانند.

من خندیدم.

یکروز بازهم از جنگل میگذشتیم پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ آتش کردم. پلنگ در میان بته ها رفت. و من در میان بته ها جسم زردی رادیدم. پنداشتم که پلنگ زخم خورده است. باز هم به سوی آن نشانه رفتم و آتش کردم.فریاد آدمی را شنیدیم. به آنسو دویدم. هندوی سیاه چهره یی که پارچهٔ زرد رنگی به کمر بسته بود،درخون

غلتیده بود.

«رامو» خم شد. با همان سکو ت پرعظمتش جسد را نگر یست. سپس سر ش را بلند کرد وگفت :

– صا حب این مرد شو هر خواهر من است!

با دست و پا چگی گفتم:

– من... من قصداً این کار را نکردم.

«رامو» سر ش را تکان داد:

– صا حب، او از پل گذشت.

«رامو» جسد را با خودش به دهکده برد وچند روز بر نگشت..

یك شب در درون خیمه‌بربسترم افتاده بودم.

شمع رو شن بود و من خوا بم نمیبرد. شب از نیمه گذشته بود، ناگهان دیدم که پار چۀ خیمه با کاردی دریده شد و ز نی به درون آمد. از تر س وو حشت خشك‌ماندم

چشمهای زن جوان در نور شمع میدر خشید. مثل چشمهای مار کفچه یی بود که در جنگل دیده بودم. مثل چشمهای «رامو» بود. درین چشمها رازی نهفته بود. قصۀ نیمه تمامی در آنها خوانده میشد.

توانایی حر کت را ندا شتم مثل آنکه افسون شده بودم. مر گ را در برابر خودم مید یدم. ز ن‌آرام آرام به من نز دیك شد. بعد، دستتش باکارد بلند رفت. تیغۀ کا ردبرق‌زد وناگهان کسی دیگری به درون‌خیمه آمد. از دست زن محکم گرفت. زن جوان تکان خورد. تلاش کرد خودش را رها کند. شمع سر نگو ن شد وخیمه در تاریکی فرو رفت. بعد، آواز نا له یی را شنیدم و دید م کسی از خیمه بیرون گر یخت.

وقتی شمع را دو باره رو شن کرد م دیدم «رامو» نزدیك بستر م افتاده است واز سینه اش خو ن می ریزد . دیگر در چشم هایش درخششی دیده نمیشد. رازی هم‌در آنها نهفته نبود. قصۀ نیمه تمام هم وجود نداشت.

کنارش نشستم. «رامو» آهسته گفت :

– صاحب، ازین زن اجتناب‌کنید. این‌زن‌خواهر من است. شماشوهرش را کشته اید... او از شما انتقا م میگیرد.

لختی خا موش شد. در چهره‌اش دردی خوانده نمیشد. فقط آرا مش بود. در چهره ش در دی خوانده نمیشد، فقط آرا مش بود. آرام آرام زمزمه کرد:

– صا حب، من از پل گذشتم.

برای نخستین بار در چهره اش لبخندی را دیدم. بعد، این لبخند ناپدید شد. و او مرد.

فردای آنروز به دهکده رفتم‌واین زن را بیدا کردم. نامش «گیتا»ونزده ساله بود و هیچکسی را ندا شت. کارم‌را رها کردم. از وایسرا اجازه گرفتم که او را با خودم به لندن ببرم و آورد مش اینجا.

بقیه درصفحه۵۸



دګلو ښېر

حليم «ظريفي»

اختر دی

پا خیره اختر دی جلی زلفی دی سمسوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه اومستی سترګی توری کړه

* * *

مسته شه مستی وکړه بیخوده شه زسوا جلۍ
پورته شه له خو به سره لاسونه په خندا جلۍ
مهر او نزاکت نه ډك نظر دما په لوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه
وخانده اختر دی خو شالی کړه په خندا شه نن
راشه رانژدی په ا تڼ او په نخا شه نن
بلی می په زړه دعشق لمبی لا پسی نوری کړه
پاخیره اختردی جلی زلفی دی سمسوری کړه
شونډی سره مایی ، سترګی سرمه زلفی ولول صنم
ټیك دی په تندی او پاو لکی چپه کاکل صنم
شرنګ د مړوند ونو افغانی امیل دزیوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه
شال زری په سر کړه زما ګرانی میلمنه می شه
ستائینی قربان شمه! بسمل ته را ستنه می شه
ا ختر دی مبارك شه راته نوی نغمی سوری کړه
پاخیره اختردی جلی زلفی دی سمسوری کړه
ورځ دلوی اختر ده زلمی، نجونه ټول میلو ته ځی
ډلی، ډلی خلك کوز په کوز مبار کو ته ځی
ګرانی خپل «حلیم» ته داخوږی شونډی را دوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه

دوصال رخصت

چه په ناز دلبره سم سر و قا مت کا
وعا شق ته پیدا دم د قیا مت کا
هغه دم چه سنګا رو کا په خر ا م تی
تر ګنګر و یی دیدن جو به د جنت کا
تاصفو نه دزلفینو کړ ل فو ځونه
چه جنګ ریزلره د چشمو حما یت کا
هیڅ حاجت یی په کو مك دز لفونشته
چه هرګز په جهان نه یی هغه بد عت کا
محبت ویار ته هسی بی وقا د کړم
چه همیش راته نظر په حقا ر ت کا
مه دماغ په حسن کړه مه می په مینه
دا به ږواړه دور تر په لږ مد ت کا
ماوی هجره ! لږ رخصت دوصال راکړه
د یارغم په خاطر هر ګو ره شد ت کا
دیوی مکړه شور اوشر په غم صابر شه
داوینا هغو ته کړه چه مر وت کا
روښانی میرزا به وو ی که زند ه وی
چه هجری په نظم نوی حکمت کا
(اشرف خان هجری)

دزړه کیسه

بوڅل خورا پاخید لی ګلی!را روانه شوی
دغو مره می پوه که چه دزړه سو دامی راوځی
وکړله آئینی درته زما دزړه دخوږ کیسه
مخ دی چه راوګر ځاوُ بیرته دی زړ واړاوُ
زه دکور او ګلی پیغورونه ټول په سراخلم
مالکه سحر شبنم داو ښکو کړ نثار په تا
ته وی چه زما دبیلتون شپی سباکیدی درکښی
زړه دجرس شین شو لالهانده فریادونه کړی

بیرته چه ستنه شوی دا په خه شی پښیمانه شوی
بله کانه وشوه اوکنه خپه له مانه شوی
ښه شو چه خپل حسن ته پخپله ته حیرانه شوی
زړه ته می رانبوتی لارابانډی ګرانه شوی
ته ولی ددروغو په یوه تومت ستومانه شوی
ته لکه غوټی دګل موسکی شولی خندانه شوی
ای زما دهیلو جونګړی داسی ولی ورانه شوی
پورته شه حافظ کنه پاتی له کاروانه شوی
«نصرالله حافظ »

دزلفو اشاری

زلفو ته یی ګوره اشاری کوی
بیاراپوری ټوکی مسخری کوی
خو مره بختوری دا ستا زلفی دی
تل دی چه دسپین مخ ننداری کوی
ډیره حوصله ده ستا په زلفو کښی
مخ سره لګیږی پری اسری کوی
کله یی مخ پټ کله ښکاره کاندی
باد ورسره دارنګه نخری کوی
مخ به یی لمبه وی دا لوګی ښکاری
و ګور ه له ورا یه غرغری کوی
ستا زلفی می ولیدی ا ولاړلی
اوس را سره خیال مذاکری کوی
میری د ستا زلفی دی چه زلفو کښی
څکه می قلم پری تبصری کوی
زه ملنګ یارځم نه ایسار یږمه
پټ پټی بانه راته نا ری کوی
(ملنګیار)

دمینی مست

که وکاږ ی می څوك ستر ګی په پیغور کښی
یا می سره له تنه ځی دعشق په تور کښی
هرز حمت راته را حت کښی د عاشقی
سمندرغو ندی ګلګښت کو م په اور کښی
چه په ښکلو پسی ژاړ م و چی شونډی
تما شه دبحرو بر کوم په کور کښی
دادولت دی دسپین مخ د تو روسترګو
چه می ښته اورا ولو ګی دزړه په کور کښی
هغه مست د محبت په صحرا مونده شی
چه مونده نشی په شهر دلاهور کښی
توری زلفی سپین ز خسار به می هیرنشی
که می واړوی ناصح په سپین اوتور کښی
په هر داغ می دخپل زړه هسی با ور د ی
چه په مر ګ به زاته شمع په ګو ر کښی
لاړ • به نشی ځنی تور دتورو زلفو
سرومال که د حمید ځی په دا تور کښی
(حمیـد)



بقیه شماره گذشته

پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانها

فاصله زمین تاژوپیتر ۶۲۰ میلون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

یکی از دانشمندا نیکه در پروگرام پراز پاینیر شرکت داشت **اظهار نمود که سفر پاینیر توام بایك** سلسله مخاطرات نیز بود، چنانچه سطح تشعشعات فضا یی بمر اتب خطر ناکتر وبیشتر از آنچه بوده است که پیش بینی گردیده بود.

هنگا میکه سفینه ۵۷۰ پوندی پاینیر باستقامت سا حه مقناطیسی ژو پتیر بسر عت میگر فت ،دفعتا داخل یك کمر بند تشعشعا تی **بزرگی شد که دانشمند ان اکنو ن** عقیده دارند عبارت از حلقه ایست بطول ۱۱۰ هزار میل که از سطح سیاره آغاز وبا ستقا مت خط استوا یی آن دوازده است .

برخی از دانشمندا ندر زمینه پاینیر نظرات انتقادی هم ابراز داشته اند .گروهی از آنان متعقدند که آلات نهایت ظریف ودقیق تعبیه شده درپاینیر ، هنگام بر خورد با تشعشعا تی ،حسا سیت خود را از دست داده اند زیرا شدت این تشعشعا تی هزار مرتبه بیشتر از حدی بوده است که برای از بین بردن یك انسان کفایت میکند .

داکتر واکر فلش از پو هنتون کلیفورنیا درشان ایگو اظهارداشت که پاینیر باندازه کافی و در حدود امکان پیش رفت واز خطر جست، که این از نظر علمی حایز اهمیت بزرگی است .

معما های دیگر

عکسهای ارسالی پاینیر مطالعات دانشمند ان را جالب ترو گسترده تر ساخته است، بخصوص تصویر قسمتی از لکه بزرگ سرخرنگ در سطح ژوپیتر، بر وسعت مباحثات علمی درین زمینه می افزاید .این لکه بزرگ سر خرنگ ۳۰ هزارمیل طول و۸هزار میل عرض دارد که بدینصورت حجم آن چندین برابر زمین است .

برخی ازدا نشمندان اظهار عقیده کردند که عکسهای ارسا لی حفر ، ایرا در سطح ژوپیتر نشان میدهد که بوسیله یك رشته بخارات ابر- مانند وداغ احاطه شده است .

عده‌ای دیگر گفتند که این نقطهٔ تاریك صرف سایه عمیقی است که بوسیله توده های عظیم ابراحا طه گردیده .

یکی از شگفت انگیز ترین کشفیا ت پاینیر دهم همانا حالت نوسان واهتزاز دار قوه جاذبه در ساحه مقناطیسی ژوپیتر است .

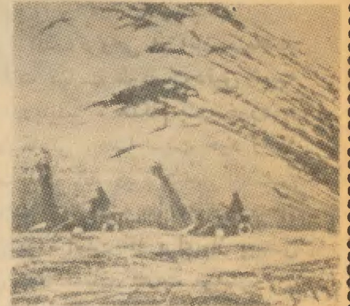
چندین روز قبل‌ازرسیدن سفینه بنزدیکترین فاصله ژوپیترپاینیردهم یکنوع افزایش تدر یجی را در سرعت کشش بجانب سیاره از ساحه مقنا طیسی ژوپیتر ثبت‌کرده ست وسپس بدون هیچ علامت یا اخطار قبلی ،آلات تعبیه شده در سفینه از کار افتادند وعکس العمل خارجی دیگری را ثبت نکردند .

یك دانشمند، علوم فضایی‌اظهار داشت‌که این مرحله ازعملیات‌پاینیر درست‌شبیه‌حالت برگشت‌سفینه وسیر

بقیه درصفحه ۵۳



نیشکر در هنگری

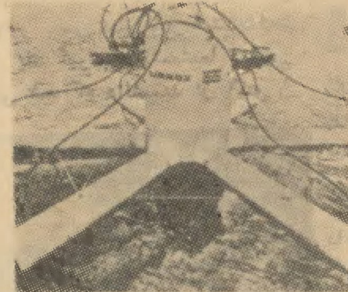


درهنگری باوجود سر دی هوا نیشکر کاشته میشود ، منتهی هنگا م دروکرد ن نیشکرزمین که درآن آب جمع شده یــخ می‌بندودرو کردن رامشکل میسا زد ،برای رفع‌این مشکل داس ماشینی ا ختـــرا غ کرده اندتاهم یخ‌ها رابشکند و هم نیشکر را ازجای درستی درو نماید بدین و سیله دروگران ازسر ماخودد ن حفا ظت‌میشوند.

ماشین آب پاک کن

در سا حـل برو نسو ینکن نـزدیـك ستوکهولم ماشینی که ازنظر شکل عـجیب می‌نماید بکار انداخته شده . این ماشین برای «زنده ساختن آبهای مرده بحر» بکار میرود. یعنی درآب هاییکه زنده جان هاکم است‌قوه حیات را بیشتر میسازد.

مجادله برعلیه کیمیا وکثافات‌آن وموادی که از فابریکات طرح شده به بحر می ریزد وباعث تلف شدن حیوانات بحری میشودواز چهار سال به اینطرف آغاز شده است این مجادله برعلیه کیمیا توسط کیمیا صورت میگیرد درعکس ماشین مذکور را مشاهــده میکنید.



ازدواج شگفت انگیز

یك ز ن ثرو تمند بـاسیتا نشمناس‌بنـام‌ویك سر جنت به همراه یك رئیس قبیـلهٔ درگینه جدید بنام «اوبـهاروك» ازدواج‌کرد. این قبـیله تا همـین اواخـر وحشی ومردمانش آدمخوار بـودنـد. رئیس قـبیله‌مهریه ایکه برای زن داده است عبارت‌است از یازده خوك وپنج موی‌ساختگی که‌درهنگام‌رقص ها زنان قبیله بسر میگذارنـد. ایـن خبر تنها پسر این زن رابه تعجب نینداخته‌است اما سایر مردم همه متعجب شده اند. پسر این زن اظهار نظر میکند که‌به ایـن‌وسیله مادرم میتواند کا ر تحقیقاتی خودرا خوبتر پیش ببرد واسرار مختلف زندگی بومی هارا کشف نماید .طبعا بعداز تکمیل کتابی که مادرم میخواهد بنویسد این‌ازدواج خاتمه خواهد یافت واو به نیای متمدن باز خواهد گشت . بااین هم مقامات گینه جدید به‌زن مذکور امر کرده اند تاخاك آن‌کشوررا ترك گویـد. در عکس ایـن زوج عجـیب‌را مشاهده میکنید.



گذر کبوتر فروشی



شهر هامبورگ آلمان نه تنها بـوسیله تعمیر ها وآثار قدیمی خود شهرت یافتـه بلکه از جهات بازار هــای مختلف نیـز خیلی جالب است ایـن بازار ها از ۱۴۰ سال به اینطرف درروز های پنجشنبه‌دریك کوچه قدیم قرون وسطایی برگزارمیشود. هزار ها کبوتر در قفس هـا ی مختـلف‌از از مناطق مختلف به اینجا آورده میشود.

دربسیاری از نمایشگاه هــای این بـازار کبوتر های عجیب‌ونادر رابه نمایش‌میگذارند ازطرف صبح اهالی خود منطقه حق اولیت دارند تا ازین کبوتر هادیدن نمایند‌درضمن خوراك های لذیذی از گوشت‌کبوتر درست میشود. درعکس بازار کبوترها دیده‌میشود.

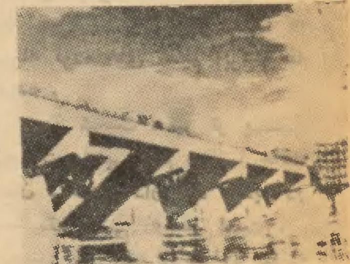
ایتالیا در یك پارک

تـوریست هایی که برای مـدت کـمی **در ایتالیه بسر می برند میتوانند از پارك توروم استفاده کنند.**

درینجا از کوه های آلپ تا سیسلی‌یعنی تمام ایتالیه درآن پارك به نمایش گذاشته شده است یعنی بادیدن آن پارك سیاح‌حس میکند که تمام ایتالیه را دیده است.کوه‌ها، دریا ها آثار تاریخی وهـمه چیز بصورت دقیق در جاهای خود گذاشته شده وشکل پارك هم‌بشکل نقشه ایتالیا ست. درعکس برج وقلعه پیزارا در پارك مذکور مشاهده میکنید.

استفاده از دریا

ممالك سو سیا لستی داخـل پیـمان اقتصادی پرو گرامی طرح کرده اند که‌حد اکثر استفاده را از آبهای دریای تیسابعمل آورند، این دریا که‌درممالك هنگری‌ورومانیه میگذرد دراثر آب خیزی بعضاخساراتی‌راببار می آورد. در مر حله اول دوبند برق‌بزرگ در کار پاتی وشمال هنگری جدیدا اعـمار شده است که کار آن خاتمه یافته است. بدین ترتیب زمین های خشك هنگری زیـر آب شد ومقدار زیاد انرژی برق ازآن‌بدست آمد، همچنان درکنار این دریا نزدیك بند برق یك شهر توریستی برای پنجاه هـزار نفر اعمار شده است. مسابقات کـشتیرانی وقایق رانی هم ما برای دریا صورت‌میگیرد حتی کشتی های بزرگ بظرفیت ۱۳۰۰ تن هم میتواند درین دریا به‌آب انداخته شود. درعکس بند برق تیسا ـ۲ مشاهده‌میشود.



مرکز انتروپولوژی

در ماسکو در نظر دارند بزرگترین‌مرکز«انترو پولوژی »را بسازند درین‌جامتخصصین جوان را در تمام رشته های تحقیقاتی‌تربیه‌میکنند تـا ضرورت تمـا م کـشور وسیع شوروی از لحاظ محقق ودانشمند رفع‌گردد.

درین مرکز هر گونه وسایل وآلات‌برای تحقیقات‌علمی دریك تعمیر بزرگ جمع شده است. این تعمیردارای یك دستگاه‌تلویزیون مستقل می باشد.

تمام اتاق های تشخیص تداوی وادویـه‌ها وآلات بـاهـم ار تبـا ط مستقیم پـوستی ولویزیونی دارد. نام این تعمیر را «شهر طب» گذاشته اند .

این تعمیر در ساحه وسیعی ساخته شده ووسعت آن قابل توجه است یعنی درساحه ۱۵۰ هکتار زمین ساخته شده در عکس‌شما نمای تعمیر مرکز «اونکولوژی» را مشاهــده میکنید که بخش کوچکی ازدستگاه بحساب میرود ، تنها همین قسمت‌شامل‌دو ساختمان است .



انکشاف دانش



قبل از انقلاب‌سو سیا لستی‌درمغولستان نود فیصد اهالی آنجا بیسواد بود. مکاتـب ابتدایی آنجا درسال ۱۹۲۲ به چهل مکتب میرسید، ولـی حالا در ۵۲۰ مـکتب عالـی وفاکولته ها درس میخوانند . ممـالك سو سیالستی با مغو لستان کـمك میکنـد این کمك ها شامل آبادی مـکاتب‌وارسال معلمین وسایر کمك هـا می باشد. تنـها اتحاد شوروی پنج مرکز تعـلیمی درآنـجا اعمار کرده است که درآن‌پنجهزارنفر درس میخوانند. در عـکس شعبه تخنیکی یکی از تخنیکم ها را مشاهده میکنید.

سباوون غزنی

لوی اختر دایثار او سر ښندنی دعملی درس یادونه کوی

زموږ دولس او هیواد په اد بیاتو اوهنرو نو کی او همدا شان هم په ملیدودونو او روایا توکی اختر ته په سپیڅلی نظر کتل شوی او خورا زیات ستایل شویدی.

په تیره بیا چه لوی اختر و ی . هغه اخترچه په خپل نفس کیدایثار او گذشت، سر ښندنی او قر بانی فلسفه لری.

زموږ دولس تر منځه لوی ا ختر ډیر او چت مقام لری او له را تګ سره یی ډیر ښه هر کلی کیږ ی.او خلك داسی خوښی ورته کـوی او داسی ور ته هو سیږی چه دهغه له فلسفی سره وړ وی.

لوی اختر لکه هما غسی چه وویل شول په خپل نفس کی دایثار ا و گذشت قر بانی او سر ښندنیفلسفه لری، او زموږ خلك دخپلو مذهبیاو

دینی احسا ساتو له مخه هغه ته په غوره مقام قایل دی، اود لوی اخترپه ورځو کی هڅه کوی چه زړونه یی‌له سپیڅلو هیلو نه ډك وی، یو تر بله مینه کوی او یو بـــل ته دخو ښی، مینی او ورور ولی‌لاس ورکوی.

داختر دودونه د هیواد پـه گوټ گوټ کی بیلی بیلی بڼـی لری. او هرڅوك دخپلی‌سیمی اودخپلوخاصو رؤاياتو سره هغه نمانځنی. خـــو

کوم شی چه په لوی اختر کی د یــر عام‌دی هغه داچه هغوی ددینی‌شعایرو ترڅوری اغیزی لاندی وی. او پـــه تیره بیا حج ته دټللـــو اود خدای دکور دزیارت کو لو خبره هغو ی‌ته ډیر دزړه او احسا سا تو ر قت‌پیدا کوی اوهغوی دی‌ته متوجه کوی چه



څنگه دانسانی ښیگڼو او دنفسو نو دتزکیی لپاره خپلی هڅی منسجمی کاندی او څنگه ددغو لښنو په ورځو کی نو رو ښښی او له نو رو نه‌ښښنه وغواړی څنگه د نفس د تزکیی او پاکوالی په لاره کی ایثار او گذشت ته چمتو وی. څنگه باید د انسانی اید آلونو او آمالـو لپاره د نـــورو سره مینه و لری. او نور...

دودونه بـی شمیـره دی هغـو ی چه توان لری، قر بانی گا نی کو ی اودخپل خدای در ضا لپا ر ه هـغه جاروی او دخدای په مخلوق باندی‌یی ویشی.

داختر دخوښی او خو شالـــــی دو دونه ډیر رنگین او خورا زیا ت دی.

خلكْ لدغو دو دو نو سره دا پـه ډاگه کوی چه څنگه خپل دینـــــی شعایر په ځای‌کړی اوڅنگه د خپلو مسلمانو او و طنـوالو وررو سره په‌مینه او علاقه رو غبړ کوی.

داټولی هغه خبری دی چه د یوه ولس دژوند په هیــــنداره کښی ځلیږی. دغه هینداره ډیره ربښتینی هینداره ده.

دا هینداره درواغ نه وا یـی ، پدی هینداره کی دا ښکاری چه‌اختر له نورو سره دمینی و خت ده‌دښښنی وخت‌دی، دایثار او فدا کاری وخت دی او لدغه فرصت نه په استفا دی زموږ و طنوال هڅه کوی چه په تیره بیا دغه لوی اخترلاپسی هم په مینه تیرکړی اولا پسی هم د خپلـــو انسانی هد فو نو په لاره کی او چت گامونه واخلـی او د خـپل و لسی

ژوندانه په زمینه کی هغه ایثار او وقف ولری چه دیرسترو دخدا ی بند گانو در لو دل. هغه فدا کاری چه پیغمبرا نو دبشر یت اصلا حاود خدای درضا په خاطر و کړی. ا و زمونږ وطن چـه او س دبـــنیا دی تحولاتو په در شـل کـــی دی اود جمهوری رژیم تر بیرغ لاندی دخپل نوی‌ژوند خواته خوځیږی، پکار ده چه دغسی فدا کاری او ایثارله‌ځا نه وښیی .

مــردی در توفــان

نوشته: برگی وورونین . ترجمه: رهپو.

درمورد نویسنده :
کلمات زیر که در داستان کوتاه «مردی در توفان» آمده است تصویر نسبتاً تمام نمایی از نویسنده آن می دهد:
«قلب انسان به آرامش می تپد هنگامیکه دارنده آن در حال نبرد ومبارزه باشد.»

وورونین در بسیاری شیوه های ادبی می نویسد ولی نوشته های اوهمیشه رنگ نثر آهنگ دار راحفظ می نماید.

قبل از نوشتن اولین اثرش بنام « ملاقات » در سال ۱۹۴۷ وورونین شهر زادگاهش لیوبین را ترک نمود و نخست با پدرش و سپس تنها تمام سر زمین شوروی را زیرپا گذارد.

او از پیش ها آموخته بود کــه چگونه از داستان های کوتاه مشکلات عدیده ای زنجیروارازرویا هایش وازهمه مهمتر برای ابراز دیده هایش، مقرراتش و فلسفه اش کار بگیرد.. او وقایع نگار زمان ماست. مشکلات عدیده ای زنجیر وار از یك داستان به داستان دیگرش در برابر خواننده ردیف میگردد .

داستانهایش اکثر دارای تم عشق شکست نا پذیر اند.

اوهنگامیکه از طبیعت از جنگل هایش، دریا های مــواج و کف آلودش واز دریاچه های آرامش حرف می زند مانند نقاش چیره دست نوشته اش رنگ تابلو را می‌گیرد. در داستان «خدا حافظ جنگل»همین شیوه بروشنی دیده می‌شود .

ولی این کار بسادگی در نوشته هایش جلو گیری نمی نماید در لحظاتی می رسد که انسان را در نبرد گاه مبارزه با طبیعت قرار می دهد و بران چیره می گردد. در داستان «مردی در توفان» این کاررا با شایستگی انجام میدهد.

— اگر بجای تو می بودم بیرون نمی رفتم... توفان نزدیک است. در لحن آرام و گیرای زن آهنــگ خطر دیده می شد. هوا تمام روز به صورت غیر منتظره گرم بود . ناراحتی گرمای آن حتی در ساعات شام احساس می شد.

— نی، توفان نخواهد آمد.

مردمی دانست که زن همیشه برایش نگران است و حتی‌میخواهد ازهوای بدحفظش کند. زن خوشحال می شد اگر او را در چار دیوارخانه باخود نگه دارد. زن بــه شــدت دوستش داشت. ولی در عشــق انگیزه های است که انسان را از مسیر زندگی اش دور نگه می‌دارد... مرد به آسمـــان نــگاه کرد. در دور دست ها ابر سیاه و تیره روی‌جنگل بدون کوچکترین حرکت مانــند اینکه بخواب رفته باشد آویزان بود.

— اگر من بــو دم نمی رفتم... توفان می آید.

زن با نگاه های التماس آمیزبه او نگریست. خاموشی سایـــه افکند. این خاموشی حتی صداهای پرندگان، سگ ها و مرغابی هارا در خود بــلـعید. درخت ها نیــز خاموش بودند وعلف ها.

— لطفا ...

مردمی دانست که واقعا توفان خواهد آمد. در حوادث مشابهــه ممکن او بیرون نمی رفت. ولی او بسیار در برابر نگرانی و تشویش دوست داشتنی زن، ضعیف بود.

— نی، توفان نخواهد شد.

مرد با گام های بلند و مصمــم از خانه بر آمد از شیب تند پایین شد و خــود را بــه‌زورق رسا ند. زورق به تنه درخت کهن سالی‌که ریشه هایش را رفت و آمدموج‌ها در هم کوبیده بود، بسته وبه‌آرامی تکان می خورد. او چرخك و سرب های ریسمان ماهی گیری را بدرون قایق گذاردکلاهش را بروی چوکی چوبی قایق انداختــه و آن را از ساحل بدور راند.

دریاچه ساکت و آرام بــود آب آنقدر غلیظ معلوم می شد که‌انسان فکر می کرد تیــل است. غــروب اشعه سرخرنــگش را بر سطح آب انداخته و موج های کوچك مـــی درخشید.

انسان می توانست هر قدر که دلش بخواهد قایق را بدور براند . از دور دســت ها بانــگ خــروس شنیده می شد.

پاروی قایق رانی‌اش به آهستگی حرکت نموده و قایق را لحظه بـــه لحظه از ساحل و خانــه اش دور می‌نمود. درخت ها که لحظه قبــل به روشنی دیده می شد به فیتـــه پربرو سبز تبدیل گردید. فقط تك درخت کــهنسال و بــا آن تنــه و به تاری مــی ماندست شاخــه های پوچ و برهنه اش بــه تـــاری معلوم می شد. شاخــه های آن

چنـــان دراز شــده بــود کــه اورا دوباره بطرف ساحل فرامـــی خواند.

جزیره که توسط شال سبز رنگ نی در حلقه گرفته شده بود، غرق در سکوت و آرامشی گردیده بود. حتی گل های نی نمی جنبید و آب در وسط دریاچه غلیظ تر مـــعلوم می شد. چرا؟ او به ابری که درحال انکشاف وامتداد بود نگریست . لحظه به لحظه بزرگتر شده و چنان به‌نظر می آمد که نزدیکتر میشود. ولی هنوزخیلی‌دوربود. تورماهیگیری بالنگر به آرامی وبدون صــدا در ژرفنای دریاچه غرق گردیـد. ریسمان تور به آرامی از درون آب تکان می خورد. سرب تور ماهیگیری مدت ها قبل پایین رفتــه بــود. ریسمان بالاخره ســســت شــد و

ماهیگیری بار دیگر آن را کشید تا اطمینان بیشتر یابد بعد او سگرتی روشن کــرد. حالا مــی توانست بنشیند و تا هنگامیکه ماهی بتور می‌افتد دود نماید . در گذشته او از این محل ماهی های بزرگ گرفته‌بود. کی‌میداند ممکن‌است‌این‌بار نیز بخت بااو یاری نماید .

هوا آنقدر آرام بــود که دود سگرتش بدور نمی رفت. ولــی باآنهم باخود اندیشید که توفان خواهد شد ولی خود را تسلی داد که از اینطرف ها نخواهد گذشت او از این نتیجه بخاطری رسید کــه ابر انکشاف یافته به آرامی آماس نموده و آسمان طــرف شــرقش پوشانیده واز آن گاه گاهی روشنی برق می جهید. او اندیشید کــه بدنبال این برفك ها رعد و بــاران تند خواهد بود. تنها چیزی کـــه می توانست انجام بدهد آن بودکه به طرف مقابلش باید نرود.

قایق آرام روی دریاچه ایستاده بود. هنوز ازماهی ها خبری نبود. ممکن آنها از ترس توفان جای آرام یــافتند . معمــولا در این گــونه مواقع ماهی لقه و خاردار به طرف طعمه بلند می شود. ولی اکنون از آنها خبری نبود. اشعه غروب به سرعت غیب شد مثل اینکه کدام دیو ساحل ایستاده شده باشد.

ناگهان همــه چیز در تــار یــکی و سکوت آزار دهنده غرق شد و حتی نسیم سرد بعد از نشست آفتاب نمی وزید.

بطرف راستش نور خیره کننده برقك جهید. او تا پانــزده حساب نمود قبل از اینکه صدای غرش‌رعد شنیده شود. مرد خاموش بود . ولی در همان لحظه ناگهان برقی دربالای سرش جهید و آسمان را بدو حصه جدا نمود. به بالا نــگاه کرد و دید که ابر سیاه وو حشت آوری درآنجا آویزان است. بعدبرق دیگری تند تر از آن جهید ممکن یك دقیقه نگذشته بودکه ابر سیاه همه

جابال گسترد و برق از افق تا افق می جهید. رعد با غضب می غر ید وبالای سر ش بـه جهـنمی از روشنا یی ها تبد یل شده بود ولی روی در یاچه هم چنان رام بود.

مرد فکر کرد که اگر تنها با ران ببارد وضع بد خوا هد شد. بعد او دیدکه ستون از چیزی کـه روشن ودراز بود روی‌آب بطرفش می‌آمد. او حتی قد ر ت آن را نیا فت کـه شکل آنرا تشخیص بدهدکه دیگری نزدیکتر به او ظا هر شد و بعـد سومی بی‌ن‌هر دو. این ستون‌برسطح آب فرو می آمد ند و پا یه ای ازدود را به ار تفاع دو ر تر بالا می نمود چیست؟ مرد شگفت زده شد. وبعد چیز نرم و پر قوت به پشتش خورد. این ضربه به قایق نیز وا رد شده و کنار های آن تقریبـا به آب غر ق گردیده واز جزیره دور شد. زورق از کنترول مرد خارج شد. و بعـد ستون رو شن و ما یل را دید کـه نزدیکش قرار دارد. سیل بو د . و بعد همه چـیز در آشوب و گنسی غرق شد.

هیچگاه در عمر ش با چنین‌حالتی موا جهه نشده بود. نبرد سهمگیـن ووحشت زا بین با ر ند گی زیا د آب در یاچه. و بالاخره هر دو بهم پیوست ! بازوی دراز باران، همـه چیز، در یا چه آب، مرد و قا یقش را در آغو ش گر فت. و ا کـنو ن بر سراسر دریاچه حباب می‌رقصید با ران دریا چه را ازهمه چیز جد ا نموده و آسمان تو فان براه انداخته بود.

اوه! مرد، با خو شی فکر کـرد . برق نزدیکش می افتاد . او حتـی صدای فیش فیش آن را که بر آ ب کف آلود می خورد، می شنیدهنگام رو شنی برق او می دید که دیوا ر سفید دود آب تـا دو متر بالا شده و لحظهٔ بعد فرو می غلطید.

قایق هنوز حر کت می کرد. لنگر چه شد؟ با بهت فکر کرد. و بعداو فهمید که او از جا یش به شـد ت رانده شده است. کلمات ز شتش که «من نمی نرفتم» در گو شش آ نرا نگه می کرد. با آنهم قایق حر کت می نمود. او دا نست که اگر د ست روی دست بنشیند و بزو دی د ر مصیبت جبران نا شد نی گر فتا ر خواهد شد. چا قـو یش را کشید

با سر عت با ور نکر دنی ر یسمان لنگر را برید. قایق شروع به با لا وپایین شدن نـمود . حـالا نوبت پاروها بود! و توفان بـه او رحـم نخوا هد کرد. سعی می کرد به‌عقب برگردد. هنوز بـرق با در خشش می‌جهد و تو فان نعره می کشید و با ران همه جا را بیر حما نه‌به‌شلاق می بست. ولی او نتر سید. زیر ا لحظه خطر واقعی گذ شته بود، و اکنون حتی اگر بد بختی و مصیبت در برابرش قد بر می افـراشت ، زیرا او بطرف ساحل می را ند و قلبش به آرامی می تپید مثل ا ینکه صا حبش در حال نبرد است .

او با آرامش فکر کرد نبا یدنبرد را از دست داد. یك مرد نبا یـد بتر سد حتی از طبیعت و انسان .

باد در جزیره بسیار شد یدنبود. ممکن تو فان گذشته با شد.

فکر کرد با ید تور را بالا نمـود و این حرکت را انجا م داد . بعـد بطرف خانه پارو زد. اکنون او به آرامی می توا نست پا رو بز ند . ولی در درو نش نیـروی شـگفت انگیزی که تا کنون برایش سا بقه نداشت احساس نمود. او تو فان را بابهت خوشی آور نگاه می‌کـرد .

شب شده بود. و لی افـق دو ر دست هر لحظه رنگی بخود میگرفت گاهی آبی رو شن، زما نـی سبز، وقتی سفـید و در پـر تو برقـك رو شن می شد خا نه ها را مثـل اینکه از سرب سا ختـه با شند، دید کلکین ها سیاه معلوم می شد مگر یکی از آنها از یك پنجره‌پایین خانه، رو شنی زرد ر نگی به بیرون می زد، این رو شنی بر ا یش آرامش و سرور می بخشید.

مرد هم چنا نکه به کلکین مـی نگر یست با خود فکر کرد کا شکی به گفته زن گو ش می داد. آب در ساحـل بـالا آمـده بود، در خـت کهنسال خم شده و سینه اش در برابر باد سپر ساخته بود. موج ها کف آلود به ساحل می خورد، بلند می شد و تنه در خت را بـعـد از شستشو برمی گشت. درخت چنان شاخه هایش را از هم بازنموده بود ما نند اینکه مانع ر سیدن آب‌دریاچه به ساحل شود.

تور ما هیگیری را جمع نـمود، پارو ها را به شا نه گر فت، بـه در یا چه نگاه کرد هیچ چیز د یده نمی‌شد. فقط دیوار تاریکی دوبـاره برقی جهید وهمه چیز را رنگ لیمو می داد.. در یا چه ، جزا یر و امواج کف آلود از ساحل آب در یا چـه وحشت انگیز معلوم می شد.

زنش منتظرش بود. برای‌دیدارش بیرون شد. چراغ بد ستتش بو د . مرد، در برابر ش در حا لیکه سرو پایش تـر بـود و مـو هایش روی پیشانی اش افتاده وهر رخش با زو های مر دانه اش را نشان می دا د، ایستاده شد.

صدای زن در حا لیکه پر ازخوشی و بخشش بود شنیده شد:

«خدای من! من گفتم که تو فا ن می شود.»

مرد کـلاه سر ش را کشید و اورا تکان داد:

«بلی، تو را ست گفتی».

زن در حا لیکه کـلاه سر ش را برمی داشت گفت:

«ولی تو به گفته ام باورنکر دی. نمی دانی که من بهتر ین چیز ها را برای تو میخوا هم.»

مرد، حتی نمی خوا ست د لا یلی بیاورد. چرا در مورد مطلبی وگفتگو کنندکه برایش روشن‌بود بیرون،در تاریکی وحشتناك، برق همچنان می جهید، رعد می‌غریدوباران آهنگ‌یك نواخت بر با لای بام چو بی شا ن می‌نواخت و در هر نگاه زن می‌لرزید وبا تر س به شو هر ش نگاه مـی کرد.



دځوانانو ژوندون

قسمت اول

مواظبت های شخصی

اولین شر ط تسلط یافتن بر نفس خویش آرا مش است .

اگر ناراحتی و اغتشاشی در خـود حس میکنید عضلات را سست کنید وآنچه راکه در هنگام تند ر ستی کامل‌دروجود خود حس میکر د یـد درروح خو دتصور کنید همیشه با وضع آرا می بیاند یشیدو پیوسته بخود تکرار کنید که برای تو لیـد مجدد تندرستی چندان تا خیر ی نکرده اید تا مدت ۱۲ دقیقه با یـد سعی کنید که تـکـان و حرکتـی ندهید بی حرکتی دارای نتا یـج سودمندی است وبا عث سستی و بی‌حرکتی روح میگر دد.

همین که توانستید خود را تـا مدت یك‌ربع سا عت بیحر کـــت نگاهدا رید دیگر میل بحر کت د ر خودحس نمیکنیدو تجسم صحت‌درد راکم‌کم تخفیف مید هد و حا لـت تحریك آمیز شما را آرام میکند .

اگر اطلاعات فیز یو لو ژ یك را برای تصور آنچه که در اعضای‌بدن اتفاق می افتد ندارید اقلابهبودی وصحت کمتری بیاند یشید و جمله (من‌نمیخوا هم در بهبو دیم تا خیر شود) رانه فقط شفاها بگویید و یـا درروح خود فکر کنید بلکه باید هر چه‌میل دارید درو جود شما ایجـاد شود تصور کنید یعنی تخفیف درد سستی دلپذیر خواب‌کامل وغیره... ولی در همین هنگام هجوم‌خیالا ت مخالف که مربوط بهمان دردی است

بقیه درصفحه۵۸



درد دل جوانان

متصدی محترم درد دلها!

جوانی هستم۱۸ساله ودر صنف ۱۱یکی ازلیسه هادرس میخوانم.

دراین روز ها که مکا تب تعطیل است خواستم داستانی از زندگی مردم خود ر ا بنوسیم بعد از فکر زیاد سوژه جا لبی پیدا کردم‌وشروع به نو شتن داستان نمـــو دم بالاخره داستان تمام شد دو باره خوا ند م ازش‌خیلی خوشم آمد واقعا دا ستانی‌جالب شده‌بود.

داستان راپاك نو یس کردم و خواستم که‌جهت نشر بیکی از جراید ومجلات‌بسپارم ولی وقتیکه نوشته خودرا به شخص‌مسئول یکی ازجراید که‌نام آنرا نمی خوا هم‌ببر م تسلیم‌کردم وگفتم: که میخوا هم ا یـــن داستان من‌در جریده شما نشر شو د . شخص مسؤ ل ابتدا سر تاپای مراورنـداز کردبعدنو شته مراگر فتو شرو ع‌بخوا ند ن نمودبعد ازچند لحظه بدون آنکه آنرا تا بـه آخربخوا ند نوشته را دوباره برایم داد وگفت ببخشید که‌قابل نشر نیست .

ازآنجا برآمدم وا رد مو سسه دیگرشدم بازهم‌آن‌جواب قبلی برایم داده شد.خلاصه بچند مـوسسه نشراتی رفتم ولی جـواب همان‌بودکه درگذ شته برایم داده بو دند. ازین‌وضع برایم یکنوع دلسر دی‌ومایوسی پیداشد میخواهم که مرا رهنما یی نموده‌و لطف کرده این‌نامه رابدون کم و کا ست آن‌نشر کنیدو خیلی ممنون میشو م .

(محمدعارف)

بشاغلی‌محمدعارف نظر به خوا هش‌شما این‌نامه رابدون کم وکاست نشر نمودیم. ولی برادر عزیز شما نباید د لسر د و مایوس شو ید شما هنوز جوا ن هستیـد ومیتوانید که‌با مطالعه بیشتر وگذ شـت زمان‌نوشته‌های‌خوبی از شما درجرایدومجلات بچاپ رسد وامید واریم که آنروز ها د یر نباشد وبزودی داستان های جالب شما راباسوژه‌های جالب‌آن در جراید و مجلات‌کشور ببینیم وبخو انیم به امید مو فقیت شما.

نامه‌های رسیده

بشاغلی امین الله مفکر آمردیوان جرایم ترافیك استیناف عالی مرکزی !

مضمو ن شما تحت عنوا ن جـوانـان‌در برابر مسئولیت های اجتماعی به اداره مجله رسید این هم قسمتی از مضمون شما :

جوان در قبال جامعه خـود مکلـفیت های‌دارد که باید منحیث وظیفه با در نظر داشت ارزش های اخلاقی و قانونی آنطوریکه شایسته‌است انجامش دهد . جوان وا قعی با قطع نظر از تقلید های بیجا ووقف وقت گران بهایش به‌این‌وآن که نه سودی بخود وجامعه اش میرساند بایك احساس پاك و نجیبانه و قضاوت های عادلانه و بجـــاه بیشتر از پیش سعی بورزد تا وظایفی را که‌وظیفتاً وایمانا عهده‌دار است بوجه احسن وشایسته بر آورده سازد.

* * *

بشاغلی امیر محمد از ولایت فراه !

نامه شما به اداره مجله رسید ازهمکاری تان‌تشکر اما برادر عزیز نامه شما آنقـدر طولانی بود که نمیشددر دوستون نامه‌هاآنرا گنجانـید واگـر قسمتی، از مضمون شمارا نشر میکردیم مفهوم نامه شما را از بیـــن میرفت. امید واریم که نامه های کو تـــاه تری به‌مابفر ستید به امید مو فقیت شما.

پیغله عابده !

نامه شما به اداره رسید از همکا ر یتان تشـکـر.

* * *

بشاغلی م، ا،پ از میرو یس میدا ن!

نامه شما که‌به متصد ی (مرد ا مروز) نوشته بودید بدستمان رسید.

ولی برادر عزیز از مدتی است که‌صفحه مرد امروز در مجله چاپ نمیشو د وا گـر خواسته باشید با مجله تان همکا ری‌نمایید به‌صفحا ت اختصا صی دیگری مـجله‌نامـه فرستاده مارا ممنون سازید.

* * *

میر من نجیبه از میکرویا ن!

مضمون انتخابی شما به اداره مجله رسید واقعا موضوع جالبی را انتخاب نموده بودید ولی‌نه برای مجله مابهتر است‌که چنیـــن مضامین رابه مجله میر من بفرستیددرانتظار همکاری های‌بیشتر شما .

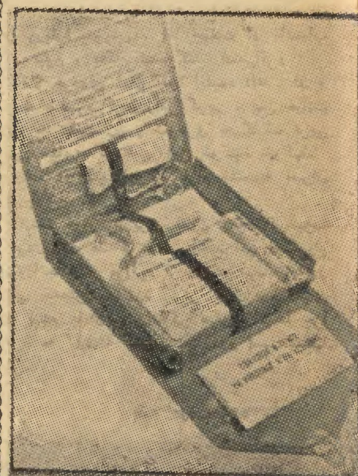
* * *

پیغله نفیسه از کار ته ۳ !

وجیز های انتخابی شما به اداره مجلـه رسید از همکاریتان تشکر مو قعیکه بـدان احتیاج داشتیم نشر میشو د مطمین با شید درانتظار همکار های بیشتر شما.



کمک های اولیه در مواقع عاجل



یك مو سسه ادویه سا ز ی د ر فرانسه بیك اقدام خیلی جا لب و مؤثر دست زده است بدین معنی که تما م صاحبان موترها بایدیك بکس کوچك از کمك های او لیه را که در مواقع استراری ووا قعات غـیر مترقبه از قبـیل اکسیدنت ، ضعف های ناگهانی، خو نریزی دماغ‌وغیره که‌قابل پیش بینی نمی با شدداشته با شند. این بکس کو چك‌که حا وی بنداژ، پنس، پلا ستر اه و یهٔ ضد میکروب و ضد خو نریزی و غیره‌که در مواقع ضروری بکار میرود حتما در موتر مو جود با شد. این بکس که خیلی کو چك میبا شد صرف‌نظر از فواید آن دا رای حجم ووزن کـم بوده و هر کس میتوا ند آنرا غیر از موتر در منزل نیز دا شته باشد.

جوا نان ما مخصو صا آنا نیکـه مو تر دا رند میتوا نند این وسا یل ضروری را دریك بکس کو چك‌تهیه نموده وهمه وقت حا ضر و آما ده با شد . زیرا این و سایل که بنظر خیلی ساده می آید نـتایج مفـید و موثری‌را دارا می‌باشد .

سرگرمی های جوانان در اوروپا

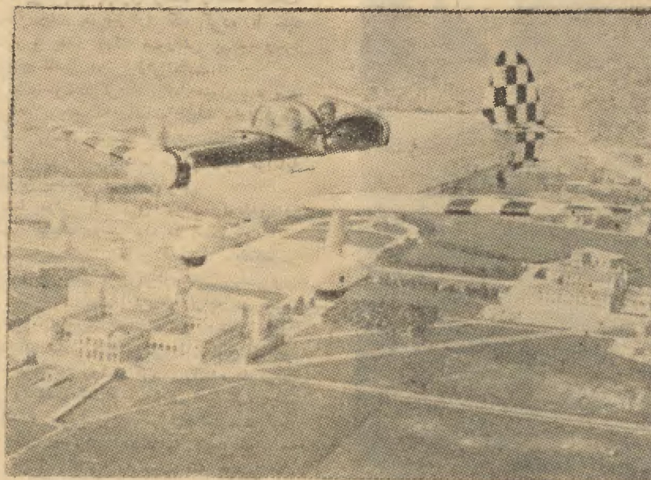
گذشته ازتما م سرگـر مـی‌ها و بازیهای جوانان که‌در ارو پامتداول است در فرانسه برای او لین بار یك‌کلپ فرانسوی سرگرمی تاز ه برای جوانان در نظر گرفته است . و آن اینکه بعضی از جـوانان کـه علاقمند به‌پرواز و مخصو صا بـه پرواز های اکرو باتیك هستند این کلپ طیاره های کوچك یك‌ما شینه رادر اختیار شان گذاشته‌ود راخیر برای نفراول که توا نسته مسا بقه راببرد جایزهٔ نیز می دهد.

این مسابقات در آسما ن فرانسه بین یك عده جوانان‌داوطلب صورت میگرد .

طیاره های که دراین مسا بقا ت ازآن استفاده میشود دا را ی‌قو ۀ (۱۸۰) اسپ بوده گنجا یشس یك‌یا دونفر را دارد . ودرپایان مسابقـه از طرف کلپ به قـهرمـان پـرواز اکرو باتیك ،جایزهٔ معادل صد هزار افغانی داده میشود .

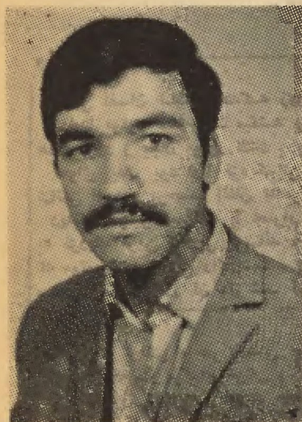
البته ناگفته نباید گذ اشت کـه کلپ مذبور باترتیب دادن چنیـن مسابقات مقادیر زیادپو ل ا زکرایه دادن طیاره های سپور تی که‌بـه منظور تفر یح وگرد شس برا ی‌یك یادو ساعت پرواز تعـین شـد ه فایده می‌برد .

در عکس دو جوان داو طلب را می بینید که‌با طیـاره درآسما ن پاریس به‌نما یشس‌جالب اکروباتیك می پردازند .

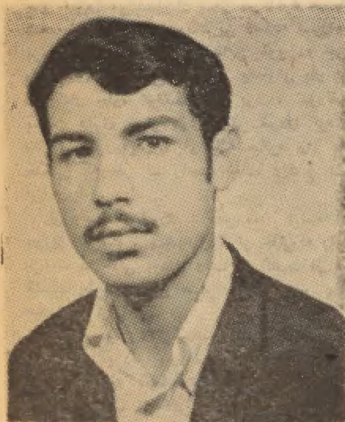


طیاره‌یك ماشینه‌بادوسرنشین آن که در مسابقات اکـروبـاتیـك شـرکت دارند .

شاگردان ممتاز



اسم :عبدالباقی
صنف :یازدهم (ب)لیسه حبیبیه
درجه : اول نمبر .
سن :۱۹ساله.
علاقمند :به‌ورزش
آرزو :میخواهم در آیند ه‌دا کتر طب شوم



اسم :غلام عباس نگهت
صنف :یازدهم (ت) لیسه حبیبیه
درجه :اول نمبر .
سن: ۱۹ ساله
علاقمند: به مطالعه .
آرزو: میخواهم درآیـند ه یـك بیالوژیسبت شو م .



از: لاك

مترجم : نیرومند

رانندهٔ مخوف

وقتی انسان تلاش کندکه زودتر بمنزل‌برسد ، بروز چنین اتفاقی متصور است . دفعتاً موتور صدا پیدا میکند واز رفتار‌باز میماند . در چنین حال ناچار باید آستین همت برزد و بجان موتور افتاد . برای‌انجنیر‌تیوولف عین اتفاق روی داد .

هوای بدی بود وتا نزدیکترین آبادانی‌فاصله بقدر کافی زیاد بود . اما تیوو لف شانس آورد و برحسب اتفاق یك‌موتر باربری‌درآن محل پیدا شد. وقتی راننده موترلاری دیدکه انجنیر تیوولف با اصرار و ابرام‌تقاضای کمك رادارد ، حاضر شد اورا باخود به نزدیك ترین آبادانی برساند . یانمیدانم اصلا بد چانسی نصیب انجنیر تیوولف‌شد که موتور بنای پخ‌پخ راگذاشت . ولی‌بهر‌حال‌آواز «سرفه موتور» برای تیوو لف یگانه صدای وحشتناك در آن دل شب نبود .،،

شبی بود توفانی ، در روشنی چراغ‌های موتر مبدید که باد برگهای خزانی و شاخه‌های شکسته را بروی جاده می لولاند . حتی‌شدت باد بحدی بودکه موتر کوچك اورا هم تکان میداد .

انجنیر تیوولف که‌تازه از بسته کاری‌یك ماشین فارغ شده بود ، عجله داشت زودتر به منزل برسد . از همین سبب جاده فرعی را انتخاب کردکه اورا از راه‌کوتاهتر به‌مقصد برساند . ولف دفعتاً وحشت کرد واز پخ‌پخ بدون دلیل موتر به‌هراس افتاد .

بلی حالا متوجه شده بود که موتر بچه‌دلیل «سرفه» میکند . ولف بیاد آورد که‌میبایست تیل میگرفت . اکنون که موتر آخرین قطره های تیل‌را می‌بلعید او سعی می نمود هر طور شده خودش رابه نزدیکترین دهکده سرراهش برساند . او در سمت مقابل خود دو چراغ را دید . دو چراغ سرخ . یك‌موتر بار بری در کنار جاده توقف کرده بود ، تیوولف‌تا بیست متری موتر لاری موتر خودرا برساند واز آن فرودآید ، باد ناله میکرد واز عقب جنگلی که طرف راست جاده واقع بود می وزید .

تیوولف صدا زد : «هی.،،،، !.،،» اما جوابی نگرفت . پیشروی موتر جائی‌که راننده می‌نشست خالی بود . ولف بر گشت از میان ظلمت بطرف جنگل خیره شد و دو باره صدا زد :

راننده موتر لاری‌کجابود ؟ قاعدتاً می‌بایست دونفر می بودند . ولف ناراحت شد . آیا حادثه یی در آنجا رخداده بود ؟ در همین لحظه که ولف در فکر بود ، از سمت جنگل صدای خش خش را شنید .ولف آوازکشیده شدن کفش هارا به روی زمین شنید . یك مرد ازان طرف می آمد . اویك‌کرتی دبل‌و سنگین چرمی به تن داشت و کلاه کاسکتی به‌سر گذاشته بود . در حدود ۳۵ سال داشت .

وقتی آن مردولف رادید با چشمهای‌ازحدقه برآمده به طرف ولف خیره شده پرسید : «شما چه‌کار دارید ؟»

لحن صدایش جدی بگوش ولف خورد . تیوولف جواب داد «من کمك شمارامی‌خواهم کار احمقانه یی کرده ام وتیل نگرفته ام. تااینجا آخرین قطرهٔ تیل هم تمام‌شد .

راننده جواب داد :«من درموتر خود تیل دیزل می سوزانم و متاسفانه نمی توانم‌کمکی به‌شما بکنم .» این را گفته سوار موترش شد .

ولف پرسید :«شاید بتوانید موتر مراتابه نزدیك ترین پمپ تیل یا نزدیکترین محل‌که سر راه ما می‌آید کش کنید . یاخودم راسوار موترکرده تادهکده ایکه سر راه ماماست‌ببرید. لااقل می توانم از آنجا یك پیپ‌تیل‌بخرم!»

دریور جواب رد داد :« نه. نمیتوانم موتر شماکش کنم وهم شمارا باخود نمی برم .من باید زودتر حرکت کنم .»

ولف دچار حیرت شده بود . اما راننده دفعتاً بر گشته ، مجدداً نگاهی تعجب انگیز ونسبتاً طولانی بصورت ولف افکنده آهسته گفت:

– «شاید بتوانم شمارا یك‌مقدار راه باخود ببرم . زود بالا شوید !»

ولف بی خیال پهلوی دست راننده نشست وازگوشهٔ چشم دریور را نگاه کرده با خود اندیشید ، چقدر رنگ صورتش پریده وچرا دستهایش تااین حد لرزش دارد ؟

بهرحال حرکت کردند ، اما هنوز چند صد متر نرفته بودند که راننده دریك جادهٔ فرعی به سمت راست پیچید ووارد جنگلی شد.

ولف دادزد : هی! شما می‌خواستید مراتابه نزدیکترین دهکده برسانید ؟»

رانندهٔ موتر بار بری جواب کوتاهی‌داد: «یك‌شهر کوچك درسر راه ما است .»

ولف حرف اورا تکرار کرد : «یك‌شهر کوچك ؟» هر قدر فکر کرد ، چنین شهری‌را به‌یاد نیاورد . نقشهٔ کوچکی راکه در جیب داشت بیرون آورده خواست در روشنی چراغ سرتخته آر میجر های موتر به‌آن نظر اندازد. همینکه چراغ را روشن کرد ، راننده به‌سرعت خودش را عقب کشید ، رویشرا به سمت‌دگر برگرداند و چراغ را به سرعت خا موش‌کرده فریاد زد : «ضرور نیست به نقشه مراجعه کنی . من این ناحیه را خوب بلد هستم .»

ولف درپهلوی راننده حیرت زده باقی‌ماند و آنها به پیش رفتن در راه مار پیچ داخل جنگل ادامه دادند .

این شخص راچه شده ؟ در فاصلهٔ کوتاهی که ولف چراغ سر دستگاه آرمیچر های موتر را روشن کرد . توانست دستهای آن مرد را ببیند . دستهای کوچك ، سفید و نرم که‌به دستهای یك رانندهٔ‌موتر لاری‌که مامورمسافرت های طولانی باشد ، هیچ شباهد نداشت.واما آن‌لکه های روی کرتی اش چه بود ؟ حتی‌چند لکه بروی پتلونش وجود داشت . لکه‌های سرخرنگ . آیا لکه های رنگ بود ؟ امالکه‌ها چسپناك بود ، مثل لکه های خون تازه،قلب ولف در هم فشرد و ترس درآن رخنه‌کرد .

آندو اکنون از جنگل بیرون رفته بودند. از مقابل‌ایشا ن روشنی چراغها بصورت‌پراگنده پیدا شد . یك دهکدهٔ کوچك بود .

ولف از راننده خواست : « همینجا صبر کنید . من پیاده میشوم .»

اما راننده کمترین توجهی به تقاضای ولف نکرد وباسرعت سرسام آوری از وسط دهکده رد شد .

ولف دادزد :«گفتم صبر کنید . شمادیوانه هستید ؟»

راننده بی محابا دچار ترس ووحشت شده رویشرا بطرف ولف بر گرداند ودر حالیکه آثار خشم فراوان د ر قیافه اش پیدا بود گفت:« دیوانه ؟ اگر یك دفعه دیگر این‌کلمه رابزبان آوردید .،،»

تفنگچهٔ کوچکی را از جیب بیرون آورده پهلوی ولف را هدف گیری کرد وبه سخنانش ادامه داد :

اگر یك دفعهٔ دیگر بگویید دیوانه شمارا میکشم .»

ولف به زحمت نفس کشیده اظهار داشت: «شما به یقین یك‌نفر را کشته اید . چطور حقیقت ندارد ؟»

راننده پاسخ داد : « دونفررا» تفنگچه را در دست راست خود که به روی اشترنگ موتر گذاشته بود گرفته ، بحرفش ادامه داد: «هردوی شانرا کشتم . باهمین اسلحه‌که می بینی !»

وآنگاه تفنگچه رامجدداً بطرف‌ولف برگردانده گفت :«مجبور بودم» او شروع کرد به حرف زدن دربارهٔ خودش . اما جملات او مانندآب روان نبود ، بلکه کنده کنده ادامی‌کرد :

«حالا هردوی شان آنجا افتیده اند . او و «گردا» همسرم گردا رامی گویم . بمن خیانت کرد. به امانت زن و شوهری به کثیف ترین وجهی خیانت کردند . این خوکها، خوکها.

ولف در سیت موتر نارام نشسته حیران بود چه‌کند .

رانندهٔ موتر باربری بدون وقفه گپ‌میزد: «ماهردو زود همدگر را شناختیم من و گردا. او درآنجا کار می‌کرد . دریك مهمانخانه،در زمانی که‌هنوز رانندهٔ موتر برای مسافتهای دور بودم با«اوتو» زنده‌گی میکردم ، ما جرا مربوط به گذشته های نسبتاً دور است.مدتها پیش.»

بقیه درصفحهٔ۵۲



مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌رااز‌کف‌داد. الك معاون کمیسر پولیس‌به‌تشویق دیك گاردونر به تعقیب مایتلندپیرکه‌مردمرموزی‌استمیپرازد. رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می‌خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار ملی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

در همان‌شب وقتی‌برای میلز آزادی‌اش ورفتن به کانادا تضمین گردید ، تصمیم گرفت یك مقدارمعلومات موثق را دراختیار پولیس بگذارد زیرا او زیاد تر از آنچه توقع می رفت معلومات داشت و اعتراف کرده بود .

میلز روی یك ورق نوشته بود من می توانم یك نشانی برای تان بدهم که‌بتواند شما را تا به پیشس مبر ۷ برساند و اورا در چنگ پولیس بیندازد . نمبر ۷ !)

الك نفس عمیق گرفت . نمبر ۷ نقطهٔ اتکا بشمار می رفت که اگر ناخنی به آن بند میشد ، گره از مشکل میکشود الك دستها را از خوشحالی بهم‌سایید ،زیرا حال‌وقت آن رسیده بود که به اسرار بقه دست یابند . شاید همین اطلاعات موجب شود که قرار داد را هم پیدا کنند . حین اندیشه به اسناد گم شده ، الك

آهی کشید . دو وزیر ، یك دیار تمثت بزرگ دولتی و یکتعداد معاونین سکر تر ها وقت رسمی کار او را با دادن اطلاعات و گزارشات مختلف به دفتر پولیس می گرفتند که همراشن در اطراف سند سرقت شده از سیف منزل لارد فرملی می چرخید.

الك گفت : (اینها از پولیس معجزه می خواهند ! و من باور نمی کنم امروزکسی قادر به معجزه باشد .)

او به طرف کو تبند رفته میخواهد ، قوتی سکرتش را از جیب بالا پوش بر دارد وبابراوشن یك سگرت به آرا مش اعصابش بپردازد در داخل جیب دستش به یك روی ضخیم کاغذ افتاد .

الك بستهٔ کاغذ را از جیب بیرون آورده به روی میزانداخت. روی‌کاغذ باز شد و چشمش به نخستین‌کلمات ورق اول آن افتاد که نو شته شده بود: «بنام امپرا تور...» الك از خوشحالی زیاد میخواست فریاد بزند. اما صدایش نبر آمد. اوباعجله بسیار ورق را از روی میز برداشته به دستهای لرزان پشت آنرا بر گرداند. آری همین اوراق قرار داد مفقود شده از نزد لارد فارملی وزیر امور خارجه بود.

الك آن سند قیمتی را در دست نگاه داشته سعی نمود، و قایع شب گذشته را بخاطر آورد. اوچه وقت بالا پوش را از تن خود کشیده بود؟ آخرین باری که دست در جیب کرد چه‌وقت بوده است؟ او در رخت کن کلوپ هیرون بالا پوش خود را کشیده به پیشخد مت مؤظف‌سپرد. ولی درست بیاد ندا شت که به‌جیب بغل بالا پو ش دست زده بود یاخیر؟

بهرحال یك چیز مسلم بود و آن اینکه‌درکلوپ هیرون‌اتفاق‌افتاده بود! غالباً یکی از پیشخدمت های مربوط به‌تشکیلات بقه ها بوده است.

الك به چوکی نشسته به تفکر پرداخت: خدا یا! نمی‌فهمم این قرار داد چطور و ازطرف چه کسی درجیب بالاپوش من گذا شته شده است.

درهمین لحظه زنگ در واژه به صدا درآمد و معا ونش با لدروارد شد.

الك از او پر سید: «بالدر! شما می‌توانید بخا طر بیاورید که و قتی دیروز از اتاق شما گذشتم، بالاپوش به تنم بود یا به روی دست خود انداخته بودم؟

بالدر بدون کمترین اند یشه پاسخ داد: «من اصلا تو جه‌نکرده‌ام.» بالدر میدانست که وقتی نتوا ند باالك دریك مو ضوع کمك شود، بهتر است با گفتن یك «نی» جا ن خود را خلاص کند. الك هم را ضی بود.

الك گفت: بسیار عجیب است.

بالدر پرسید : «آقای انسپکتر ! مگر اتفاقی روی داده است ؟»

«نی، نی شما متوجه نشد ید که چه پیش آمدی در انتظار میلز بود؟ نباید هیچکسی با او تماس بگیرد و حرف بزند. و قتی او رابه اینجا می آورید، باید مستقیما به اتاق انتظار آورده شود و تنها بماند. کسی حق ندا رد با اوصحبت کند یا به سوال او جواب بد هد . فهمیدید چه گفتم؟»

الك درختم کلامش رول یا فت شدهٔ کاغذ را یکبار دگر به دقت‌مرور کرده دید که اوراق آن تکمیل بود. حتی یاد داشتها و نوت های وزیر امور خارجه هم سر جا یش بو د . الك به لارد تیلفون کرده او را د ر جریان پیدا شدن اسناد گذاشت.

ده دقیقه بعد یك عضو وز ا رت امور خارجه بدیدن الك آمده پس از تسلیم گر فتن اسناد، بنام وزارت امور خارجه از خدمت شایسته او قدر دانی و تشکر نمود.

اگر الك مو فق به یا فتن اسناد نمیشد و درین راه تو فیقی نمی‌یافت بدون شك مورد لعن و طعن قرار می گرفت. ولی‌اوکه تقصیری درین مورد نمی دا شت. یك سا عت گذ شت تا میلز را آوردند. اما الك این‌ساعت را آرام نه نشست و به سلو ل مخصوص ها گن که دور تر ازعمارت اصلی در استیشن کا نون او قر ار داشت رفت.

هاگن متر دد بود که حرف بز ند یاهمچنان سکوت را تر جیح بد هد ولهذا به الك گفت:

ــ الك، شما ثبو تی برای ادعای خود ندارید. شما میدا نید که من بیگناهم.»

الك مطمئنا نه اظهار داشت:شما آخرین کسی بودید که در مر کز اجتماع دیده شدید. علا و تا میلز به‌همهٔ چیز اعتراف کرده است و تلاش شما هیچ نتیجه یی برا یتان ندارد. ومن میخوا هم یك مطلب رابه اطلاع شما بر سانم. آقای ها گن، ما از امروز صبح به اینطرف نمبر۷ را گر فتار کرده در قفل و ز نجیر کشیده ایم .

هاگن چنان خندهٔ قهقه سر دادکه باعث تعجب الك‌گردید. هاگن‌اظهار دا شت : «بلو ف ا ست . فـریب محض! یك فریب بچه گانه به این وسیله شما نمی توا نید حتی دزد های ساده را هم بازی بد هید. اما من بهیچوجه حر فهای شما را باور نمی‌کنم اگر بگو یید که نمبر ۷ را گرفتار کرده اید. شما او را بـه چنگ می آوردید، به یقین اینطو ر بامن از روی خو شحالی حر ف نمی زدید. الك بد نبا لش بر و ید وبه تلاش خود ادامه دهید تا پیدا یش کنید. واگر گیرش آوردید محکم نگاهش بدارید که از چنـگ تان دوباره فرار نکند. هما نطور یکه‌میلز از چنگ‌تان فرار کردنی هست.»

الك از صحبت با ها گن با چنان احسا سی باز گشت که گو یاچنانچه او تصور مینمود، جر یان بر طبق خوا سته و تو قع او پیش نمی‌رفت. اما وقتی از عمارت خارج میشـد به‌ما مور محافظ ها گن گفت: امروز چاشت یك طعمه برای ها گن مـی فر ستم. او را هم در سلول ها گن جا داده هر دو را تنها بگذار.»

ما مور محا فظ با مر اشاره ئی‌کرد وفهمید که هدا یت او را چطـور تطبیق کند.

صبح همان روز یکه الك‌انتظا ر ورود میلزرا داشت، تدا بیراحتیاطی فراوان اتخاذ شد تا محبو س تحت محا فظت کامل به دفترپو لیس‌منتقل گردد. در تمام طول شب یك گردان مسلح پو لیس چهار سمت زندان‌را نگهبانی کرد وافراد مسلح محو طهٔ محبس را زیر نظر داشتند. بقـهٔ زندانی مرد خود خواه وزر نگی بود وقرار اظهار خود ش در رأس یـك شعبهٔ قرارداشت و اوامررا به زیر دستان صادر می کرد.

در ساعت یازده او را از سلولش بیرون آورند. اما میلز با و صف تمام اطمینان هایی که برایش داده بودند عصبی وو حشت زده بنظر می آمد. گذشته ازین سر ما خورده بود و سر فه می کرد.

درساعت یازده وپا نزده دقیقـهٔ روازهٔ زندان باز شد و سه مو تو ر

بقیه درصفحه۶۰

تاثیر خنده در زیبایی

خنده بزر گترین داروی شفـــا بخشی است که در دستر س بشر گذا شته شده است . زیرا خند ه دستگا ههاضمه وتنفس را به‌فعالیت بر می انگیزد وجریان خون راسریع تر میگردا ندو در نتیجه سموم بدن دفع میشود .

خنده علاوه بر اینکه نیروی جسمی ومعنوی را تقویت میکند ،برزیبایی نیز می افزاید .

میگو یند :«اندوه دشمن زیبا یی است ».

خنده هم دل را جوان نگهمیدارد وهم صورت را .آدم خنده رو درهر مجلسی که راه می یابد مثل‌خورشید آنجا را روشن میکند .آدم خنده رو محبوب وعزیز است ودر نتیـجه کا میاب هم تواند شد .

هیچ غذایی خو شمزه تر وسود مند تراز خنده نیست،اگر سرسفره این غذا را نیابید .باید گفت که از خوردن بهترین‌غذاهامحروم‌مانده‌اید.

خنده دشمن‌بزرگ سوهاضمه است پس شگفت نیست که اگر دانایی بگوید : ضایع ترین روز هـا روز یست که نخند یده ایم :

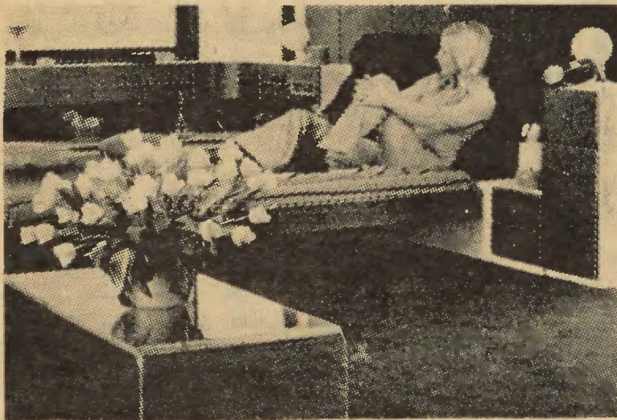


کسی که همواره در اندوه غو طوراست ،بیك مرگ تدریجی دچـار میگردد .اندوه مثل تیزاب است ،به هر کجا داخل شود آنجا را می‌خورد دکتور ژاکو بی میگو ید :«تحقیقا ت نشان داده که اندوه کشنده است، اندوه سلولسهای دماغ را ضعیفتر میکند وآنرا برای ابتلا با مرا ضی دماغ آماده می سازد .»

اندوه همان اثر را در دماغ می‌گذارد که چکش بر آهن وارد میکند اگر خود را از اندوه های کوچـك نرها نیم ،باندوه بزرگ دایـمی گرفتار خواهیم شد. چه قطره قطره خون جمع گردد دریا شود .

موقع‌شناس باشید

هنگا میکه زنی به منظور گردش وتفرح لباس پو شیده وآرایش‌کرده برای خروج از خانه حاضر میشود البته بسیار مشکل ونا گوار است



که مشا هده کند شو هرش تاز ه می خواهد استرا حت کند .

اما خانمی که عشق و مجتش در سطح بالا تری قرار دارد به خوبی مید ا نـد کـه ا یـن ا ستراحـت روزانه لازمهٔ آنهمه فعا لیت وکـار شو هرش در جریان وظایف است.وبدیهی است با علم به‌این حقیقت تمایلات خودرابا وضع خاص شوهر تعدیل میکند .

این حقیقت حین گذار نیدن ما ه‌عسل تازه عروسی ودامادی به نحو نا مطلو بی‌نمایان گردید که تذکرش بی‌جا نخواهد بود :

داماد وعروس اولین هفتهٔ مـاه‌عسل را در یکی از ولایات دوردست بسر بردند .و قرار بود که داماددر آنجا پیرامون وضع جغرا فیا یـیو آب وهوایش نیز مطا لبی تهیه کند اما عروس آرزو مندتشر یـفـات ، تعا رفات ،سر گرمی وتفر یحـات مطلوبش بود، لیکن بجای همه این آرزو ها، خود را با لباس زیـبا یی عروسی در اتاق هو تل تنها یافت بدین جهت ،عروس به متقضای‌سن وسا لش در لحظا تی که با دامادمی بود ،درنهایت سردی وبرود ت‌باوی رفتار میکرد وبا حرکات وسکنـات عدم رضا یت خود را بروز میداد.

همان تازه عروس که حال خانم چیز فهمی است میگو ید :«وقتی‌به گذشته فکر می کنم می بینم بخت‌و اقبالم بلند بوده است که شوهرم در آن زمان دست مرا نگرفت و به‌خانهٔ مادرم نفر ستاد تا قدری بخود آیم وپس از خروج از دنیای نفهمی ورسیدن به رشد عقلی به خا نـهٔ شوهرم بروم ».

بدین صورت آنگونه حرکات بیگانه مخصو ص دختران خورد سال‌است وزناشویی مخصوص افراد بالغ ورشید میباشد .

باید زن‌برای جلب‌محبت‌شو هرش دایم به کو ششهای بی دریغ خــود بیفزاید ،ومردی که‌سا لهای متمادی شاهد عشق ومحبت بی شا یبـه همسرش بوده است حتمی‌قدر اورا میداند .

کا میابی اگر توام با عشق نباشد حه مفهو م‌می تواند داشته باشد ؟

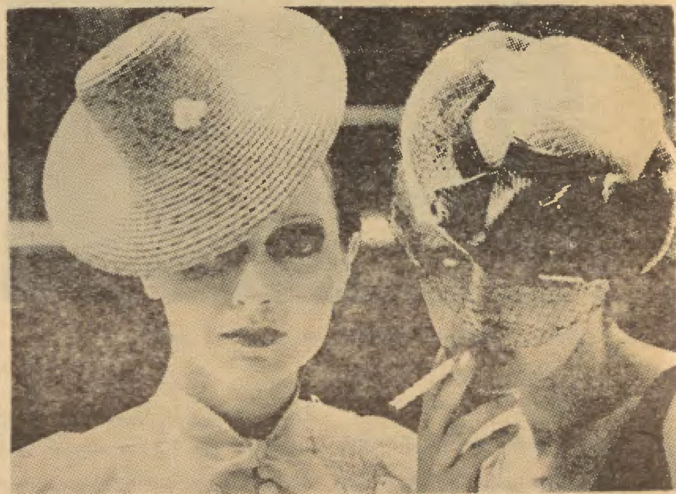


همسرتان را تشویق کنید

یکی از وظایف مهم زن با هوش وفهمید ه‌آنست که به شو هــرش کمك کند ،تا وی را به آرزوی کــه میخوا هید بدان نایل شود برسا ند البته ایــن آرزو با هیا هو کــردن و جبر و زور حــا صل نمی شو د بلکه با تشویق و تحــریصی خــرد مندانه ،قدر دانی وتحسین بجــاو رفتاری مبنی به‌بز رگ منشی ،می توان به منظور رسید .

اگر شوهر تان نیاز مند پرورش حس اعتماد است، می‌توانید با یاد آوری بعضی اقدامات ارزنده او که کم و بیش توأم بــا اعتماد به‌نفس‌و قــدرت اراده بــوده اســت ، حس شجا عت واعتماد را در او تقو یت کنید .مثلا بوی بگو یید :«انتــقا د صحیحی که آن روز از آقــای ... کردی و او ناگزیر از قبولش شد، دلیل بر شجا عت تو ست ومن از این بابت بسیار خوشحالم» . بدین تــر تیــب خو ا هد دید که ا یــن مطالب تشویق آمیز اثر خود را می

بقیه درصفحه ۵۸



زنان بمرا تب موقع شناس تراز مرد انند . « ؟ »

زنان علاقه زیاد به‌ریاضیات دارند زیرا آنان سن خود را تقسیم بــر دومی میکنند وقیمت لبا سهای شان را دو برابر وحقوق شو هر شا نرا سه برابر جلوه مید هند وپنج‌سال بر سن بهتر ین دو ستان خود می افزا یند .

«مارسل آشار»

اگر مردان تمام آنچه را که زنان می اند یشند میدا نستند ،بیست برابر بیشتر برجسارت شان‌افزوده میشد . «آلفو نس‌کار»



کنجکا وی‌یکی ازاشکال شجا عت زنان است .

«ویکتورهوگو»

مود و فیشن



چهار نمونه لباس از جدیدترین‌مود های زمستانی که ازتکه هــای بسیــار ارزان قیمت سا خته شده‌است .

«بوبی» را همه دوست دارند

- اینهمه سروصدا برای کیست؟

- برای (بوبی).

- (بوبی) کیست؟

-ریشی راجکپور.

-ریشی راجکپور کیست؟

- پسر راجکپور معروف

سر نوشت (ریشی راجکپور) این بود که بازیگر سینما شود ولی کسی فکرشس را نمیکرد که‌او سر و صدای بزرگی را بر پاکند . اما او چنین سر و صدا یی را بر انگیخت درواقع ، فلم (بوبی) برای او همان آوازه‌یی را بار آورد که فلم (ارادهنا) برای راجیشس کنه بار آورده بود .

در حال حاضر ، ریشی راجکپور به هر جا که پا گذارد ، دختران به گردشس حلقه میزنند . کودکان دور و برشس میچرخند و از او امضا میخواهند . خلاصه ، هر جا ریشی راجکپور برود جمعیتی با او همراست و این جمعیت او رامی ستایند و برایشس کف میزنند .

ریشی همه جا مرکز توجه مردم را میسازد ستایشی را که او بر انگیخته ، مانند ستایشی است که راجیشس کنه‌در دوران‌فلم (ارادهنا) بر انگیخت .

ریشی که بیست ویك یا بیست و دو سال دارد ، جوانتر ین بازیگریست که به چنین آوازه یی رسیده است .

با اینهمه ، آنچه برای ریشی پیش آمده است ، چندان شگفتی انگیز نیست .

زیرا حتی در آن هنگامی که‌پسر خرد سالی بود پدرشس ، یعنی راجکپور ، باا‌شتیاق سوی او میدید وبه همسرش میگفت :

- این پسر روزی بازیگر معروفی خواهد شد !

و ریشی از همان روز گار کودکی برای پدرشس بسیار احترام می میگذاشته است این احترام ریشی را وزیر اعلای گجرات دیده و در باره آن تبصره کرده است وی طی مراسمی دیده بود که‌ریشی با چه زبانی در باره پدرشس سخن می گوید .

وقتی نوبت سخنرانی به وز یر اعلی رسید ، گفت‌که خیلی خرسند است که می بیند یکی از جوانان امروز چنین احترامی به‌پدرشس دارد .

به نظر میرسد که راچکپورهنگام کار گردانی فلم (بوبی) ز حمت زیادی کشیده ، زیرا وی متوجه زمینه وسیع رقابت بوده است ، این سینما گر زرنگ میدانست‌چه ماده خامی را در دست دارد .

بسیاری از مردم توانا یبی را که ریشی کپور برای نخستین بار در فلم (میرانام جوکر) نشان داد، به یاد ندارند . ریشی برای بازیش درین فلم ، لقب بهترین هنر مند خرد سال را به دست آورد .

اکنون از (جوکر) که بیانگر ساختمان یك بازیگر خوب بود ، تا (بوبی) که بیانگر یك بازیگر چیره دست است ، ریشی راه دراز و پر مشقتی را پیموده است .

ریشی پیشس‌ازآنکه نقشس (بوبی) را به دست گیرد ، ناگزیر بود کار های دشواری را نجام دهد دشوار ترین این کار ها در همان آغاز پیشس آمد . بدینمعنی که ریشی مجبور شد برای باز ی در فلم (لیلا مجو : ۱۹۷۳) خودشس را لاغر سازد تا بتواند نقشس یك قهرما ن رومانتیك را بازی کند .

قرار بود این فلم را راجکپور کار گردانی نماید . (ریشی) برای‌لاغر شدن به صورت منظم به کلینك طبیب میرفت . در طی چند ماه‌تمام چربی بدنشس را از بین برد وبه صورت جوان لاغر اندا می درآمد چشمهایشس میدرخشید و لبهایش که‌همواره مطبوع بود ، دو ست



ریشی راجکپور پسرراجکپور معروف

داشـتنی تر به نظر می آمد .

هنگامی که زمان بازی نقشـــی (بوبی) فرارسید ،ری شی آمـا ده کار بود . ولی راجکپور عادت دارد هر بازیگر تازه کاری را پیشس از قرار دادن در برابر کمره مـــدت درازی تمرین بدهد . پسرشس نیز از ایـن ا مـر مستثـنی نبـود و ریشی هم پیشس از قرار گرفتـن در برابر کمره از کوره تمرینات سخت و طاقت فرسا بدر شد این تمرینها به صورت منظم و دوامدار زیر نظر یك مربی حرفه یی صورت میگرفت . ریشی همه این سختی‌ها را میپذیرفت ، زیرا میدانست که راجکپور چقدر سختگیر و دقیـق است و این کار به سود اوتمام‌شد

امروز ریشی که بیست قرار داد تازه در دست دارد ، خیلی خو ب میداند که وقتی در برابر کمره‌قرار گیرد ، چه کند . زیرا او قبلا در برابر کمره یی قرار گرفته بود که راجکپور به آن فرمان میداد .

هر قدر زمان روی پرده آمدن فلم (بوبی) نزدیکتر میشد ، دوستا ن ریشی در میبافتند که او عصبا نی تر میشود . درین مدت‌جای دیگری هم نرفت تنها یکروز ساعت دوبه سینمای مترو داخل شد . درین‌روز فلم (بوبی) برای نخستین بار روی پرده می آمد . این نمایشی بـــه منظور کمك با مدرسه یی که ریشی درآن درس‌خوانده بود، داده میشد مهمان عمده خود ریشی بود .این وضع بدون شك به او غرور بـی پایـان میبخشید . زیـرا او رو ی صحنه میرفت و به نفع مدرسه یی سخن میگفت که پنج شش سال پیشس نزدیك بود ، وی را بیرو ن اندازد .

پنج شش سال پیشس ، هنگامی که راجکپور فلم (میرانا م جوکر) رامیساخت ، ریشی‌ناگزیر بودیادر استدیو باشد ویابه جاهای دیگری برای فلمبر داری برود . این کار سبب میشد که به صورت منظم‌به مدرسه رفته نتواند .

هنگامی که غیر حاضری هـای ریشی از حد معین گذشت و او در آستانه اخراج از مدرسه قـــرار گرفت راجکپـور از عشوه معروف راجکپوری کار گرفت و همه چیـز رو به راه شد .

ریشی ، مانند پدرشس ، سخنور چیره دستی بر آمده است . درتمام نمایشهایی که به منظور گرد آوری اعانه بر گـزار میشد ، وی روی صحنه میبرامد و با لحن اثر ناکی سخن میگفت ــ فلم (بوبی) تاکنون دو ملیون کلدار اعانه گرد آوری کرده است .

درین مراسم ریشی خیلی خوب سخن میزد . وی قبلا از پدرشس آموخته بود که چگونه طبیعـــت شنوندگان را در نظر داشته باشد و مطابق خواست آنان سخن گوید.

یکبار ، هنگامیکه در پو نا روی صحنه آمد ، تماشا گران فریاد سر دادند :

ــ دیبا ! ..

وی دستهایش را بهم گره کرد و لبخند زنان درجواب تماشا گران گفت :

ــ از طرف دیبا به حضور شمـا سلام برسد !

و این کار او شور و هـلـهـلـه تماشا گران را دو چندان ساخت .

اینها نشان میدهد که ریشی ، همانند پدرشس ، روحیات تماشـا گران را خوب میداند و میفهمد که آنان چه میخواهند .

علاقه مردم به ریشی ، روزی‌که جایزه (سلورجوبلی) به فلم «داگ» داده میشد ، نمایان گشت . درین مراسم از بازیگران گو نا گـــو ن خواسته میشد تا روی صحنه آیند و هدایا را توزیع کنند .

هنگامیکه که نام ریشی کپـو ر اعلام شد و او با آن لبخند بچه گانه‌اش از میان جمعیت راهش‌را باز کرد فریاد و هلهله حـاضران به نهایت رسید .

بدینصورت ، پسر از نخستیـــن پیروزی بزرگ ، تعجبی ندارد اگر ریشی هنگـام گـذشتن از راه ، توسط دختران حلقه شود ، اکنون کپور های بزرگتر نیز به خوبـــی میدانند که این پسر جوان به چه آسانی دلها را به دست می آورد .

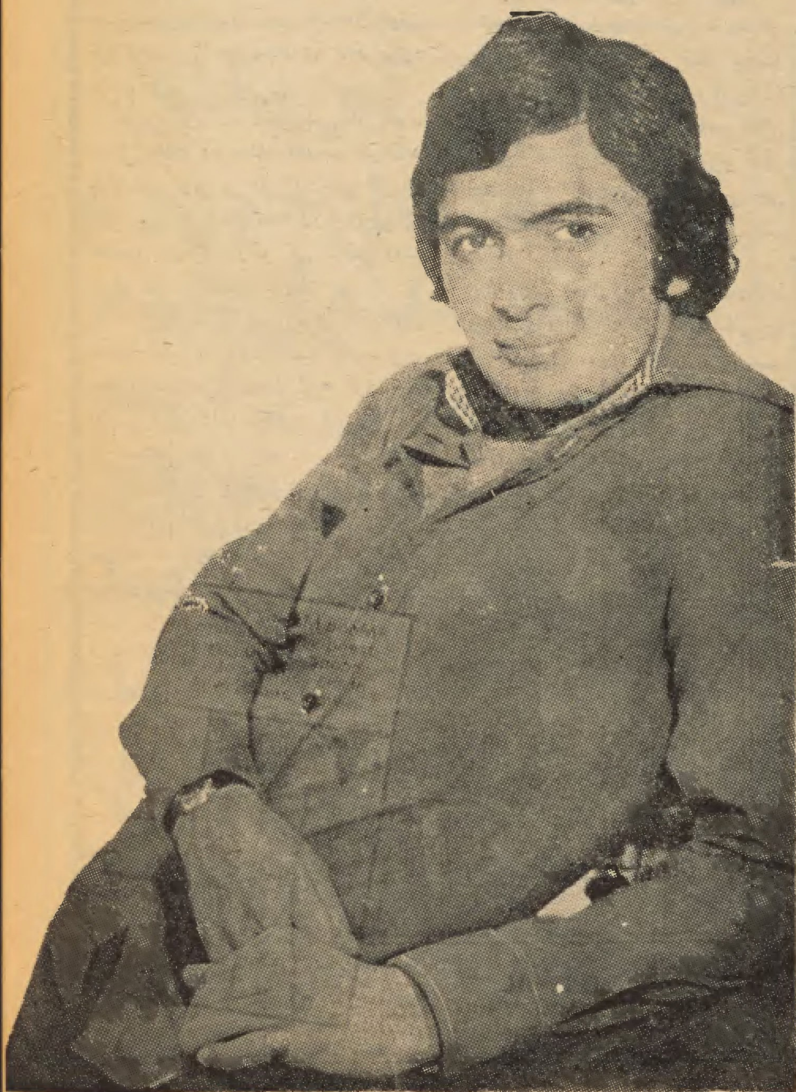
هنگامی که فلم (بوبی) در دهلی جدید گشایش میبافت ، توز یع کننده فلم که کسی جز ششی کپور یعنی کاکای ریشی نبود ، گفت : (ما کپور ها ، در برابر ریشی ،همه تسلیم هستیم ، میفهمید ، او در میان ما یگانه کسی است که تاکنون از دواج نکرده است !)

با وجود اینهـمه درخششس و افتخار ، ریشی انحرافی را مرتکب نشده است .

وی یکروز گفت (من نمیخواهم که تنها نقشهای رومانتیك رابازی کنم و یك ستاره باقی بمانم . آنچه من واقعا میخواهم این است که‌یك بازیگر باشم .

آرزوی من این است که نقشهای دشوار و دراماتیك را بازی کنـم هما نگونه نقشی کـه کـلیف رو برتسون در فلم (چارلی) بازی کرد این نکته را به یاد داشته باشید !)

و ما اکنون منتظریم ببینیم کـه این جوانترین کپور درین مسابقـه چه کار میکند .



دنکریزوشپه

سخی انتظار

تا په حنا ما لاس دزړه په وینو
تا چې‌هغه کړله‌ما دا هیره‌کړه

دنکریزو تك شنه بوټي د خانه سوه تك سور رنګ لري،هغه رنګ چه ښکلي پیغلي یي خو ښوی اوپه نازکو لاسونو باندی یې‌ږدی ،ښکلي او تکړه ځوانان پری ګوته سره‌کوی سوره د شهامت ،ینتوب او میړانی رنګ دی .

دغه بوټي هم دنورو ښکلي بوټو پشان دښکلا په حرم کی دننو تلو لاره لري او هلته یي هر کلي کیږی په‌پښتني کهول‌کی‌نکریزه‌ډیرقدر او قیمت لري ،دا یو نیك فال بو لی، حتی دډیری پیرز وینی له امله ځینی کورني پخپله‌نجونوباندی «نکریزی» نوم ږدی .

نکریزه زیاتره دخوښی او خوشالي علامه ده ،مثلا که‌د یو ځوان د ښی لاس ورږمی او کو چنی ګو ته سره وی نو ددی معنا ورکوی‌چی په همدی نژد یو ورځو کی یـــی واده کړی دی ،که دچا صرف یوه ګو ته په نکریزه سره شوی وی نو ددوی خپلوا نویا د کورنی غړو واده کړی چی په عمومی خند « لویه ارتـه ـ لوښی »کی دلمده شوی نکریزوڅخه یی استفا ده کړ یده .

په ودونو کی‌معمولا دناوی‌لاسونه او پښی نکریزی کیږی ،پدی ډول دواده نه دوه شپی مخکی دنـــاوی همزولی‌اوخورلنی «خواهرخواندها» سره را ټولیږی ،ناوی ددوی پــــه منځ کی کښیني او دوی کله کلـه یو نیم سندری وایی ،در یاوی وهی او پدی ترخ کی ،ټوکی ټکا لی‌کوی او یا خو په زړه پوری نکلو نه یوبل ته اوروی .

ددغی دو ستانه او خالصا نـــه غونډی په‌پای‌کی لمده‌شوی نکریزی په ټولو همزو لـو پیغلو و یشلی کیږی او دناوی لاسونه اوپښی هم نکریزه کوی .

همدا رنګه دواده نه یوه شپـــه مخکی چی دنکریز ودشپی په نامـه یاد یږی دهلك ټبر خاص تر تیبات نیسی پدی شپی کی د ځوا نان ، همزو لی ،خپل خپلوا ن او نژ دی دوستان را بـلل کیږی د و ی پـه شوقی ډول ساز او سرود غږوی ، اتڼ کوی او سندری سره وایی .

کله چی شپه پخه شی نودښځو او پیغلي ډلي غواړی چی‌هلك ته‌دننه حویلي کی دراتلو بلنه ورکړی ،د حویلي په منځ کی ورته خاص ځای جوړوی ،دکټ په ګرد چاپیره کـی دلمده شوی نکریزو لویه لوښی چی په رنګه ځرا غونو ښکلي شوی وی ایښودل کیږی .

په داسی حال‌کی چی دهلك‌دواړه اوږه د دوه تنو نژدی خپلو انو په واسطه نیول شوی وی‌او پر ســـر باندی یی مصحف ږدی بیانودسازپه څپو او خوږو سندرو سره چـی د همدی وخت لپاره وی هلك ورو ورو قدم آخلی ،د ورو ورو قدم قـــدم «آهسته برو...» سندره زیات‌معمول وی چه وایی :

ورو ،ورو قدم ،قدم
قدم ژیړی ګلو نه

کله چی هلك په ټا کلي کټ باندی کښینا ست نو یو کو چنی هلك‌چی ددوی له نـژدیـو کسا نو څـخـه وی د مرستیال په شان په څنګــك کی یی کښیني ،لومـــړی واده والا نکریزه کوی بیانو نورو دو ستان‌او خپلوان یی نکریزه را آخلی ،پد ی وخت کی یو څه پیسی هر څـــو ك تر خپلی وسی پوری «ډم» ته چه‌دغه نکریزه ترتیب کړی وی ،ور کوی .

وروسی دغه سندره په خوراکیف سره او رول کیږی چی :

شپه‌ده دنکریزو جینکی‌تمبل وهینه
ژر راشه لالیه په بها نه را غلـی یمه .

نور موارد :

نکر یزه نه یوازی په ودو نو کی زیات لګیږی بلکه په کوژدو ،د هلك دزیږیدلي شپږمه ورځ د بـرات او اتر په شپو کی هم په زیاته اندازه مصر ف‌کیږی

کله چی اختر ته څو شپی پا تی شی نو نیمزا لو پیغلو ســـره د صفتی نکریزو د پیدا کو لو تلوسه پیدا شی ،کو ښښ کوی چی ډیری ښی نکریزی میده اوپه خورا شوق سره لمده کړی بیا نو پخپله نـکو سرو لاسو نه باندی نکر یزه وهی او ځینی پښی هم تکی سری کو ی دغه نکر یزی دخو سا عتو نو او د شپی تر سهاره پوری ددوی لاسونه او پښی ښکلوی .

یوه مینه په‌هسکه غاړه‌وایی چی :
د ننګیالی جـا نا ن د پـا ر ه
زه‌دواړه‌لاسه‌په‌نکریزوسره‌کومه
اختـــر ته څکه خو شا لیـږ م
چی‌زه‌خپل‌سره لاسونه‌یارته ورکومه

په ربښتیا چی هغه ساعت هم ډیر خواشینی کوونکی وی چی مین یی په خپل ټا کلي وخت رانشی یا دچا مین ته پردیسی نه وی راغلی نـو څکه مینی خوارکی دزړه له سوزه وایی .

لاس می‌دزړه په وینوسور دی
خلکو ته‌وایم‌مانکریزی کړی‌دینه
جانانه راشه کـه می ګـوری
په سروجاموکی‌لکه‌ګل‌ولاړه یمه

لکه چی وویل شو نکریزه یوازی دنجونو، پیغلو او میرمنو خو ښه‌نده بلکه ځوانان هم ورسره لیونی مینـه او علاقه لری ،دوی هم دخو شا لی په خاصو مرا سمو کښی کـــی نکریزه کوی اودزړه دمینی دزړه د سوز سور داغ دخپل لاس په تـك سور رنګ ځر ګندوی ...

ددرمل په حیث :

ډیرو پخوا زمانورا هیسی‌نکریزه دیوه موثره دوا په حیث هم خپـــل محبو بیت ساتلی او تجر بی‌ښو دلی چی دډیره جلدی ناروغیو دعـلا ج لپاره دنکریزو ایښودل ډیر ګټور ثابت شوی دی. داوړی په ټکنـــده غرمو کی چی زیات خلك تنده اوجل وهی نو سمد لاسه دهغه پر ســـر باندی نکریزی تپول‌کیږی ،که‌چیری تازه او شنه نکریزه پیدا شی نو په پښوکی هم ورته ږدی .

همدا رنګه په اوړی کی دزیا تی ګرمی له سببه دځینو خلکو پښـــی بد بوی پیدا کوی ددغه رمنځ دعلاج لپاره هم نکریزه موثره واقع کیږی. د پوستکی څخه دبخار د لیـری کولو دپاره هم نکریزه ډیره ګټوره ده .

هغه میر منی چه دسر ویښتا ن یی ژر سپین کیږی نو په ویښتا نو باندی نکریزه تپی چه ښکلي او په زړه پوری ښکاری ،همدا رنګـه‌ځینی خلك ږیری هم په نکریزو سره‌کوی پدی وختوکی په مرکز ی‌ښارو نوکی ځینی ځوا نی پیغلي او ښځی هم‌ددی دپاره په نکریزو ویښتان رنګوی چه د اروپایی نجونو پشان ښکاره شی ګواکی غواړی چی نکریزی‌هم د«مود» مو ضوع وګر ځوی .

پاتی په ۵۳ مخ کی

عرض تبریک

موسسه انکشاف مالداری هرات حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، کمیتهٔ مرکزی، اعضاء کابینه و اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

افغان بیمه حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

سخی لمیتد حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

عزیز سوپر مارکیت حلول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته وسعادت کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش خواستارند.

عرض تبریک

بانک زراعتی، حلول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

نساجی امید وسید مرتضی نوی نساجی حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم، کمیتهٔ مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و تمام مردم افغانستان تبریک میگوید.

هزارویک گپ

بقلم : شرمندوك

لاله کو وحرفهای شیرین او

میخوا ستم مطالبی راکه از چند روز بخاطرم رسیده بود زیر عنوا ن هزارویك گپ بنویسم ،درواز ۀدفتر بازشد وهمکار همیشگی این صفحه احمد غوث زلمی محصل‌ادبیا تۀوارد شعبه شد. گفتم مثل اینکه بازهم مضمو نی داری گفت :

-بلی دومضمو ن...

گفتم :

-خدا انصافت بدهداگر مضمو ن ترادر صفحه هزارو یك گپ بگیرم برای سوژه خودم جائی نمی‌مانـد. خندید وگفت :

سوژه خود را برای هفته آینـده نگهدار ، فعلا این مطلب را چـاپ کنید .من‌هم قبول کردمو اینك شما رابا مضمون احمد غوث زلمی تنـها میگذارم.

روز گذشته به‌دیـدن دو سـت صمیمی پدرم (لالـه کو) به منـزل ایشان واقع در سیاه سنگ رفتـه بودم وقتیکه به‌منزل شان رسید م دروازه را دق‌الباب نمود م ، بعداز لحظه یی پسر کلانش دررا برو یم گشود ومرا بداخل دعوت‌نمود ،منهم باا اتاقیکه لاله‌کو تشریف دا شت رفتم مجردیکه داخل اتا قشـد م، دیدم، لاله‌کو زیر صندلی‌به اصطلاح «لم»داده وروز نامه یی‌را مطا لعـه میکند حینیکه مرادیداز جا یشی‌بلند شده، عینك های سفید شی را ا ز روی چشمها یشی برداشته همرایم احوالپرسی نمود اما مغمو م به‌نظر میرسید ،گفتم لاله کوجا ن چـر ا گرفته معلوم میشی ؟

گفت:«نمی فهمم کت‌تو واری‌بیادر زاده چطورکنم؟ لاله‌کورا گفتم:(لطفاً بنشیند)

لاله کو درحالیکه سرفه‌میکرد بجای قبلی خود نشست‌ومراهم‌به نشستن دعوت نمود وادامه‌داد:«هیچ احوالمه نمی گیری بازکه میگمت بشی میگی که‌نمیدانم مهمان داری یا امـتحا ن داری، یگان سات‌ام نمی آئی که‌یگان اختلاط کنیم. گفتم ازین ببعدکوشش میکنم پیشت بیام .

لاله کوچند بار فضلو پسر کلان خودرا صدا نمود اما جوابی نشنید بالاخره عصبانی شده خـود شی برخاست .گفتم بخیر ،گفت :«باشی بچیم که هیچکس جـوا ب نمیـته بخیالم همه شان مرده . گفتم :خدا نکند شاید صدای رادیو بلند با شد و هم چون خنك است ممکـن است دروازه رامحکم بسته باشند . گفت: «مه یکدفعه میرم توبشی‌ا ی‌روزنامه رابخان» لاله‌کو روز نامه رابد ستم داده از اتاق برآمد ، چندلحظه‌بعد دوباره آمده‌و بجای خود نشست و گفت :«نمی فامم کت‌ای فضلو چـه کنم گفتم چرا ؟گفت‌اینه پیشتر چند بار صدا یشی کدم اماگپ تـوشـد رادیو ره بلند گرفته بود وخواندن هندی ره می‌شنید همی کـه‌شـو ر میخوره خواندن های‌هندی‌ره میگیره هیچ ای رادیو کابله نمیگره که یك خبرهاره یا اعلانای فوتی‌ره‌بشنویم حالی مام‌که‌رادیوره شورمیتم‌خواندن های هندی ره میگیره. ای بچـه ای رادیو ره بیخی هندی ساخته .

مادرشی هم برشی چیزی نمیگـه مادرشه که‌میگم که‌او زنکه همی بچه ره یگانه زره نصیحت کوبازمیگه‌که «بچی کلان مس» چیزی‌که بگویمش بازپس رفته میشه اینه دگه بچیم حالی‌نه ننیشی ونه‌بچیشی هیچکدام گپ مه قبول نمی کنن.

گفتم «لاله‌کو ایقه جگر خو نـی نکو» مه‌آمدیم که یکساعت قصه‌کنی وگپ بزنیی توام نام خدایت »قـا ر استی که‌قار استی ».

گفت چه‌قصه بیادر زاده ! قصه خوبسیار اسی امافکر مه چنـدا ن خوب‌نیسی اول خو قصه فضلو ره برت میکنم باز مره‌یادبتی که‌درهمی باره‌یی ایستگاه سرو یسی هـا ی سیاه سنگ هم چیزی گفتنی دارمو مام خداخدا میکدم که‌بیایی دربار ه موترهای سیاه سنگ بر ت‌بگو یم‌تا چیزی نوشته کنی‌یابه‌مراجع مربوطه اشی تیلفو نی گپ‌بزنی .

گفتم خی‌از همو اول شروع کو .

درهمین اثناء دخترك لاله کـو گل‌پری جان چای آورد وپیشر ویم گذاشت لاله کودنباله‌ای سخـنان خودرا گرفته چنین گفت :«فضلوره خـوخبر داری کـه پـارسال‌از صنف دوازده »به‌چه جار وجنجا ل خلاص شد ،ازبسکه تنبل بود یك دفعه هم کانکور پوهنتو ن راتیرنکد وگفت که نمی خایم پوهنتونه بخانم میرم ویکجای کار میکنم ،رفت بعد ازتپ وتلاشی زیاد کدام کـاری ده کدام شعبه پیداکدوبکار خودشروع نمود .اولین معاشی خوده‌که گر فت کمی حلوا پخته‌کد پول باقیما ند ه خوده به‌ننی خود داد خوبهر صورت خدامره احتیاج پولها یشی‌نکنه. بلا دپس از یایش خویك کـار دگـیش مره گیچ ساخته. گفتم کدام کارشی لاله‌کو قهر شدو گفت:«تودگه تنها گوشی بته ده گپ‌های مه‌نه در ای که بدمیبرم ازلاله کو عفو خواستم ولاله‌کو ادامه داد یك‌چندماه میشه که موهای خوده هیچ‌جورنکده خوده عجیب قواره یی ساخته شقیقه های خوده مثل پای بزمانده گاهی ریشی خوده میتراشه وگاهی‌ریشی می‌مانه بازکه چیزی برشی میگم بـر م میگه که موداسی وایطور اسی او طوراس احترامشی هم نسبت به سا بـق بمقابلم مه‌کم شده حالی ناو قت ، ناوقت بخانه میایه گاهی نیمه های شب بخانه تشریف میاره، ا گـه برشی بگوئی که چرا ایطور میکنی میگه کسیره بمه غرض نیسی حالی مه اشتوك نیستم معاش خور هستم هروقت که‌میایم شماره چی ؟کا رم دلم،دلم، کارم. لباسهائی میپوشه‌که آدم حیران میمانه، دگه ایکه ببی تو اینجه آمدی یکدفعه هم نامد کـه همرایت بنشیند . اینالی تو بگوکت ای‌بچه چطور کـنم تو یکـذره اوره نصیحت کو.

گفتم: لاله کو خدا دگه اوره براه راست هدایت کند شماکه پدر شی هستین گپ شمارۀ قبول نمی کنه سرمه خو خنده هم‌خات کرد،لاله‌کو جان اینطور بچه‌ها غربزده شده اند یعنی ایکه اینها بمرض غرب زدگی مبتلا شده انداصلیت خودرافراموشی کرده‌اند ودنبال کارهائی میر ن که اصلاً شا یسته یك‌فرد افغا ن‌نیست خوانشا الله خوب خات شدند غصه نکو حالی درباره ایستگاه موترهای سیا هسنگ هم چیزی گفتنی داری گفت خوب شدکه یادم دادی .ها .. چراتو خبرنداری ؟گفتم نه‌بابا مـه بسیار وقت شده‌که سیا ه سنـگ نآمدیم حالی‌که ازموتر پائین شد م موتر بطرف کارته سید نـور محمد شاه مینه رفت فکرکد مکـه تیـل انداختن میره گفت .نی‌بابا ،ایستگاه موتر های سیاه سنگ ازسیاه‌سنگ بـه سـر ك ا و ل کـار تـه سیـد نـور محمد شاه مینه‌نقل داده اند که‌از ین ناحیه مشکلا تی بار آمده گفتم چطور ؟گفت که‌ازی

بقیه درصفحه ۵۳

بقیه صفحه ۴۲

رانندهٔ مخوف

بادست عرق را ازروی پیشانی خود پاك کرد وبه صحبتش ادامه‌داد :

«طبعا اوتوهم سعی میکرد دل‌گردا را بدست آورد . اما گردا مرا میخواست . می فهمید چه‌می‌گویم ؟ مرا! گردا بمن علاقمند بود. باآن سینه های برجسته و اندام موزون .» راننده قهقه خندید ولی دوباره بر سرعت قیافهٔ جدی بخود گرفت .

-« واضح است‌که با هم ازدواج کردیم، همینطور نیست ؟ خوب البته که واضح است اوتو شاهد عقد نکاح مابود . اوتو!»

موتر لاری به امتداد ساحل یك خلیج به سرعت پیش میرفت چند عراده‌موترمثل برق ازکنار آنها عبور کرد .

ولف جرأت نداشت خودش را به موترهای دیگرکه از پهلوی شان میگذشت نشان داده توجه آنهارا به‌خود جلب‌کند .

راننده دوباره به گذشتهٔ خود چسپید ودر افکار دور ودراز غوطه ور شد .

-«هرشب راباگردا می بودم ! واگر کار نمی داشتم ، روز ها راهم در کنارش می گذشتاندم .

این واضح است او گاهگاهی ازمن سیر می‌شد. اما حقیقتش این بودکه من‌کمتر برایش میسر بودم .

هیچگاه قانع نبود ووقتی من‌به سفرمی‌رفتم، او«اوتو» رابه بستر خود راه میداد.

ولف با اعصاب مرتعش باخود اندیشیدکه چطور می تواند آن مرد را مجبور به‌توقف سازد .

راننده بحرفش دوام داد :« آنها یك مرتبه باعث شدندکه به زندان بروم . اما درفرجامین تحلیل من بالای گردا یك حق داشتم. بالای زن شرعی خود. در مردن ویا زنده ماندن‌او خودم‌را مستحق میدا نستم . حقیقت را نگفته ام ؟

ولف در پاسخ گفت : «چرا! طبعاً شماحق داشتید ، واضح است که شما حق‌داشتید. اما ازمن بشنوید .....

راننده دوباره خندید .

-« آنها متوجه نبودندکه من در پشت موتر نشسته‌ام ! و پسانتر بخوشی مرا به داخل موتر اجازهٔ نشستن دادند . اما من تفنگچه باخود داشتم !»

درین لحظه ولف وراننده ، هردو صدای مخصوص موترهای پولیس را ازپشت سرشان شنیدند .

راننده هیجان زده نگاهی به عقب افگنده، به سرعت موتر افزود و با صدایی‌که ازشدت هیجان می لرزید به ولف اطمینان داد :

-« آنها نمی توانند بما برسند .نمی‌توانند واگر فنا ء کنند. هیچ‌ترسی نداشته‌باش!من تاسرحدی می توانم این فاصله را بین ما و پولیس حفظ کنم. من اسناد و بار نامهٔ موتر را همراه دارم .»

او موتر را که سرعت زیاد داشت ،بانهایت بی اعتنایی به سمت راست بر گردانده، وارد یك‌راه خامه شدکه به طرف زمین های زراعتی می‌رفت و همچنان به سرعت پیش می راند. راه تنگ‌تر شد و درکنار یك گودالی ازجغله سنگ ختم‌شد . پایه های چوبی را بصورت علایم موقتی دربرابر گودال نصب کرده‌بودند تامانع سقوط احتمالی موتر هایی شوندکه‌ممکن بود ازان راه عبورکند .

راننده فحش داد و آهسته حرکت کرده‌جلو موتررا به‌سمت چپ برگرداند .

روشنی چراغهای موتر پولیس و صدای الارم مخصوص آن‌کاملا نزدیك شده‌بود .

ولف یگانه شانس را برای نجات مقابل خویش می‌دید: اوحمله‌کرد تا تفنگچه راازدست دریور که‌هنوز روی اشترنگ قرار داده بود، بیرون بکشد .

اما راننده باضربتی اورا عقب زده چیغ کشید : معلوم می شود توهم از جمله آنها هستی ! کار ترا هم میسازم ! پایین شو ! زود باش از موتر پیاده شو !

ولف در وازه را باز کرد .

موتر به پایه های چوبی لب پرتگاه‌تماس کرد و پیش رفت . دروازه به اثر بر خورد باپایه ها تقریبا خراب شد .

برای ولف راه و چاره یی‌دگر وجودنداشت زیرا راننده میله تفنگچه را به پولیس نشانده بود ، بنابر این از پایدان به سرعت پریده غلتی زد وبه روی جغله سنگها افتیده ،لولیده لولیده به عمق گودال افتید و صدا های‌چند فیر بالای خودش را شنید پیش از آنکه‌از هوش رود ، چندین صدا را بالای سر خود شنید .

-« این همان موتر است.»

-صبرکنید ! ایستاده شوید .

-« لزومی ندارد ! بیفایده است» .

- «توقف‌کنید . پیش نروید !»

ولف به نزدیکترین شفاخانه منتقل گردیده تحت تداوی قرار گرفت . بعض زخمها وتکان خفیف مغزی دید ولی صدمه شدید به وی وارد نشد .

درکنار او یك پولیس نشسته بود .

ولف پرسید :«پس شما اوراگرفتار کردید. من‌صرف یك چیزرا نتوانسته ام بفهمم . شما چطور فهمیدیدکه اومرا میخواست ...»

پولیس حرف اورا قطع‌کرد .

مابه تعقیب این مرد بودیم ، او دیروز از یك دارالمجانین فرار کرده‌بود. طبعاً اوبدنبال اوتو برآمده بود واین موضوع برای ما روشن بود . ما از شعبه رهنمایی خط سیر اوتو را پرسیدیم و آنگاه برای ما تعقیب مو ضوع آسانتر شد . وما در ضمن تعقیب اوموتر شما راپیدا کردیم و در جنگل اجساد را ،همسر اوتو ضمناً بصفت کلینر هم‌کار میکرد .»

ولف پرسید :« پس او حقیقتاً همسر خود را به‌قتل رسانده است ؟» وآنگاه به لکه های خونی اندیشید که به روی کرتی و پتلون راننده دیده بود .

پولیس در جوابش توضیح کرد :« نه،گردا هیچگاه همسر او نبود ، بلکه اویك دیوانه بود وتصور مینمود که گردا همسرش است. اصلاگردا بااوتو از دواج کرده واوشاهد نکاح بود، نه آنطوری‌که راننده ادعا میکرد. او معکوس آنچه‌را حقیقت داشت دعوا میکرد .

عرض تبریک

بهار لمتید حلول عید سعید اضحی رابه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید

عرض تبریک

موسسه خریطه سازی احمدزاده حلول ایام عید سعید اضحی را به ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم ، کمیته مرکزی ، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید .

حضرت عایشه صدیقه (رض)

بسرعت بشرف ایمان نائل شده فامیل‌خودرا بایمان دعوت کرد همان بود که همسراورا دخترش (امحاء وعایشه رض) در حالیکه‌طفل بودند به‌دین اسلام مشرف شدند.

حضرت عایشهٔ صدیقه «رض» میان پدر ومادریکه از نگاه نسب، تقوی ، صلاح عقل حزم معروف است نشات نمود ، چنانچه پیغمبر اسلام (ص) در مورد مادرش چنین فرموده اند: کسی‌میخواهد که نظرش‌ازدیدن حورعین خرسند شود باید به ام ار مان بنگرد، ابوبکر«رض»ومادر عایشه‌صدیقه(رض) ابوبکر «رض» ومادر عا یشه صدیـقه(رض) میباشد.

پدرش حضرت ابوبکر صد یـق(رض) است که درپهلوی پیغمبر اسلام ایستاده باصرف مال در راه خدا دین اسلام را دم تازه می بخشید که ضرورت بعرفت بیشتر ندارد.

این زن دانشمند از فصاحت وارزشمندی بهرهٔ وافی داشته در خانه پیغمبر خدا «ص» تربیت یافت چنانچه وحی در حجره‌اش نازل میشد وحضرت جبرئیل (ع) جهت تعلیم اسلام فرود می آمد.

حضرت بی‌بی عایشه‌صدیقه «رض»احادیث بسیار رسول خدا (ص) وراروایت نموده‌ایام عرب واشعار شانرا میدانست .

داناترین زنان امت و محبوب ترین‌ازواج پیغمبر اسلام است درسفروحضر با پیغمبر «ص» همراه بوده بزرگترین‌اصحاب ازنزدش استفتاء می نمودند و در سیاری از مسایل باایشان مناظره میکرد حتی بعضی‌ازنظریات ابو هریره (رض) وابن عمر «رض» وابـن عباس «رض» را تردید نموده است.در فتوی رای صایب ودست توانا داشت. باوجودفقیه بودنش در مسایل اجتهادی علم ومعرفت‌را ترجیح میداد تمام اسباب نزول قـرآن را میدانست وبسیاری از ا حـادیث رسول علیه السلام را از حفظ کرد. بنـاءاً از جـملهٔ روایت کنند گان زیاد حدیث بشمار میرود، به تعداد ۳۱۰ حدیث ازوی روایت شده‌که شیخین در ۱۷٤ حدیث آن‌اتفاق داشته‌بخاری ۵٤ و مسلم ٦۸ حدیث راطور انفراد روایت نموده اند. احادیث مردی آن غالبا افعـال پیغمبر اسلام بودکه درخانه صورت‌میگرفت.

زمانیکه سنش به ۱۸ سالگی رسیده‌بود پیغمبر اسلام وفات نمودند وخودش درسال ۵۸ هجری شب سه شنبه ۱۷ رمضان زمان خلافت معاویه «رض» وفات نموده نظریـه امروی‌از طر فشب درجنتا لبقیع «۱» دفن گردید وحضرت ابو هر یـره «رض» نمـاز جنازه اش را امامت نمود.

این شخصیت برازندهٔ اسلا می نخستین کسیست که تـهداب مدرسهٔ فـقه را روی اعتدلال عقلی واستعمال رای بی دیزی‌نموده است چه او موقف مهمی در راه استعمال رای وآنچه که‌درنص وارد نشده بودداشت. دانش وفرهنگ حضرت عایشه صدیقه«رض» تنها در ناحیهٔ دینی‌توقف ننموده بلکه‌معارف عصر خودرا شامل بود چنانچه از فصاحت وادب بهرهٔ وافی داشته به اخبار وانساب عرب معلومات کافی داشت و درطب وفـلک نیز از دیگران عقب نمی ماند.

این زن با تمکین که از مدرسهٔ محمدی (ص) تحصیلات عملی اخذ نموده بود بـه اقامت دین وتطبیق واقعی مبادی آن‌بادرنظر داشت اساسات آن علاقه و دلچسپی زیـاد داشت ودر احکام زواج وطـلاق واحـوال شخصی و آنچه‌مربوط به امورخانواده باشد ازدیگران بیشتر میدانست .

درتقوی ، صلاح واجرای فرایض دینـی بابهترین وجه آن زبان‌زد خاص وعام بوده عطف وشفقت آن به فقراء نزد همه معروف بود چنانچه خواهر زاده اش عبدالله‌بن‌زبیر درحالیکه‌روزه داشت صد هزار درهم‌برایش فرستاد، تمامی این‌مبلغ را به طبقی گذاشت ومیان فقراء و مردم مسکین تقسیم کـرد. فرصتیکه وقت افطار فرا رسید کنیزش، را طلبید و خواست برایش چیزی جهت افطار بیاورد، کنیز برایش گفت: از آنقدرمبلغیکه نزدت حاضر بود نتوانستی یکمقدار گوشتی که امشب افطار می نمودی بگیری؟ عـایشه صدیـقه «رض» درجـواب گفت: از بسکه متوجه احوال دیگران بودم خود را فراموش کردم.

ایـن بـو د شمه ای از سر گـذشت ام المو منین حضرت بی‌بی عایشه صدیـقه (رض) که در فهم مسایل دینـی از دقت کامل کار گرفته خاصتا در آنگونه‌مسائلیکه بحیات زنا شوهری واحوال شخصی ارتباط داشت بیشتر تعمق می کرد.

ابو مسلمهٔ در بـاره میگوید:ـ احـدی‌را داناتر سنت رسو ل خداوفقیه تر در رای وعالمتر به فرایض و اسباب نـزول آیـات نسبت به عایشهٔ «رض» ندیدم .

حضرت عـایشهٔ «رض» هـنگام انقـلاب و محاصرهٔ حضرت عثمان «رض» از مدینه بیرون بر آمده جهت ادای فریضهٔ حج‌عازم مکهٔ معظمه گردید، هدفش این بود که باید دربنوقت ازینگو نه انقلابات و اغتشاشات از مدینه دور باشد، سر گذشت این‌زن‌پاك طینت مثل واقعی ونمونهٔ بزرگی برای حیات فامیلی بحساب می آید . والسلام

«۱» جنت البقیه : مقبرهٔ مردم مدینـه منوره .

دزړه خبری

بجکج شیوك په ه‌یمری مربقاو یې
زچه‌بسا ه‌جاله‌م وت‌سېد ت‌سېد ورریه وت
ویل کیږی چی دنکریزو هنګا مه
ځینو اروپا یی هیوادو نو ته هم‌تللی
او په ځینو سمبال ځایونو کی‌تر ی
کار آخستل کیږی .

ددغه شنه‌بوټی تاثیر په ګاونډیو
هیوادو نو کی هم ښه محبو بیـــت
ګټلی دی ،خو هغسی چی‌په پښتنی
کهول کی ستر مقام یی حا صل په
نورو ځایونو کی یی نشی موند لی،
ددی دپاره چی اوسه هم دلوی اختر
شپی ورځی دی او دغه دقربا نـــی
اختر دنکریزو سور رنګ سره‌زیات
شبا هت پیدا کوی ،نو پدی خوشا-
لیو کی زیات نکریزی استعمالیږی
دغه عنعنه ښه ده خود هغو ناوړو
دود ونو او را جونو څخه ځان پـه
کلکه توګه وژغورو چی هم فردی‌او
هم اجتما عی زیان لری .

زړه می دښنو نکریزو پاڼـــه
په ړا هر شنه په باطن سره په
وینو یمه

نن جلی پښی لاسو نه سره‌کړی
راته ښکار یږی دیار غیږی ته‌ور
ځینه

هزارو یک گپ

خاطر حالی تقریبا نصف سوا ری موترهای سیاه سنگ‌از کار ته‌است وتا سیاه سنگ وشاه‌شهید میرسد هیچ‌جای بما نمیمانه اینالی ا گه ترافیك تعداد ای موتر هاره زیـاد کند یاکدام فکر اگه کنه‌که تکلیف ماهم رفع‌شوه خوبس گـفتم ا ی موضوع ره مه انشا الله مینو یسـم اماخدا کند مرجع مسو ول‌شی توجه جدی بکنند .

چای قبلا خلاص شده بود .لاله کو گفت‌چای‌دگه‌بیاره گفتم نی بس‌است لاله‌کو برایم گفت :«نی که‌از ایقه‌پر گوئی مه خسته شدی ؟» گفتم :نـی لاله‌کو صحبت تان شیرین اسـ . گفت خی حالی برت یك‌قصه حقیقی وجالبه نقل میکنم تا خستگیت رفع شود ولاله‌کو اینچنین به قصه خود آغاز نمود :

«یکی از رفقای ماکه حالی خیلـی وقت میشه ندید مش‌اوره «خالوی خواب آلود» لقب داده بودیم او ره از سببی خواب آلود نا میـدم که همیشه خواب آلود به‌نظر میرسید وهیچوقت خوابش پوره نمیشد .

ازقضا یکروز یکی از رفقای ما عروسی کردومارا همه بشمو ل‌خالو دعوت نمود وقتیکه نـان شـب را خوردیم خالو خواست به خانه خود برگردد اما رفقا مانع‌رفتنش شدند وقت عروس آوردن شد همه بطرف خانه عروس روان شدیم اما خا لو را بزور بردیم موقع برگشتن ازنزد مادرحصهٔ جاده میـو ند جدا شدو بطرف خانه خود درشاه‌شهید روان شد خالو بطرف چمن حضوری روان شد وخواسته که‌ازبین چمن گذشته هرچه زودترخودرا بخانه رساند چه بسیار بیخوا بشده بود .

وقتیکه ازپل غربی چمـن داخـل چمن شد زاویه جنوب شر قی چمن را زیر نظر گرفت وروان شد امـا حینیکه خالو راه میرفت او را خواب برده بود یك‌وقت بایك‌چیز ی‌تصادم نمود وقتیکه چشم خود را گشو د خودرا در زاویه شمال شر قی چمن وقتیکه پایش به‌یك چقری ر فـت بیدار شده‌و خودرا مقابل منارنجات یافت اینبار بکلی‌عصبانی‌شد وبخود دشنام میداد چشمان خودرا خو ب مالید وسرك منار شاه شـهید را مستقیماً هدف قرار داد تا راسا به خانه خودبرسد امابد بختانه‌بازهم‌در راه رفتن خوابش برد، یك‌وقت حس کردکه راهش بندشده دفعتاً بیدار شده وچشم خودرا باز نمود اما به جزء ازتاریکی چیزی‌بنظرش نخورد خیلی وار خطا شدفکر کرد درکدام غار کوه درآمده یا درکدام تو نـل بندمانده هرچه «پرتنـك» کـرد و نتوانست خودرا ازآن «منجـنیق » نجات بخشد درهمین لحظه دستی‌به شانه اش خورد کـه اورا به عقب کش مینمود وقتیکه روشنی را دید کمی اگرهم پس رفته متوجه شدکه درقات پای شتر بار داریکه درکنار سرك ایستاده بود در آمده اسـت صاحب شتراورا گفت‌کاکا ای‌چه‌کاری بودکه کردی راسا آمدی وبه قا ت پای شترم درآمدی اما لاله‌کو بالای آن صاحب شتر قهر بودکه چـر ا شترخودرا درکنار سرك ایسـتاده نموده خالو چشمان‌خودرا خوب‌مالید خواب بکلی از خالو پریده بود خود را زودتر بخانه رسانید وبه زن‌خود گفت :

«اوزنکه می فهمی که‌مه از کجـا آمدیم‌میـرم قرار خومیکنم هـــر وقت که‌خودم بیدار شدم‌خوب ورنه مره بیدار نکنی .خالوبه اتاق‌خواب خود رفت وقتیکه به بستر افتاد به ساعت نگاه کرد عقربه سا عـت ۹ صبح رانشان میداد چشمان خا لو برهم افتاده وبه خواب‌رفت فـــردا آنروز ساعت ۱۲ظهرخالوبدل‌خود‌از خواب برخاست .»

من ولالا کوهردو یکجا خندیـدم وقتیکه ساعت رانگاه کردم از جـا بلند شدم واز لاله‌کو اجاز ه‌خواستم وبطرف خانه روان شدم .

در راه به‌یاد بیخوابی‌خا لوافتادم وخنده ام گرفت .

از احمد غوث (زلمـی) محصـل پوهنځی ادبیا ت

د۲۱ مخ پاتي

تیل یا (توره طلا)

(ادوین ال. دریك) په ۱۸۵۹ کال کښې د لومړی ځل د پاره د تیلـــو لومړنی تجارتی ځاو کیند له . له ده څخه پخواهم ځینی کسان وه چـه د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره یــی ځاکیند لی وه ، خو نوموړی لومړنی څوك و چه د تجارتی استفادی دپاره یی یوه ځاو کیند له .

سره د دی چه له ۱۸۵۹ کـال څخه را په دیخوا څه د پاره یوه‌پیړی تیر یږی . خو تر اوسه لاهم د دغی ځا څخه چه د نړی د تیلو لومړنی ځاده ، استفاده کیږی . په ۱۸۵۹ کال کښی د امریکی د تیلو کانو نه هغه ډك لو ښی ته ورته وو چه په لږ تکان سره توئیدل .

په اوس اوس وخت کښی تیل په سلو کښی تقریباً ۷۵ د امریکی د اړتیا وړ انرژی تامینوی .

پخواله هغه چه (ادوین دریك) د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره دځمکی په کیندلو پیل وکړی ، تیل په پوره توګه په امریکا کښی نه وو پیژندل شوی. **تیل دپنسلوانیا دآیل کریك** ذسیمی دځمکی په **پاسنی سطح کښی لیدل کیده‌اوداوبو دښتیو په‌شان بهیده** په هغو وختو کښی چا چه غوښته‌له تیلو څخه کار **واخلی دغو چینو تـه** تلل اوپه لښتیو کښی **یــی خپـل** لوښی له بهید ونکی مایع څخه‌ډکول.

البته زیاتو کسانو د سپین پوستو سره یو ځای د هغه نژدی او پخوانی اړیکی له امله چه د سور پوستـــو سره یی در لودل او په دی پوهیدل چه دوی له تیلو څخه یوازی په طبی چارو او دواجوړولو کښی استفاده کوی له تیلو څخه ګټه اخیستلو . په ۱۸۵۹ کال کښی څوتنو پوهانو د یوی اعلامیی په ترڅ کښی د تیلواو دهغه د اهمیت په باره کښی خپلی نظریی څرګندی کړی . دغه اعلامیه ددی سبب شوه چــه ذ **تـیلو وضع** واوړ ی او خلك د تیلو په څیړنه او لټولو پیل وکړی . دغو پوهانوپخپله اعلامیه کښی پیشبینی کړی وه چه کیدای شی له او مو تیلو څخه په سلو کښی د نوی برخی په تقطیر سره بازراته د عرضی وړ دحصولات جوړ شی . کله چه دغه اعلامیه‌خپره شوه ، یو شمیر امریکایی پانګـــه لرونکی دی ته چمتو شول چه‌تاوان په ځان ومنی‌او خپله لږه‌پانګه دتیلو په استخراج کښی په کار واچوی .

دغی ډلی ژر تر ژره د نړی د تیلو لومړنی شرکت‌جوړکړچه **(ښکا)سنکا** بلل کیده . د تیلو دغی کمپنی په کلکه سره تصمیم ونیو چه دتیلو په لټه پیل وکړی او هغه ځمکی ترلاسه کړی چه د تیـلو کـانونه **لـری .** دستګا د شرکت دغه تصمیم د نورو شرکتو نو او لویو سوداګرو د پاره د خندا وړوو .

ځینو عقیده درلوده چه دسنکـــا شرکت دړنګیدو پــه **حال کښی‌دی** او د دغه شرکت سهم لرو نکـــو سوداګرو په غیر ګټوره هڅه لاس پوری کړیده . د هغو بی اساســه ګونګو سو په خلاف چه د سنکا په باره کښی‌موجود وو، نوموړی شرکت ژرتر ژره‌خپله پانګه‌دنفتی اکتشافاتو خواته‌واړوله اوددغه **شرکت ریاست** دهغه د مدیره هیات په تصویب سره (ادوین دریك) ته ور په غاړه شواو دغه سړی چه مخکی مود ده نوم یاد کړ، په‌مستقیمه توګه‌په‌کارلاس پوری کړ او ددغه شرکت د کیند لو او اکتشافی عملیاتو مشری په غـاړه واخستله نو موړی د خپل یو تــن مرستیال په مرسته ژر تر ژره د پنسلو نیا تیتاس و پل ته نژدی‌یوه ماشیخانه آو دبرمه کولو **دستـګاه** ودروله و له هغه وروسته یی په برمه کولو پیل وکړ .

د پای کښی د ۱۸۵۹ کال داګست په ۲۷ نیټه (ادوین دریك) د خپلی هڅی اوکوښښ سره ولیـدله **او د** ځمکی په ٦۹ فټه ژوروالی کښـــی تیلو ته ورسید .

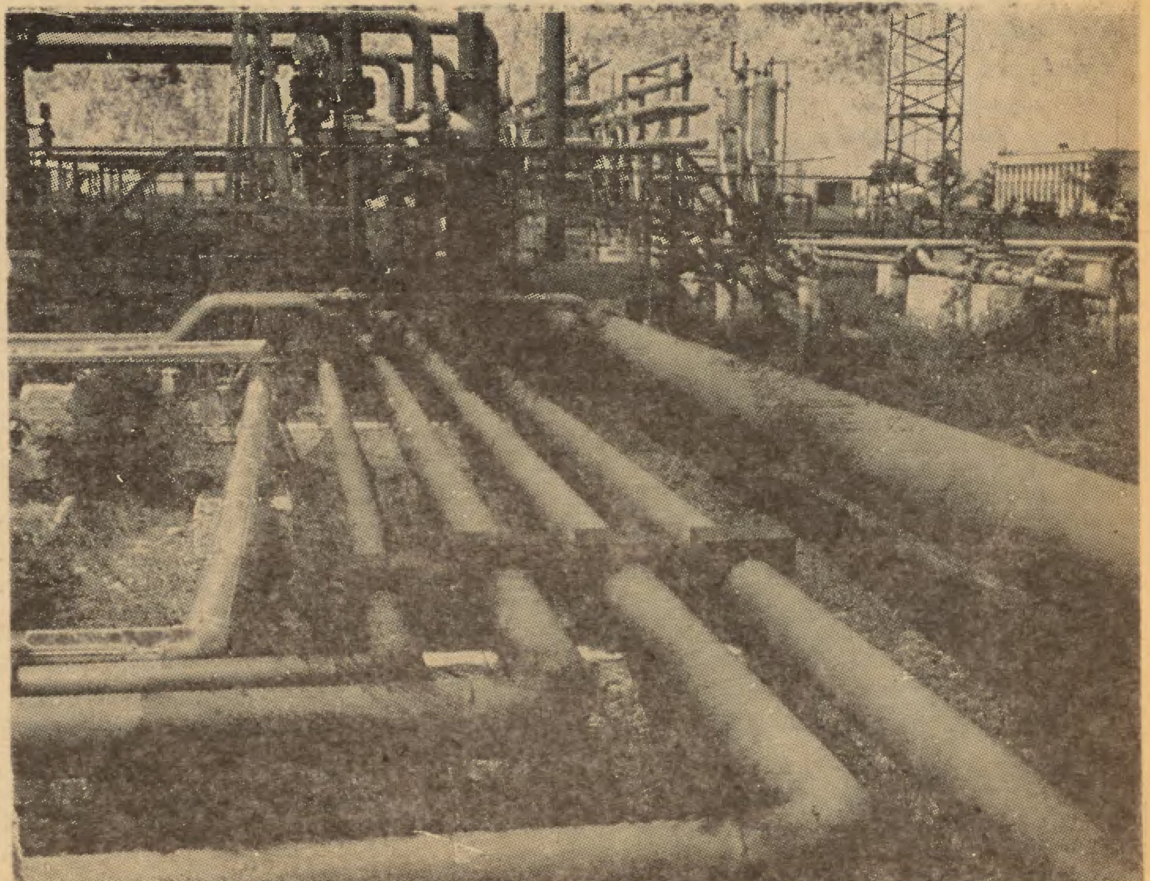
کله چه یی نلو نه سره‌ونښلول او هغه یی د ځمکی په تل کښی د تیلو د ځاګانو سره ونښلول ، تیل فوران وکړ. له دغی پیښی څخه ۲٤ ساعته وروسته د امریکی د تیلـــو صنعت په رښتیا بدلون وموند او په دغی موده کښی د زیاتو کورنیو شرکتو نو او بانکو نو وضع واوښته ترهغه وروسته هر زلمی چه به له خپلی مور څخه مرور شو ، سمدلاسه به‌یی په تیلو پسی هڅه کوله. په زړه پوری تکی دا وو چه یو زیات شمیر سور پوستانو له جګړی څخه لاس واخیستل او پخپلو کروند و کښی د تیلو په لټه کښی شول .

وروسته له هغه چه (ادوین دریك) پ ډیری بیوزلی کښی له ژوند څخه سترګی پټی کړی ، د یوه کال په موده کښی د تیلو د لومړی ځا په شاو خوا کښی زیات شمیر نوری ځاګانی وکنیدل شوی او په همدغه موده کښی یوازی په (ایل کریك) کښی ۷٤ ځاګانی وکنیدل شوی . پنځه کا له وروسته د (آیل کریك) دتیل لرونکی سیمی له ځاګانو څخه هره ورځ څه د پاسه شپږ زره‌بیرله تیل را استل کیده .

اوس اوس نوی صنعت منځ تــه راغلی وو . د تیلو صنعت چه نور صنایع یی **ترپښو لاندی کـول. د** پانګی لرونکو ویره لومړی لــه دی امله وه چه تیل خلاص نشی ، مګر کله چه لومړی ځاګانی تیلو تـــه ورسیدی او دغه تور رنګه مایع له نلونو څخه **دباندی فوران وکـړ ،** معلومه شوه چه تیل خلاصون نلری.

په دغو جریاناتـــو کښی راز راز ماشینو نه د بشپړ ید وخو اته وواو

پاتی په ۵۷ مخ کی



دتیلو تصفیه خانوته داومو نفتو دانتقالودپاره اوږده او پنډ نلونه غزول کیږی.

بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۲۳

مشروب خود نوشید و بعد خم شده گیلاس خودرا روی میز گذاشت و همین خم شدن او را رو در روی کونت و مارك قرار داد. کونت بی اعتنا ادامه داد:

— و لی کریج یك جنتلمین نیست.

کریج بخونسردی جوابداد:

— راست گفتی. من یك آدم کار استم.

کونت گفت:

— تو سعی کردی پیارا از ما جداکنی.

پیا مداخله کرد:

— ترا چه میشود تاول؟

و کونت خطاب به کریج ادامه داد:

و بعد هم آنچه را شروع کرده بودی ناتمام گذاشته به مذاکرات تجارتی خود آغاز کردی.

ناکسوس سوال کرد: آیا اینهارا از پیا شنیدی؟

— نه با چشمان خودم دیدم، همه چیز را.

فلیپا خواست داخل صحبت شود و لی ناکسوس باشارهٔ سر او را مانع شده تبسم خفیفی بر لب آورد. کریج از کونت پرسید:

— پس بچشم خود دیدی؟

— آری.

— این کار را از نظر آداب چه میگویند؟ راستی شما فرانسویها برای چنین حرکتی چه کلمه ای را بکار می برید؟

کونت، از روی کوچی که نشسته بود، بسرعت جسته بطرف گلوی کریج حمله برد وبا دستهایش شروع به فشار دادن کرد. کریج از بازوی او گرفته بپائین کشید و دستها از دور گردنش دورشد ولی کونت که دستهایش آزاد شده بود، دوباره بحملات خود پرداخت وبامشت بسوی شکم کریج حواله کرد. کریج از جاپرید، یك دوقدم عقب افتاد. واینبار تاول بالگد بجان اوحمله نمود کریج عقب عقب میرفت و تاول تصمیم گرفته بود حسابی او را خرد و خمیر کند. مشت دیگری که سنگین تر و شدید تر از حملات سابق بود بسوی چانهٔ کریج حواله کرد و لی کریج دیگر حالت دفاعی و خود داری خودرا عوض کرده بود مشت کونت را بیك حرکت منفی کرد وخود باسر به‌شکم او حمله‌برد و همینکه فریاد کونت از درد بلند شد، کریج باتیغهٔ دست خودضربتی برپشت گردن او نواخت که برزمین افتاد و فریادش نیز بااین بیهوشی بخاموشی تبدیل شد. کریج خطاب به دیگران پرسید:

— اینمرد چرا چنین دیوانگی میکند. او را چه شده؟

مارك در حالیکه با دست خود روی‌میز بدنبال گیلاسش می‌گشت جواب داد:

— درهرحال به شدت ضربه ات خیلی شدید بود.

کریج به نوشیدن او اعتراض کرده گفت:

— کمی صبرکن لرزش دستهایت کم شود، بعد بنوش. بعلاوه گیلاسی که بر داشته یی گیلاس من است.

مارك گفت:

— خیلی معذرت میخواهم.

بعد متوجه ناکسوس شد. ناکسوس آرام ایستاده و کسانی را که اینك نفس تازه می کردند، می‌نگریست و بعد چند لحظه غرش خنده اش سالون و تراس کشتی را بلرزه در آورد. راضی و ممنون بنظر می امد. کریج دلربا ره پرسید:

— واقعاً او را چه میشود؟

مارك تکرار کرد:

— اورا خیلی بد زدی.

پیا گفت:

— الحق ضربت خطرناکی بود بیم بام. کار تمام.

— و لی او بمن حمله کرد.

مارك گفت:

— او همیشه اینطور میکند. مقصودم اینست که حمله‌ور میشود یك موقع در اردوی فرانسه‌سرباز بود، مدتی هم در الجزایر وویتنام انجام وظیفه میکرد. در چنان‌ایامی وی بارفقایش و یا جانب مقابل زدو خورد های دایمی داشته است. اینك او بمقتضای عادت از ایجاد زدو خورد نوعی لذت می برد و تجدید خاطره میکند.

کریج گفت: آیا کسی نیست که بااو مقابله کرده بتواند؟

چرامصری‌هاخواستند...

بقیه صفحه ۷

واین موضوع چنین می نمود که ناصر تصمیم خود را در این مورد بین ۱۶ و ۲۰ جون اتخاذ کرده بود

وی‌اکنون میدانست که این نبرد یك نبرد طولانی خواهد بود و تنها توسط قدرت نظامی برده شده نمی تواند.

ووی پی برد که اگر اسرائیل از حمایت امریکا مستفید است برای مصر ضروری است که‌کمك‌اتحاد شوروی را داشته باشد.

از همین لحظه به بعد وی‌سیاستی را در پیش گرفت که اتحادشوروی را در کشمکش مصر با اسرائیل تاحدی که ممکن بود دخیل سازد.

در بدو امر شورویها بخود مطمئن نبودند و چنین معلوم‌می‌شد که آنها قادر به توافق روی یك پالیسی نبودند آنها در روز های‌اول جنگ با دو صدا سخن میزدند.

از یکطرف آنها درمورد فرستادن طیارات میگ به قاهره‌برای تعویض طیارات تلف شده پرابلم های خلق میکردند واز طرف دیگر وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال گریچکوبرای پنجاه نفر از معلمین نظامی شوروی در اکادمی نظامی مصر هدایت‌داد تا برای خود وظایف فعال را پیشنهاد کنند.

این پنجاه صاحب منصب اتحاد شوروی که برخی از آنها جنرال بودند درپیامی به فوزی گفتند که‌به آنهاامر داده شد، تاازوظایف شان درجبهه راپور بدهند درحقیقت این پیشنهادآنها باوجودیکه مورد تقدیر قرارگرفت امانپذیرفته‌نشد. بعدازیك کنفرانس ناگهانی بلاك شرق در مسکو که در اثر اصرار دوست قدیمی ناصر یعنی مارشال تیتودایر شد آغاز یك پالیسی شروع به آشکار شدن کرد.

اتحاد ـ شوروی تصمیم گرفت‌که اردوی مصر را مجدداً تجهیز کندو درکمك های اقتصادی، مواد غذائی به‌مصر تهیه بدارد و روابط خودرا بااسرائیل قطع نماید.

پس ازآن اتحاد شورویاحساس می کرد که در شکست عرب ها ذیدخل بوده است.

کاسیگین این احساس را برای زعیم الجزایر هواری بومدین‌اظهار کرد. گفت:

این شکست برای ما ست‌مهمات حربی ما که به بسیار خوبی‌دردیگر جاها می جنگد شکست خورده اند.

بقیه صفحه ۳۵

پاینیردهم

آن در فضای بین السیارات بود.

هنگا میکه پانیبر دهم به ژوپیتر نزدیك تر میشد ، حادثه ازبین‌رفتن قوه جاذبه چنین باردیگر نیز بوقوع پیوست .

داکتر جان ولف یک ی‌از دانشمندان مرکز تحقیقاتی ایمز اظها ر نمود که ممکنست‌این حادثه نتیجهٔمستقیم برخی از تاثیرات خارجی وبا حتمال قوی بعلت باد های شمسی بـوده باشد . داکتر ولف اضافه میکند : تاثیر انفجارات عظیم انرژی‌درسطح آفتاب ممکنست با قسمت خارجی ساحه مقنا طیسی ژوپتیر در تماس شده وموقتا باعث فشار سا حـه مذکور بجهته مخالف آن گرد یـده باشد، وزمانیکه بادهای شمسی‌فرو نشست ساحه مقناطیسی ژو پیتر دو باره بفعا لیت آغاز نموده وبـه فاصله نورما ل تقر یبا ٤الی ٥ملیون میل ظاهر میشود .

سفر چگونه آغاز شد ؟

سفر تاریخی پانییر دهم بروز۲ مارچ ۱۹۷۲ از مرکز فضا یی‌کیپ کانا ورال آغاز گردید وبسر عت راه پیمود .سفینه پانییر دهم ازهر سفینه دیگر یکه تا حـال تو سط انسان بفضا پرتاب ردیده، سریع تر حرکت کرد ودورتر رفت .

سفینه پاینیر دهم اولین وسیله ساخته دست بشر است‌که توانست آنطرف مدار مریخ برود وخطرا ت ناشنا خته کمر بند استراید (هر

یك از سیارات کو چکی که بین‌مدار های مریخ و ژوپیتر قرار دارند) را کشف ومعلو م سازد وآن عبارت از صخره سنگ هاوگرد وخاك‌شناوری

است که بین مدار های مریـخ و ژو پیتر ،اطراف آفتاب را احاطـه کرده است .

داکتر تام گرلز یك دانشمـنـد پوهنتون اریزوناگفت‌که‌هنگام تقرب پاینیر به فاصله ٤ملیون‌میلی‌ژوپیتر انسانی در بین سفینه مـیـبـود ، مشا هده میکرد که سیاره ژو پیتر چهار مرتبه بزرگتر از قمر زمـین وهشتاد بار رخشنده تر ازآن معلوم میشود هیبت وعظمت آن لحظه بـه لحظه بیشتر هویدا میگردد .

سطح سیاره ژوپیتر معرو ض تو فانهای دهشتناك باد است کـه طبق نظریه دانشمندان سر عت‌این باد ها به‌۳۰۰ میل‌فی ساعت میرسد پانییر دهم یکی ازین با دها را کـه بمسافت ده هزار میل وبا ستقا مت

خطوط رنگه اتمو سفر ژوپیترجریان داشت ،ثبت کرده است .

ژوپیتر دوازده قمر دارد کـــه چهار آنها بمدار هایی در اطـراف سیاره از چپ بر است گردش مـی کنند

سفینه پاینیر سفری تنها،نهایت ژو پیتر دوازد ەقمر دارد کـــه چهار آنها بمدار های در اطـرا ف

سیاره از چپ براست گرد ش می کنند .این اقماراز نظر نحوه حرکت و گردش ، تقریبـاً با کلیه اجسام گردنده نظام شمسی تنا قض دارند

واین یکی از واقعیت هایی است‌که مدتها ذهن دانشمندان‌بدا ن‌مصروف بود وآنانرا با شتباه وادا شته بود.

کشف و تحقیق اسرار ژوپیتر :

دانشمندان امید وارند بتـوانند با استفاده از اطلاعا ت ومعلو مات بخصوص پاینیردهم، بیشتروبهتربه

خصو صیات پیچیده نظام شمسـی پی ببرند .

یکی از ملاحظا تیکه در مـــورد

پاینیر دهم نزد دانشمندان اهمیت فوق‌العاده داردهمانا مصرفی‌است‌که برین سفینه صورت گرفته بدینمعنی

که خود سفینه پاینیر «پنجاه‌ملیون» دالر وراکتی که آنرا بفضا پر تاب

نمود پانزده‌ملیون دالرخرج برداشته است که اگر این را بـــا مصا رف قبلی ایکه در زمینه تحقیقا ت‌فضایی صورت گرفته مقا یسه کنیم دیده

میشود که‌درسه مامور یت‌سکای‌لاب جمعاً ۲٫٦ بلیون دالر و در پـروژه پیاده کردن انسان سطـح ماه ۲۵ بلیون دالر مصرف گردید .

بهر صورت در حالیکه هنوز درروی زمین نظرات ،انتقا دات وعقا یـد گو ناگو نی‌در مورد معقو لیت ویا عدم معقو لیت اینـهمه مصار ف گزاف برسر تحقیقات کیهانی ادامه دارد، پاینیر دهم با سرعت بسوی عمیق تر ین و بعید تـرین حصص نظا م شمسی و حتی ماورای آن به پیش میرود .

سفینه پاینیر سفری تنها، نهایت طولانی واعجاب انگیـزی در پیشس

دارد .او سه سال بعد از مدار زحل شش سال بعد از مدار او رانوس پس از دهسال از مدار نپـتون و

بالاخره چارده سال پس از امروزاز مدار پلوتو عبور خواهد کرد .

دانشمندان وریاضی دانان‌تخمین میزنند که یازده ملیون سال پس‌از جدا شدن سفینه از نظام شمسی ،

پاینیر در قلمرو سیاره های ثابت تا ورش داخل میشود .

(تاورس یکی از کهکشا ن ها ی شمالی است)

در صو ر تیکه پاینیر دهم درطول مسافرتش بسوی فضای لایتناهـی با مدنیت های زنده وپیشر فتـه

دیگری مواجه گردد ،آنگاه بمنظو ر افاده وشنا سایی صفحه ای درکنار پاینیر نصب گردیده کـه طرح دو **انسان (یکمرد ویك زن) و موقعیت زمین در بین کهکشا ن برآن نقش** بسته است .

بقیه صفحه ۱۷

لوگرمرکزپروازهای...

این منبع در مورد مزا یا ی‌اقتصادی ساحه لوگر، یك سلسله دلا یل را ارائه ومی افزاید :

بادرنظر داشت وضع جغرافیایی مملکت تقاضای مز ید کمپنی ها ی بزرگ، انکشاف توریزم در مملکت و بالاخره انـکشاف آریـانـا کـه هدف همه تقویه بنیه اقتصا د ی کشور است، اعماریك میدا نهوایی مجهز ومصو نرا ، از نگاه هــوا نوردی هرنوع طیارا ت ، بـــرای کشور،دروادی لو گر، ضــروز ت مبرمی ساخته است .

سوال دیگری‌رابا همین منبـع مدیریت عمو می هوا نور دی‌هوایی ملکی ،چنین مطرح میسازم:

این میدان به چه مبلغی وازکدام مدرك اعمار میگر دد؟

منبع میگوید:

ــدر مطا لعات اساسی این‌میدان باسایر پرو گرام های عا جل، از قرضه ۲٫۵ ملیون دالر بانك‌جهانی و٦٠٠ هزار دالر بود جه افغا نـی استفاده میگردد.

منبع در مورد شرو ع کار میدان هوایی لوگر میگوید:

ــ درقد م اول مطالعات تخنیکی وانجنیری دراول سا ل۱۳۵۳شروع میگردذ و بعد از تکمیل این‌مطالعات اعمار میدان هوایی مذ کور، که‌بدون شك مدرنترین میدان کشور خواهد بود،آغاز میگردد.

دراخیر چیرامو ناینکه‌چرا، از میدان هوایی بین المللی کند هار ، استفاده اعظمی صور ت نمیگیر د، می‌پرسم.

همین منبع میگوید:

ــ بادرنظر داشت اهداف کمپنی های‌هوایی که وقت، راحت واقتصاد مسافر ومصو نیت است میـدا ن هوایی کندهار نیز دارای یك‌سلسله مشکلات ،برای کمپنی های هـــوا پیمایی است، ازطرف دیگر عـدم موجودیت طیارات محلی برای انتقال مال التجاره ومسا فرین که‌به میدان کندهار- فرود بیایند نیز خـو د پرابلمی رابو جود میاورد .

منبع دراخیرمیگوید:

با اعمار میدان هوایی عصر ی واساسی یی در لوگر، عاید قا بل توجه یی از ترانسپورت هـوایـی وتوریزم نصیب کشوز ما خوا هد شد.

درشماره آینده راپور جا لبـی پیرامون احصا یه های هوا یی به نشر خواهیم رساند .

تیل یا (تو ره طلا)

بنزینو ته د دغو ماشینو نو اړتیا د تیلودپاره دځلیدونکی آیندی **پیشبینی کوله . هرڅه ددی زیری ورکاوه** چه تیل به ژر تر ژره زیات ارزښت پیدا کړی . د تیلو د شرکتو نو د کار ستو نزی له دی‌امله زیات وو چه د کار گرانو لګښت زیاتیده او دوی کولای شوای له هر لیتر تیلو څخه یوازی د هغه اتمه برخه تقطیره او استفاده ورڅخه وکړی . له‌همدغه امله پانګی اچوونکو د زیاتو پانګو سره یو شمیر موظف کړ چه د تیلو تصفیه خانی او دتقیطر دستګا وی بشپړی کړی .

دیوی مجهزی تصفیه خانی په وسیله کیدای شوای چه له نفتو څخه زانه ګټه واخیستله شی په دی ډول ته له هغه څخه (تفاله) هم پاتی نشی . که تصفیه خانی‌بشپړ کیدی تیل کولای شو چ د بشر زیاتی اړتیا وی پوره کړی هغه هم په‌ارزانه **بیه ترزیاتی مودی پوری د ځینو** تصفیه خانو کار دا وو چه اومه تیل تقیطر کړ ی او دروښانه کوونکو څراغو نو د پاره سپین تیل ورڅخه **وباسی‌اوپاتی برخه‌یی‌لری وغورځوی.**

په هماغه وختو کښی ،څر نګه چه آشاره مو ورته وکړه ، **یو شمیر د** تیلو په برخه کښی په څیړنه لاس پوری کړه چه دغو څیړنو ښی نتیجی ورکړی . مثلا بشر په دی وپوهید چه له تیلو څخه نور مواد هم لاس‌ته راتلای شی .

اوس اوس د تیلو استخراج یو ساده کار دی .

د تیلو د استخراج د پاره داسی دستګا وی جوړی شویدی چه بی له تردید څخه له **عجا یبو څخه دی داومو تیلو لاس ته راوړل دتصفیه** شوی تیل په نسبت د یوه‌هیواد دپاره ارزان تمامیږی .

هغه هیواد ونه چه تیل نلری یایی لږ لری ، **اومه تیل پیری او پخپلو** تصفیه خانو کښی یی تصفیه کوی. په هیوادونو کښی د تصفیه خانو موجود یت . د بیکارو خلکو شمیر **کموی، ځکه چه‌یوه‌بشپړه او مجهزه** تصفیه خانه . څه نا څه دوه ملیون تنو کارګرو مهند سانو‌او متخصصینو ته ضرورت لری . د تیلو استخراج زمونږ په عصر کښی دومره اهمیت پیداکړی چه ته بشر کولای شی د سمندرو نو ژوری و کینی او تیل لاس ته راوړ ی.

له تیلوڅخه‌له تصفیی‌نه وروسته دغه مواد لاس ته راځی .

ګاز ، بنزین ، سپین نفت ، دیزل دماشینو تیل ، قیر او واسلین .

د تیلو لوی استخراج کوونکی هیوادونه ، اوس اوس په منځنی ختیځ کښی یو شمیر عربی‌هیوادونه دی او دامریکا متحده ایالات د خپلو تیلو زیاته برخه له دغو هیوادوڅخه لاس ته راوړی . **د دغو هیوادو** تولیدات په دی ډول دی .

سعودی عربستان د ورځی ۷،۵ ملیون بیر له تیل تولیدوی او عایدات یی هرکال **۴،٤ ملیارد ډالروته** رسیږی .

ایران د ورځی ۵،۹ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۳،٤ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

کویت د ورځی ۲،۸ ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۰ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

لیبیا د ورځی دوه ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۱ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

عراق د ورځی ۲،۰ ملیون بیرله تیل تولید وی او کلنی عایدات یی ۱،۳ ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۹۵۰ ملیون ډالروته رسیږی .

تر ۱۹۶۰ کال پوری د امریکی د تیلو له څاګانو څخه تقریبا د دغه هیواد ټولی نفتی اړتیا وی پوره کیدی ، خواوس سره د دی چه ددغه هیواد د تیلو تولیدات خپل وروستی حدته رسیدلی دی ، خواړتیا وی یی نشی پوری کولای او ویل کیږی چه په راتلو نکو کلو کښی به دغه خلا زیاته شی او امریکه به له بهر د مخه دتیلو په تورید زیاته اتکا وکړی .

په ۱۹۲۷ کال کښی د امریکی د تیلو له څاګانو څخه هره ورځ ۱۱،۲ ملیون بیرله استخرا جیده ، حال دا چه ضرورت یی د ورځی ۶۱،۳ملیون بیرله وو او تفاوت یی له بهر څخه دتیلو دوارد اتو له پلوه پوره کیده .

ویل کیږی چه تر ۱۹۷۵ کال پوری به تیلو ته د امریکی ورځنی اړتیا وی ۲۰ ملیون بیرله وی ، حال دا چه تولیدات به یی تش د ورځی ۱۰،۲ ملیون بیرله وی .

تر ۱۹۸۵ کال پوری به‌یی‌د ورځی د ۱۵،۵ ملیون بیرلو تولیداتو په مقابل کښی دامریکی اړتیا د ورځی ۳۰،۲ ملیون بیرله تیلوته ورسیږی.

بقیه صفحه ۱۹

نجوم و احکام نجوم

درافق غربی دیده شود.

اما بعضی اوقات باوصف اینکه امکان رؤیت موجود است ،ماه دیده نمیشود ،علت آن ممکن است بخار یادمه یاابر یاگرد وغبار **شدید یا** کوههای مرتفع باشد **واگر هیچیك** ازین موانع وجود نداشته باشد ، حتما درمحاسبه اشتباهی رخداده است .

این راهم باید دانست که اگردر شهری امکان رؤیت باشد اعم از اینکه رؤیت صورت بگیرد یانگیرد ماه درنقاطی که‌نسبت به آن شهر **غربی باشد دیده میشود ودر نقاطی که نسبت به‌آن شهر شرقی گفته میشود به مشکل‌قابل‌رؤیت خواهد** بود .

واگر درغروب روز ۲۹ماه ،فاصله تقویمی ماه از آفتاب **۹درجه باشد** ولی بعد معدل کمتراز ۴۰ دقیقه زمانی باشد ،ماه دیده نمیشود و فردای آن روز هم‌ازماه **گذشته** محسوب میشود در غروب روز ۳۰ چون ماه تقریبا ۱۴ درجه‌طی کرده **وبعد سوا به۲۳ درجه رسیده است** هلال بسیار روشن وبلند بنظر میرسد ودیر تر غروب میکند وبه **همین سبب بعضی گمان میکنند که آن شب شب دوم ماه است درحالی که‌شب اول است وشب قبل از آن قطعا قابل رؤیت نبوده است .**

حرکت وضعی ماه :

مدت دوران ماه به دور خود با مدت دورانش به دور زمین کاملا برابر است بنابر این حرکت‌وضعی ماه‌هم مدت ۲۷روز وهفت ساعت و۴۳دقیقه و۱۲ ثانیه است.

منازل قمر :

در تقویمهای رقمی‌ستونمخصوصی بنام منازل قمروجود دارد که در تقویمهای عادی دیده‌نمیشود مقصود ازمنازل قمر ۲۸ مجموعه کوچك ستارگان است که اعراب بادیه به منظور دریافت اوقات فصلهاو موقع بارش بارانهای موسمی ووزش بادهای گرم مو**سمی آنهارا از ستارگان ثابته اطراف منطقة** البروج انتخاب کرده بنام منازل قمر نامیده اندو منجمان‌دورهٔ اسلامی نیز آنهارا اعتبار داده در کتب‌هیأت ونجوم یاد نموده اند.

دراین حساب وانتخاب خود ، **اعراب بادیه که‌سال‌شمسی نداشتند** وهمه چیز را باساس ماه قمری محاسبه می نمودند ،دو روز تحت الشعاع را ازیك دورهٔ‌هلالی وضع وبرای هر روز از ۲۸روز دیگر ستاره ای رامنزل قمر میدانستند.

نام ستارگان مزبور از اینقرار است :

شرطین ،بطین، ثریا، دبران ، **هقعه، هنعه،ذراع،نثره، طرف،جبهه زبره، صرفه، عوا، سماك اعزل ،** غفر، زبانی، اکلیل ،قلب ،شوله، نعایم، بلده، سعد ذابح ،سعد بلع ، سعد السعود ،سعد الاخبیه، فرغ اول، فرغ ثانی، بطن الحوت.

قمر در برجها :

همانطور که حرکت زمین درمنطقهٔ البروج ،بنام سیر آفتاب در بروج دوازده گانه یك‌سال شمسی را تشکیل میدهد، **برای ماه نیزحرکتی** درمنطقهٔ **البروج** فرض کرده‌اند که درهر دو ونیم روز یك برج‌راتمام **میکند وتقریباً دریك ماه همه منطقة** البروج را سیر میکند .درتقویمهای رقمی این حرکت را با محاسبهٔ دقیق ثبت میکنند ،امادر تقویم‌های عادی گاهی در مقابل دو روز نام **یك‌برج راکه قمر رادر آن میدانند** می‌نویسند وگاهی درمقابل‌سه روز می نویسند .

دانستن سیر قمر در برجها ، مخصوصا ازنظر منجمان احکامی بیشتر اهمیت دارد، زیرا ازیکطرف بودن قمر در عقرب که‌در ادبیات هم بسیار یاد شده است هم‌در احکام وهم‌در اختیارات ،نزد ایشان مهم است وباید معلوم‌باشدازطرفدیگر **یك قسمت زیاد احکام‌نجومی مربوط** به‌نظرات قمر باسیارگان دیگر است وغالباً نیك وبدکار هارا از روی **احوال‌وحرکات قمرمیسنجند چنانکه** شرح آن خواهد آمد.

لطفاًبقیه این بحثرا درشماره آینده بخوانید

بقیه صفحه ۳۳

مار

کوشیدم تربیتش کنم. ولی‌نشد. هیچ سخنی نمیزد. خاموش بود. مثل«رامو» — هر گز خنده اش راندیدیم. روز ها، اینجا کنار از سی می نشست ودریا را تما شا میکرد.

پسانتر ها از من قلم و کا غذ ورنگ خوا ست و شروع کرد به نقاشی ولی تنها یك شکل را روی کاغذ می‌آورد : ما رهای گو نا گون را.

این نقا شیها همه از اوست. سراسر روز را نقاشی می کرد — مار رسم میکرد — و باعلاقه ا یـن نقا شیها را به درو دیوار مـی آویخت.

یك شب صدا هایی از آشپزخانه‌شنیدم وبیدار شدم. بعد، در وازهٔ اتاقم باز شد و «گیتا» به در و ن‌آمد. کارد آشپز خانه در دستش‌بود بی اختیار چراغ را روشن کر د م‌و دیـدم چشم ا و مـی د ر خشد . مثل چشم های همان مارکفچه‌یی‌بودکه در جنگل‌دیده بودمش. چهره‌اش آرام‌بود. به‌من نزدیك شد.

ناگهان با تمـام قـد ر تم فـر یاد ر‌آوردم:

—کمك!..

فریادم در اتاق پیچید. شیشه‌ها به لرزه درآمد. «گیتا» فرار کردوبه اتا قش رفت. از دنبا لش دو یدم‌و در وازهٔ اتا قش را قفل کردم.

بعد ازآن، شبها دروازهٔ اتاقش‌راقفل میکردم. «گیتا» افسرده‌وافسرده تر میشد. دیگر نقا شی هم نمیکردفقط از پشت شیشه در یا را مـی نگریست.

یکروز که به خا نه آمدم «گیتا» نبود، همه جا را گشتم. پید ایش نکردم. به پو لیس خبر دادم‌وپولیس جسد بیجان او را خیلی دور ازاینجا از دریا به دست آورد.

مرد بازهم گیلاسش‌را سرکشید. دیدم میگر ید. درینحال گفت:

— من قا تل هستم!

برخاستم وگفتم :

— من دیگر میروم .

همرا هم پا یین آمد. دیگر همه‌جا تاریك شده بود وچرا غهای سر ك درمیان مه میدرخشید .

سرپل که رسیدیم، مرد گفت :

— جهان ما نند یك پل است.

او همانجا ایستاده ومن‌ازش دور شدم. بعد از چند قدم، ایستا دم و اورا نگریستم . دیدم روی دیوارهٔ پل خمیده بود و آب دریـا را مـی نگریست.

به‌راهم ادامه دادم. با ران میبارید ازپشت سرم، از لابلای مه و باران آواز مرد را شنیدم که بلند بلند از من میپر سید:

— تو چرا از پل خو شت مـی آید؟

جوابی ندادم. دیگر به آخر پـل رسیده بودم.

(پایان)

همسر تان را تشویق کنید

بخشید وچه بسا شوهر تان بخود می گوید «شاید واقعا شما مت و شجا عتم بیش از آنست که خود تصورش را میکنم »؟

روی این اصل شما وظیفه دارید خواص مثبتی راکه‌در وجود اوست تقویت کنید نه آنکه روحیه اش‌را متز لزل سا خته او را تحقیرنمائید

همسری که با استعمال کلما ت‌وجملات الهام بخش وتشو یـق آمیز باشو هر ش‌عاقلا نه سخن می گوید در واقع روح امید با ومیدمد وطرز فکر او را نسبت به زند گی بنحو مطلوبی تغییر مید هد .

بدین سان اگر می خواهید میـزان فروش روز انه همسر تان ازدیـاد یابد و پـول زیادتری بدست آرد، باید سعی کنید ،هر روز صبح اورا با حالتی سر افراز وخو شحال ا زخانه روانـه کـا ر نمائیـد راهش آسا نست ،باید کوشش کنید وی‌خود را بصورت مردی که شخصا میخواهد باشد ببیند .

حتی اگر شوهر تان کسی است که دیدن صور تش در آیینه شهدرا مبدل به زهر میکند ،زیبایی او را بستا ئید .حسن انتخا بش را در نکتایی که‌بسته کرده تحسین کنید، بجای آنکه حرکت نا مطلوب وی را در فلا ن مهمان مـرتب بـر خش بکشید محاسن او را بـزرگتـر از آنچه هست جلوه دهیدالبته موفقیت ازآن شما خواهد بـود. و زندگـی خوشی‌را پیش‌رو خواهید داشت .

بقیه صفحه ۴۰

مواظبت های شخصی

که‌شما رارنج مید هدعمل تلقیـن را اندکی دچار اختلاء میسازد یعنی مثلافکرتان متو جه نوا قص ا یـن عمل‌وتاخیر تاثیر آن در بهبو د ی مزاج میگر دد.در چنین مو قعی‌باید ازعقل یاری خواست و ملا حظه‌کنید که‌مطمین ترین وسیله برای کو تاه کردن‌مدت مرض راندن خیا لا تی است که مخالف بهبو دی و با ز گشت مجدد تندرستی است .

بقیه صفحه ۱۱

روزهای عید...

برابر بودازیك‌دکاندار که مصروف بیع وبها بود گفتم :

ـ برادر من که عضو تفتیشـــس ښاروال نیستم، من به برنج فــوق العاده و خوب ضرورت دارم مــی خواهم برایم بدهید .

دکاندار در حالیکه سر خود را تکان میداد و دست به ریشس خود میکشید ، گفت :

ـ نه با دار اینجا ایمان فروشی نیست اگر ما ایمان خوده فروختیم حالی صاحب یك عالم پول وزندگی میشدیم . همین دکان غریبانه نــو کرته که می بینی حاصل زحمــت پنجاه ساله است .

و چون هجوم‌خریداران زیاد بود نخواستم مزاحم او شوم بعد از خدا حافظی دهن دکان برنج فروشس را ترك دادم در مقابل این دکـــا ن دکان دیگر موجود بود جوان‌نسبتا کم سن نشسته و بمجرد رسیدن ما خود را با دکاندار دیگر مصروف به سخن گفتن‌کرده یعنی‌نمیخواست با من طرف شود با آنهم نزدیــك رفته و پرسیدم .

ـ برادر این برنج سیرچنداست

دیدم که نرخ های داده شده از طرف این دکاندار دو تا سه‌افغانی درکیلو و تا بیست افغانی در یــك سیر فرق دارد و قیمت تر اســت گفتم :

ـ برادر چرا از نرخ ښاروا لی قیمت تر می‌فروشی گفت .

ـ خود ښاروالی می فهمد که ما قیمت خریدیم .

ـ اگر بفهمد شما را جریمه‌نمی کند ؟

ـ چطور نی ، ولی ما که قیمت خریدیم قیمت می فروشم . دیــدم خون گرم است راه خود را گرفته دنبال دکانداران دیگر رفتم ـ ازیك دکان بدکان دیگر میرفتم درحالیکه خریداران مختلف فروشنده هــای متعدد با اموال رنگا رنگ مشغول خرید و فروش و پیمانه مواد بود اندیگری در بالای جوال خود نشسته و به فکر فرو رفته نزد شخصی‌که بفکر فرو رفته بود رفتم .

ـ برادر خودت برنج فرو شــس هستی ؟

ـبلی مــن ایــن جوال ها را از بغلان آورده ام و تا هنوز بفروشی نرسیده .

ـ شمابرای این‌برنج هاته‌جایی‌هم میدهید ؟

ـ چرا نی در هر جوال از پنج تا پانزده افغانی می دهیم .

ـ چرا یك قیمت ندارد .

ـ جور آمد است اگر صاحبــان دکان خوشخلق باشند پنج افغانی است و اگر بدخلق باشند پانز ده افغانی .

ـ تو که از بغلان آمدی قیمــت مواد ارتزاقی چطور بود ؟

ـ من از بغلان همین برنج را فی سیر صد افغانی خریده‌ام و پنــج افغانی کرایه داد ام نمی دانم چند بفروشم .

برنج بغلانی‌اعلافی فی سیر ۱۱۲ افغانی از طرف ښاروالی نرخ داده شده در همین وقت‌توجه مراریشس سفیدی که فهمیده میشد عمر زیاد دارد بخود جلب کرد که بر نــج فروشی میکرد نزدیك رفتم او بــا خلق بسیار خوشس گفت .

ـ چه قسم برنج کار دارید ؟

ـ بابه جان من برنج نمی خرم خود را مرفی کردم و گفتم که چه میخواهم .

در حالیکه میخواست چیز های بگوید مرابه‌چای دعوت کرد وخود در صندلی پناه برد تا از شرخنك در امان باشد .

ـ در صندلی نمی نشینید ؟

ـ زنده باشی پدر من گرم‌هستم .

ـ خوب چه می گفتید .

ـ شما چند سال است برنــج فروشی میکنید .

ـ من‌تا یادم‌می آید برنج‌فروشی میکنم این کسب پدری من است .

ـ تا چند افغانی فی سیر برنج را فروخته ای .

تاسه افغانی. بهترین برنج راکه چند سال عمرهم میــداشت مــا در مندوی دیگری‌نیست‌که آنجا چندان دوکان زیاد نبود تنها سیزده یــا چهار ده دوکان بود حالی شکـــر دوکانها بسیار زیاد شده مردم هم زیاد شده .

ـ خوب پدر ... در سابق برنج را از کجا می آوردید .

سابق برنج تنها همین برنـــج لغمانی بوده نه بغلانی بود و نــه کدام قسم دیگر .

ـامسال چطور است برنج زیــاد است یانه ؟

ـ امسال‌به‌فضل خدا وند آنقدر برنج است‌که هیچ سال به همین اندازه نبوده تنــها برنج لغمــا ن امسال کمی خراب است نمی دانم کدام مرض زده یا چیز دیگر است اما برنج بغلان بسیار خوب است

ـ بابه جان نرخ چرا بلند رفته علتشس را میدانی .

ـ برنج لغمان‌امسال خراب‌است مردم همه میخواهنداز برنج بغلانی استفاده کــنند از ایــن رو قیمــت بلند رفته .

در همین‌وقت‌کلانتر برنجفروشان در همان جا پیــدا شده و داخــل صحبت ما گردیده .

وقتی دانست‌که من‌چه‌کاره هستم بــدون تامل به سخنی زدن آغــاز کرده و چنین گفت :

ـ ما در حالیکه آرزو داریم تــا نرخنامه در هر چیز موجود باشــد اما مشکل اینجا ست که یك‌سلسله بی توجه ی از طرف کمیته تعیــن نرخ و هیئت تفتیشس ښاروالــی صورت می گیرد مثلا کمیته تعیین نرخ ها بدون در نظر داشت قیمت مواد در ولایت نرخی رابدکانداران عرضه میدارد که یا مساوی بــه ولایات تولیدکننده‌نیست ویااگرفرق داشته باشد خیلی کم است مثــلا برنج بغلانی که ۱۱۲ ـ افغانی فی سیر در کابل تثبیت شده دربغلان فی سیر یکصدو پنج افغانی است کرایه فی سیر از بغلان تا کابــل تقریبا پنج‌افغانی‌است مفاد تاجر دو افغانی و متفرقه هم پیشس از پنج افغانی‌میشودکه فیسیر بیکصدوپانزده افغانی میرسد به این صورت دکان داران کابل بیشس از اینکه مفادی بر ایشان متصور باشد نقصس می کنند .

در مورد هیئت تفتیشس ښاروالی باید گفت که از یکطرف یك نرخ‌را می دهند و از جانبی جریمه هم می کنند مثلاقروت‌اعلی را ۳۰ ـ افغانی نرخ داده اند وقتی دکــاندار ۳۰ افغانی می فروشد جریمه میشود .

ـ شاید قروتشس اعلی نبــود ه باشد .

ـ نه خیر قروت اعلی رافروخته چون اعضای هیئت این فــرق را نتوانسته بکند او را جریمه کرده.

بعد از آن چون شام شده ودکان ها رو به بسته شدن بود تنهــا توانستم از یك دکان قروت فروشی خبری گیرم دیدم که واقعا قند و قروت هر دو یك قیمت دارند حتی قروت بالاتر از قند است .

بهمین ترتیب قیمت آرد و گندم در مندوی‌درست تثبیت‌نشده است وفروشندگان بدون درنظرداشت‌لایحه تعیین قیمت ها خود سرانــه آرد را بفروشس میرسانند . بطوریکــه یکنوع قیمت آرد در دوکانی یك‌ا چیز و در دوکان دیگر چیزی دیگر است .

بقیه صفحه ۴۳

مردی بانقاب بقه

سکلت سوار بیرون رفت ویک‌موتر سر بستهٔ زندان که پرده های کلکین های آنرا هم فرود آورده بودند، بدنبال آنها حرکت کرد. بهردوطرف موتر عدهٔ موتور سکلت سوار روان بود، یك موتر جیپ با چند تن مامور مسلح پولیس نیز به تعقیب آنها روان شد.

آنها بدون بروز کدام اتفاقی به سکاتلند یارد رسیدند. دروازه های دو بال عمارت بسته شد و میلز از دروازهٔ عمومی وارد گردید. بالدر معاون الك و یك خفیه پولیس دگر میلز را تحت حراست خود گرفتند. میلز رنگ پریده معلوم میشد و به زحمت سر پا هایش راه می رفت.

اورا به یك اتاق کوچك رهنمایی کردند که متصل به دفتر الك بود، اتاقی که کلکینش میله های آهنی مستحکم داشت، زیرا ازین عمارت درزمان جنگ بصفت زندان‌جاسوسان کار میگرفتند. دو نفر برای مراقبت او بیرون دروازه ایستاده، بالدر که بسیار راضی به نظر می رسیدداخل اتاق دفتر الك شد تاراپور آوردن میلز را تقدیم کند:

ـ «ما او را در اتاق انتظار نشانده ایم. آقای انسپکتر چه هدایت میدهند؟»

دیك پرسید: «سر حرف آمده و چیزی بیان داشته است؟»

ـ «نی. هیچ نگفته و صرف در خلال تحقیق خواهش میکرد که پنجره را ببندیم ومن شخصا به اثر خواهش او کلکین را بستم.»

الك اظهار داشت: «محبوس را بداخل اتاق بیاورید!»

دیك والك یك لحظه منتظرماندند وصدای باز شدن دستبند و سپس صدای غلغله بگوش شان رسید.

درهمین لحظه بالدر خودش رابه داخل اتاق دفتر انداخته گفت: «او مریض است و بیهوش شده است.»

الك به شتاب از اتاق بیرون شده از دهلیز گذشت و بدنبال بالدر وارد اتاق انتظار شد میلزکه نیم تنه‌اش به دیوار تکیه داشت غلتیده بود. چشمهایش بسته و صورتش مثل گچ سفید بود. دیك بطرف او خم شده، جسد او را راست در صحن اتاق انداخت‌دهنش بوی میداد.

دیك صدا زد: تیزاب خورده و کارش تمام است.»

همان روز صبح تمام لباسهای میلز را از تنش بیرون آورده وسر تا بقدم تفتیش شده بود. واز نهایت حزم و احتیاطحتی دهن جیبهایش‌را هم دوختند. او برای دو پولیس‌که مشایعتش می کردند از مسافرت قریب الوقوع خود به کانادا باامیدواری حکایت کرده! وغیر ازپولیس کسی بااو تماس نگرفته بود.

دیك به کلکینی که بالدر از ان حرف زده بود نظر انداخت. بالدر قبلا اورا بسته بود واما دیك متوجه شد که اکنون در حدود شش انچ باز بود.

بالدر مصرانه تأکید کرد که او کلکین را بسته بود و سر جنت جکلر شاهد بسته کردن آن میباشد.»

سر جنت جکلر حرفهای بالدر را تصدیق کرد. دیك پنجره را کاملا باز کرده به بیرون نظر انداخت. چهار سیخ آهنی بصورت صلیبی روی خشتهای پختهٔ دیوار محکم شده بود ووقتی کله اش را از پنجره‌بیرون کرد، درحدود یك متر دورتر از کلکین زینهٔ آهنی و طویلی را دیدکه در دیوار نصب شده بود. این زینه از بام تا به زمین عمارت امتداد داشت اتاق دیك درطبقهٔ سوم بود وازانجا باغچه مجاور معلوم میشد آنطرف باغچه را کتارهٔ آهنی گرفته بودند که مانع دیدن میشد.

باقیدارد

عرض تبریک

کار کنان فروشگاه بزرگ افغان

حلول عید سعید اضحی را

به‌بناغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته اعتلای
کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش خواستارند ٤٤

عرض تبریک

منسوبین و کارکنان شرکت صناعتی
پخته وتیل کشی ویخ سازی هرات
حلول ایام عید سعید اضحی

را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم ، کمیته

مرکزی، اعضای کابینه ، اردوی
فدا کار و کافه ملت افغانستان تبریک گفته
اعتلای کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش
خواستارند

عرض تبریک

صمیمی موبل حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدر اعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضای کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

بقیه صفحه ٦٠

مردی بانقاب بقه

دیك پر سید: «این باغ از کیست؟»

الك در جواب گفت: «با غـچه انسلوف است.»

دیك تکرار کرد: «باغچهٔ انسلو ف انسلوف. آیا بقه ها بطرف من ا ز همین باغ تیر اندزی نکردند؟»

الك سرش را شور داده پر سید: آقای کمیسر شما چه فکرمیکنید؟

را ستش را بخوا هید، من‌نمیدانم درین باره چه تو ضیحی باید بدهم! بنظرم می آیـد که کدام تیو ر ی بسیار عقلانی درین مورد و جـود ندارد. البته در صو ر تیکه قبو ل کنیم یك نفر به کمك زینهٔ خودش‌را تا به پشت کلکین ر سا نده تازهر را از راه پنجره به میـلـز بدهد. اما یك چیز برای من مبهم ما نده‌که او خودش زهر را خـورده با شد! بالدر قسم میخورد که پنجره رابسته واکنون ما دیدیم که باز بود. شمـا می توا نید به بالدر اطمینان داشته باشید؟»

الك اطمینانی را که نسبت بـه باللدر داشت با اشارهٔ سر تا یـید کرد. داکتر طب عدلی تا چند دقیقهٔ دگر آمده، وجود سم کشنده‌را بـه حیث عامل مرگ میلز تصدیق کرد. الك به دنبال دیك گار دون به دفتر کارش در وایتهال رفت و اظها ر داشت: من در طو ل‌عمرم اینقـدر نترسیده بودم که امروز می ترسم این‌بقه ها با فعا لیت شان مغز مرا خراب ساخته اند. درینجا پیش‌چشم مایك نفر را کشتتـنـد. با و صف هرگونه احتیاط در محا فظت از او وبا وجود رعایت تمام جوانب بقه ها توا نستتند او را از بین ببر ند. مایکد قیقه او را ازنظر دور نکردیم. از زندان تا اینجا زیر مرا قبت‌شدید قرار دادیم. به استثنای چند لحظـه ایکه در اتاق انتظار تنها ما نـد. آنهم دریك اتاق محفوظ که در وازه وکلکیـن ها یش بستـه بود. آقای کمیسر گار دون! تصور این حا دثه فی الواقـع مرا یك مقـدار تکان میدهد.

گاردون الك را به داخـل اتاق دفترش رهنما یی کـرده، در وازه می بند وبه الك تکلیف نشستـن میکند. پس از لختی سکوت می‌گوید: —«برای اعصاب خراب وخرد شده چه تو صیهٔ غیر تحـمل دا شتـن میتوان کرد. جرأت را از کف ندهید الك. بقه هم مثل مایك انسان‌است وترس اوشبیـهٔ ما است. آ قای برود کجا است؟»

الك بدون معطلی تیلفون را بخود، نزدیك آورده نمره ایرا دایل کرد. پس ازیك وقفهٔ کوتاه صدای بر ود، در تیلفون شنیده شد. الك بالحن ملایم و آهنگ چا پلو سانهٔ پرسید:

— آقای برو! این شما هستید که جواب میدهید؟ همین الان چه کا ر دارید؟

— شما کی هستید؟ آقای الك ؟ من آمادهٔ بیرون رفـتـن از منز ل هستم.

الك در گو شی تیلفون بانـهایت ملایمت گفت: من تصور میکردم که شما را پنج دقیقه پیش در وایتهال دیده ام.

برود پاسخ داد: کدام کس دگررا عوض من گر فته اید، زیرامن دقیقهٔ می شود که حمام گر فته ام از من چیزی میخوا هید ؟»

الك بسر دی پا سخ داد: «نی، نی فقط میخوا ستتم از سلا متـی شما اطمینان حاصل کنم.»

برود با صدای تندی پر سید : «چرا؟ مگر اتفاقی روی داده است؟»

الك در جوا بش اطمیـنـان داد برایتان ممکن با شد یك مر تبه د ر دفتر کار بد یدن من بیا یید . البته هر وقتی که فـر صت دا شـیـد خدا حافظ تان.»

او گو شك تیلفون را سرجا یش گذا شته به سر عت محا سبه کرد: ازوایتهال تا به چهار راه کاوندیش با استفاده از یك موتر خوب چهار دقیقه وقت به کار دا رد. یك‌توقف مختصر در منزل قبل بحث نیست.»

او دوباره گـو شك تیلفـون را بر داشته به شعبهٔ پو لیس تیلفو ن کرد: من یك نفر میخوا هم کـــه آقای بو شا برود را تعقیب کنـد. پولیس بـا ید تا به ساعت‌هشت‌شب از تعقیب او و دست بر دارد و باید جریان را بمن راپور بد هد.

الك خود ش را روی آرام چو کی انداخته دراز کشید و سگر تـــی را که دیك گار دون به او تعا رف کرده بود، روشن نمود وبه اندیشه فرو رفت. وآنگاه سرش‌را برداشته گفت: امروز سه شنبه است وفردا چهار شنبه. شما چـه پیشـنـهاد میکنید که در کجا مکا لمات آنها را بشنوییم؟»

دیك گفت: در عمارت ادمیر ال‌ها من بالارد اول تماس گرفته‌وترتیب کار را داده ام. من می توا نم‌در‌ساعت پانـزده کـم سـه در اتـاق الات ورنستـرو منت ها باشم.» دیـك هدایت داد که یك شماره ازنشریهٔ شام را زود تر برا یش پیدا کر د ه بیاورند. بسیار خو شحال شد کـه دید از قضیهٔ مرگ مـیـلز در اتاق انتظار چیزی چاپ نکرده بودند. در طول روز وقتی یك مرتبه از کلکین اتاق خود به طرف وایتهال بیرون دید، الك رادید که آنسوی جا د ه قدم می زد. چتری را بـه با زو ی خود انداخته کلاه سلندر را تاسر ابرو ها یش پائین کشیده. قیافهٔ دور از شنا ختی پیـدا کرده بود یك ساعت بعد تر باز هم او را دید که از سمت مقابل آمد. دیك تعجب کرد که انسپکتر الك به چه معاملهٔ پو لیسی مشغول بوده وبعد هااطلاع حاصل نمود که‌الك در آنروزدومرتبه تابه عمارت ادمیرال ها ر فته بو د. اما علت بازدید الك را از عما رت ادمیرال ها و قتی فهمید که شا م همان روز بهم دیدند.

الك اظهار داشت: «من ازمخابرات بی سیم تلگرافی بسیار چیزی نمی دانم. اما بخا طر می آرم که چیـزی درباره خوانده ام. اگر آدم بخوا هد که مرجع فر ستندهٔ مخا برات‌بی‌سیم را پیدا کند. در آنصورت لازم است از دو یا سه محل به آن مخا بره‌گوش دهد.»

دیك حـرف او را قطـع کـرد: «راستی من چقدر دیـوانه هستم . حتی یکد فعه به فکرم نر سید که‌ما می‌توانیم به استیشن را دیو هـم برویم.»

الك متتوا ضعا نه اظهار نظرنمود «گاهگاهی چنین افکار به مغزم خطور می کند . مرکز دستگاه مخـابره ادمیرال به کشتی های که در بند ر های میلفورد، ها رویچ، پورتس‌موت وپلیموت هستند هدایت صادر کرده که مکا لمات را بشنوند و سمـت آنرا تعیین کنند.

امید وار هستم که نشر یه ها ی عصر و شام مطلبی در بارهٔ حو ادث اخیر نشر نشده با شند.»

— منظور تـان از میـلـز است؟ نی. خدا را شکر. اما لابد در تفتیش معلوم خواهد شد . اما من موضوع راطوری تنظیم کرده ام که یـك تا دو هفته بعد تر سرو صدا یش بلند شود. زیرا مطمئنم که درهفته های آینـده حـوادث بسیاری ر خ خواهد داد.»

الك با لحن خشنی اظهار داشت: امید وارم اتفاقی رخ ند هد. من‌بعد از مرگ میلز و دیدن جسد او دریای دیوار حتی نمی توانم یك تو تـه ورست هم بخورم. در حالیکه ا ز کباب ورست سخت خوشم می آید، ازگلویم فرود نمی‌رود.

مرگ اسرار آمیز رومل

قاتل دسته

گلی برقبراو

نثار کرد

در می ۱۹٤۷ جنرال رومل که ٤۹سال داشت وقوماندان فرقه (۷) المان نازی بود قوای المان در آن وقت فرانسه را تقریبا متصرف شده بود وبفتح آن چیزی نمانده بود. بعد از دوسال جنگ افراد جنرال رومل در ۷۰ کیلو متری اسکندر یه‌واقع در افریقای شمالی رسیده بود بناء اسم جنرال رومل زبان زد عام وخاص شده بود و به پاداش فتوحات که کرده بود هتلر بوی لقب فیلد مارشال را تفویض کرد .

نه تنها المان ها از فتوحات رومل تعریف میکرد ند بلکه انگلیس ها ودیگر اروپائی هاوی را یکی از بهترین جنرال های جنگ دوم محسوب میکرد ندبه نسبت فعالیت های حربی وعملی نمودن تکتیک‌های خاص جنگی در محاربه، مردم اورا جادوگر محاربه میدانستند .

رومل نسبت فعالیت های که در میدان جنگ با افراد ودیگر صاحب منصبان انجام میداد خود را تنها یك جنرال وقوماندان بزرگ فکر نکرده بلکه با افراد ودیگر صاحب منصبان اردو شانه به شانه کار ها را پیش میبرد .روزی افراد رومل دریك جبهۀ جنگ سخت گیرمانده بودو نزدیکانش بوی توصیه کرده بودند خود را پنهان سازد مگر رومل د ر جواب به ایشان گفت همان مرمی ایکه من توسط آن باید کشته شوم در فابریکه تا هنوز ساخته نشده است .ولی بالا خره در یکی از فابریکه های المان کپسول زهر اگینی ساخته شد که همان جنرال شجاع ودلاور را در ظرف سه‌ثانیه بخواب ابدی فرو برد گر چه آژانس المان نازیزم اعلان کرد که جنرال رومل در جنگ نور ماندی به اثر جراحت که بر داشته بود از بین رفت ،لیکن اصلا مرگ وی دلیل دیگر ی داشت . در جنگ افریقا رومل بر علاوه کمبود سلاح و مهمات جنگی قوای عسکری بریتانیا روز بروز در آن مناطق زیاد شده میرفت‌و عساکر المانی‌نمیتوا نستند به مقابل شان مقاومت کنند در ین وقت رومل برای هتلر نظریه ارائه نمود که قبل از آن که المان ها در جنگ شکست بخورند باید دست از جنگ بکشند بدین لحاظ از خون ریزی وانسان کشی نیز جلو گیری بعمل آید .

در ماه می ۱۹٤۳ رومل شکست خورد وهتلر وی را دو باره به‌المان فرا خواند وبعد از این واقعات تلخ ونا گواری رونما گردید .رومل عضو حزب نازی نبود و کدام نشان از طرفی حزب مذکور دریافت هم نکرده بود ودرپلان های نازیزم هم علاقه نداشت چون‌درزمان‌جنگ نازی ها از مناطق که‌به تصرف‌شان در میامد از مردم آن مناطق بصورت غیر انسانی وجبرا کار میگر فتند که رومل از این عمل نازی‌ها نفرت داشت .

روزی رومل به سکر تر خود گفت که من در جنگ همیشه به حیث یك عسکر صادق جنگیده‌ام اما نازی ها یونو فورم مرا آلوده سا ختند .زیرا من نمی خوا هم که به مظالم آنها اشتراك کنم وخودرا گهنکار سازم چنانچه یك بار هتلر به رومل امر کرده بود که تمام اسیر های جنگی را قتل عام نماید .مگر رومل از این امر هتلر پیروی نکرد. وقتی هتلر دید که جریان جنگ به نفع دشمن است برای بلند برد ن روحیات ومورال عساکر نازی رومل را به نور ماندی فرستاد تا جلو پیشرو ی عساکر متحد ین را بگیرد لیکن رومل به زودی در یافت که‌از نگاه سلاح ومهمات وقدرت جنگی عساکر متحدین کم است ونمی‌تواند که جنگ را ادامه بد هد لهذارومل در اپریل ۱۹٤٤ به قوما ندانی نظامی المان در فرا نسه به این نظریه رسید که در غرب جبهه اوربند بر قرار شود وپلان یك‌کودتا را علیه هتلر براه بیندا زند واو را نسبت به انسان کشی وقتل عا م که نموده بود محا کمه نما یندو به کیفر اعما لش بر سا نند وقتیکه افواج متحد ین به نور ماندی رسید رومل برای هتلر پیام فرستاد تا هر چه زودتر با متحدین صلح نمایند.

در ۱۷– اپریل ۱۹٤٤ رومل برای اشتراك در کنفرانسی رهسپار بود. .و طیاره ایکه مارك بر یتانیا داشت بالای موتر وی فیر نمود که در اثر آن رومل شدیدا زخمی شد لیکن تعجب دراین است که درمرکز فضائی بر یتا نیا هیچ نوع را پوری به این حمله داده نشده واین نتیجه همان‌مکتوبی بود که رومل خواستار اوربند را با متحدین نموده بود . چند روز بعد ازاین واقعۀ شگفتی بوقوع پیوست تا هتلر را هر چه زود تر از بین ببرند بهمین اساس در برلین درجائیکه هتلر زندگی میکرد بمی گذاشته شد مگر منفجر نگردید .پس از واقعه ۲۰ جو لای هتلر باین نتیجه رسید که درحاد ثه سوی قصد رومل نیز شرکت داشته بوسیله جنرال برد روف به رومل پیغامی فرستاد ومتذ کرشد که اگر میخوا هی جنازه ات با تشر یفا ت عسکری دفن شود باید خود کشی نمائی ورنه ترا خوا هم کشت و میراث وجایدادت را از نزد بازماند گانت خواهم گرفت رومل بعد از شنیدن این جر یانات نزد فامیل خود رفت وپیام هتلر را برایشا ن اطلاع د'د وگفت من همرای کسا نی که برای دست گیری امآمده اند میروم ودر عرض راه یك کپسول زهر دار را خواهم خورد وخود رااز بین خواهم برد زیرا شرط اولی‌بهتر از شرط دومی است وبعد از آن که میمیرم در رادیو و جرایدا اعلان خواهد شد که رومل در یك حادثه کشته شد .

بعد از آن رومل با همرا هان‌خود توسط موتر بجنوب (الم) در حرکت افتاده‌وقتیکه موتر ش به آنجا رسید دیگر رومل زنده نبود وجنازه رومل را به تشریفات خاص عسکری دفن کردند وهتلر اکلیل گل با شکو هی را بدست فیلد مارشال برد روف فرستاد تا بالای تابوت رومل بگذارند .



مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ٤٥۰ افغانی

دولتی مطبعه



این هم یک نمونه لباس زمستانی